



■ تقویت و ساختن گیلان، ساختن ایران است / نامه سرگشاده به آقای رئیس جمهور ■ از دفتر ایام به حافظه تاریخ: اشغال گیلان در شهریور ۲۰ ■ عاشورای قدیم و عاشورای جدید ■ اگروتوریسم، مطالعه موردی، ماسوله ■ گیلان استان آخر / بحث آزاد: مداخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نیافتگی گیلان ■ تنها استاد من مرحوم حبیب محمدی بود / یای صحبت بهمن محمص، نقاش و مجسمه ساز برجسته معاصر ■ گفتاری چند درباره موسیقی مازندران ■ و...

باد و یادمان برای دکتر محمدعلی مجتهدی و بیژن نجدی

بخش گیلکی: در زمینه شعر، قصه، نمایشنامه، فیلمنامه و...





۴۴

گیله‌وا

شماره استاندارد بین‌المللی ۰۸۷۲۵ - ۱۰۲۳
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
محمد تقی پورا احمد جغتاجی

نشانی پستی
(برای ارسال نامه و مرسولات)
رشت: صندوق پستی ۲۱۷۲ - ۲۱۶۳۵
نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)
رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)
ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVÂ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language
Journal Related to the Field of
Culture, Art and Researches
ON GILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

حروفچینی: هنرواندیشه، تلفن ۳۵۱۹۵

لیتوگرافی: آریا

چاپ: توکل، صومعه‌سرا ۲۸۱۰



روی جلد: دکتر محمدعلی مجتهدی
(طرح: افشین آماده)

عکس پشت جلد: (شرح عکس صفحه ۵۶)
میدان شهرداری رشت



گیله‌وا در حاکم و اصلاح و تلخیص مطالب
آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد
و استفاده انتقادی از آن منوط به اجازه کتبی است

در تعریف

گیله‌وا

گیلان به اقتضای وجود دریای خزر در شمال و رشته کوه‌های البرز در جنوب و ادامه آن در شمال غربی و جلگه گیلان در مرکز، محل برخورد انواع و اقسام پادهاست که بیشتر آن‌ها باران‌زا و طوفان‌زا هستند و موجب تغییر ناگهانی هوا و انقلابات جوی می‌شوند. یکی از این پادها گيله‌وا نام دارد.

■ «گیله‌وا» بادی است که از شرق به غرب می‌وزد و منشأ خیر و برکت و موجب ازدیاد محصول زراعی، فراوانی صید ماهی و به شکوفه نشستن درختان میوه و سبب خوشی هوا و بند آمدن باران و تابش آفتاب است.

آنچه در این شماره می‌خوانید:

بخش فارسی

- تقویت و ساختن گیلان، ساختن ایران است (نامه سرگشاده به آقای رئیس جمهور) / سرمقاله صفحه ۳
- خبرهای فرهنگی، هنری و... .. ۵
- یادمان بیژن نجدی، شاعر و قصه‌نویس گیلانی / عنایت سببی - محمدتقی صالح‌پور - سعید صدیق - علی صدیقی - ۸
- هادی - غلام‌دوست - میرداده فخری‌نژاد ۱۲
- اگروتوریسم، مطالعه موردی، ماسوله / دکتر حسن افراخته ۱۶
- یادمان دکتر محمدعلی مجتهدی، رئیس دبیرستان البرز و بنیانگذار دانشگاه شریف / میراسدالله موسوی ۲۴
- ماکویی - دکتر محمود بهزاد - دکتر علی بهزادی - دکتر بهمن مشغنی ۲۸
- تنها استاد من مرحوم حبیب محمدی بود، پای صحبت بهمن محصل نقاش و مجسمه‌ساز برجسته معاصر ۴۱
- طنز و سادگی در دوبیتی‌های عامیانه گیلان / مح‌الله پرچی ۴۴
- از دفتر ایام به حافظه تاریخ / احمد علی دوست ۴۹
- گیلان استان آخر، مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نایافتگی گیلان ۵۲
- گفتاری چند درباره موسیقی مازندران / محمدصادق اسحاقی گرجی ۵۴
- عاشورای قدیم و عاشورای جدید (براساس گاهشماری سنتی ساکنان دامنه‌های شمالی و جنوبی البرز) / سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی ۵۷
- درنگی کوتاه بر «نیم نرم آواز» / مسعود یزادگینی ۶۰
- یک کتاب و یک مسئله: جمهوری آذربایجان / علی عدلی ۶۱
- تاریخ را تحریف نکنیم / فریدون نوزاد ۶۲
- تازه کتاب ۶۴
- نامه‌های رسیده ۶۴
- آشپزخانه گیلانی: باقلا و ابیج / د. سب‌پور

بخش گیلکی

- شعر گیلکی: حسین احمدی‌نژاد - محمدحسن جهری - محمد دعایی - صادق ربیعی - رمضان رحمتی - کورش رنجبر - جواد شجاعی‌فرد - فرامرز شکوری - جمشید شمسی‌پور - محمود طیار - ابراهیم عباسی - غلامحسن عظیمی - جلیل قیصری - علی کشگر - علی معصومی - عباس مهری آتیه - پیمان نوری ۲۹
- فیلمنامه: سه تا گاره / مسعود خمایی ۳۷
- نمایشنامه: عرضحال (قسمت اول) / فزحنگ نوجیدی ۳۸
- دو تا خاطره جه شهر یورژ ۲۰ ۴۰



«تقویت و ساختن گیلان، ساختن ایران است»

نامه سرگشاده به آقای رئیس جمهور

شما گفتید، مردم گوش دادند، خبرنگاران نوشتند و روزنامه‌ها چاپ کردند:

«... گیلان هیچگاه در برابر مهاجمین تسلیم نشد. امواج تهاجم به صخره بلند و شکست ناپذیر اراده و ایمان زنان و مردان گیلانی برخورد و به سوی خود مهاجم برگشت. اسکندر توان گرفتن گیلان را نداشت حتی سپاه عرب به فرماندهی حجاج بن یوسف ثقفی در برابر سد نیرومند مقاومت گیلان سرافراز، عقب نشست. گیلانی با اشتیاق و آرزو اسلام را پذیرفت و پایگاه این بنیش اسلامی از دیدگاه اهل بیت شد. یعنی گیلانی اگر چه در برابر تهاجم نظامی عرب تسلیم نشد، در مقابل منطق گویای اسلامی و تشیع سرسپرد و از آن زمان تاکنون یکی از جوشان‌ترین کانون‌های فکر و ایمان شیعی بوده است.» *

می‌دانید آقای رئیس جمهور وقتی قومی در مقابل تازش هر بیگانه‌ای بایستد مبارز است و در مقابل منطق تسلیم شود هوشمند. شما خواستید همین را بگوئید که گیلانی مبارز و هوشمند است. شما گفتید، مردم گوش دادند، خبرنگاران نوشتند و روزنامه‌ها چاپ کردند:

«همواره در طول تاریخ، گیلانی مظهر سربلندی، عزت، سلحشوری، مقاومت، آزادگی و غداالتخواهی بوده است. نقش گیلان در مشروطیت، یعنی حرکت توفنده ملت برای دستیابی به یک جامعه مدنی و تأسیس نظامی بر مبنای خواست ملت، نقش والایی بوده است. رزمندگان و مجاهدان گیلانی دوش به دوش مجاهدان آذربایجان در فتح تهران دخالت آشکار و مؤثر داشتند و

این سرمقاله نیست، یک نامه سرگشاده است. مال یک تن نیست، مال یک قوم است. از گیلان و برای آقای خاتمی رئیس جمهور نوشته شده است، از جایی که ۷۷٪ مردم آن به او رأی داده‌اند.

□

آقای رئیس جمهور شما در بحبوحه رقابت‌های انتخاباتی در اردیبهشت ماه سال جاری به گیلان آمدید و در میان جمعیت کثیری از مردم شهر رشت با بلاغت و فصاحت تمام سخنانی بیان نمودید که حتماً بر آن اشراف داشتید. هرکس آن جا بود اذعان داشت که نیکو سخن گفتید و صریح و روشن. آن چه شما بیان کردید حاضران شنیدند، روزنامه‌ها نوشتند و مردم خواندند و به ذهن سپردند. از گیلان و گیلانی و روزهای خوش آینده صحبت کردید، از تاریخ گیلان، مردم و سرزمین آن، دین و آیین آن، فرهنگ و اقتصاد آن، کشاورزی و زنان آن داد سخن دادید.

آن چه بیان داشتید، از خود جنابعالی بود یا اطلاعاتی که ستاد انتخاباتی شما تهیه کرده در اختیارتان گذاشته بود فرقی نمی‌کند، بیان حقایقی بود که از زبان شما برآمد و برای همگان آشناست. نظر بر اشرافی که بر امور سیاسی و فرهنگی دارید و مردم و سرزمین ایران را به نیکی می‌شناسید مطمئناً بخش اعظم آن‌ها نگرش شخص شما بود. وقتی یک نامزد انتخاباتی سخنانی را در میان جمع کثیری از مردم یک شهر و در حوزه‌های انتخاباتی متعدد ایراد می‌کند، صحبت‌هایش جزو اسناد می‌شود. منتها سندی افوای و شفاهی، و آنگاه که همان گفته بر کاغذ می‌آید جزو اسناد مکتوب ثبت تاریخ می‌گردد. آن چه شما آن روز بیان داشتید فردا عیناً چاپ شد و در دسترس عموم مردم گیلان قرار گرفت. اکنون قومی آن را پیش روی خود دارند.

پرو رونق‌ترین بخش‌های فرهنگی کشور است.» *

می‌دانید آقای رییس جمهور وقتی قومی در سرزمینی کوچک به وسعت یک درصد خاک میهنش تنها به روش سنتی اینهمه در اقتصاد کشورش نقش داشته باشد و در عین حال آن چنان کرنش فرهنگی نشان دهد که از این حیث پرو رونق‌ترین پاره‌تن وطنش بداند و پند پس زحمتکش است و فکور. شما خواستید همین را بگوئید که گیلانی زحمتکش و فکور است. شما باز هم گفتید، مردم گوش دادند، خبرنگاران نوشتند و روزنامه‌ها چاپ کردند.

حالا بیایید جمعشان کنیم. پس به زعم شما گیلانی مبارز و هوشمند، آزاده و شریف، متمدن و نجیب و زحمتکش و فکور است و گیلان سرزمینی کوچک اگر چه به قدر ۱٪ خاک کشور، اما استانی زرخیز و فرهنگی که تسلیم بیگانگان مقدونی، عرب، مغول و روس نشد.

این کلیت امر و حقیقت آن است اما واقعیت چیز دیگری است. چندین دهه است که به این سرزمین کوچک و فرهنگی و زرخیز از درون کشور و از طریق دولتمردان آن تهاجمی بی‌امان صورت گرفته است. تهاجمی غیر نظامی اما خرنده با سلاح کم کاری، بی‌توجهی، اهمال، واگذاشتگی، سوء مدیریت و میدانگاه تجربه اندوزی اداری و ارتقای دولتی برای خانواده‌های هزار فامیل. مردم مبارز و هوشمند گیلان چون با هموطن روبرو بودند و نه بیگانه به مبارزه نشستند. گیلانی آزاده و شریف از خود گذشت و منفعل عمل کرد. پس از مدنیت و نجات گیلانی سوءنیت و سوءاستفاده شد و نهایتاً گیلانی زحمتکش و فکور اکنون مدتی است که به سرخوردگی و بی‌تفاوتی ملی دچار آمده است. اکنون ظاهراً به کاهلی و نیهیلیسم قومی گرفتار شده است. باطناً اما -مردم و مشوش آینده خود، نظاره‌گر هر جریانی است که اگر خوب عمل کرد حمایتش کند و اگر بد، طرد.

بله آقای رییس جمهور پشت آن حقایق شیرین و زیبای گذشته که برشمردید، واقعیات تلخ و زشت کنونی نهفته است: فقر عمومی، رکود اقتصادی، بیکاری، گرانی، مدیریت غیربومی و ناتوان، رهاشدگی به حال خود و از پس همه این‌ها، توسعه نیافتگی. مجموع این پلشتی‌های سیاسی و اجتماعی ساخت و بافت گیلان را به سرعت تخریب می‌کند. این همان استانی است که در فراز آخر فرمایشاتان اشاره داشتید: «اعتبار آن اعتبار ایران است. تقویت و ساختن گیلان، ساختن ایران است.»

آقای رییس جمهور مدتی است به اعتبار این استان خدشه وارد شده و بنیه اقتصادی آن ضعیف نگهداشته شده است. اگر قرار باشد این استان معیار ارزشی و نمونه سنجی شما در سطح کشور قرار گیرد، پس کلیت کشور زیر سؤال است. اگر در شأن بخشی ایران، آن طور که در سخنانتان بیان فرمودید، گیلان نقشی دارد پس باید اعتبار آن را تضمین کنید و مقام آن را به جایگاه اولش برسانید. این عمل جبران مافات می‌خواهد، سرعت عمل می‌خواهد. حسن نیت می‌خواهد، که مردم در شما سراغ دیدند. آن‌ها در عمل ثابت کردند، جمع شدند و رأی دادند و اتفاقاً گیلان یکی از جاهایی بود که بیشترین رأی را به شما داد. نه بخاطر رأی‌کشی که بخاطر شأن بخشی به لایق، به اصلح، به کسی که فکر کردند ثبات گفتار دارد و اثبات عمل.

بخش وسیعی از مردم گیلان مدتی است که باور خود را نسبت به دولت‌ها و عوامل آن‌ها در منطقه از دست داده‌اند، شما رییس جمهوری باشید که به این مردم باوری دوباره می‌بخشید. گیلانی اگر به باور برسد سروجان می‌گذارد، شمارا تنها نمی‌گذارد.

گیله‌وا

* همشهری، ۱۱ اردیبهشت ۷۶، ویژه استان گیلان

استبداد صغیر به دست گیلانیان و آذربایجانیان از پای درآمد. نمونه والای عدالتخواهی، دلیری، تفکر، وطنخواهی و اسلامجویی در عین مظلومیت، قهرمان جاوید سرزمین گیلان، میرزا کوچک خان جنگلی است. طلبه‌ای که در نوجوانی و جوانی مشروطیت را درک کرد، اما با همه عشق و آرزویی که برای تحول زندگی و نظام جامعه خویش داشت، دریافت که چگونه این دستاورد بزرگ دینی و ملی در اثر دخالت بیگانه از مسیر خود منحرف شد. میرزا کوچک خان این فرزند برومند گیلان به همراه همزمان خویش، مجمع روحانیون را تأسیس کرد، با دو هدف اتحاد اسلامی و بیرون راندن متجاوز از سرزمین ایران، او حتی برای مدت کوتاهی توانست دولت خودمختاری در پناه کوه‌ها و جنگلهای گیلان و در پناه حصار حمایت مردم شریف گیلان تشکیل دهد.» *

می‌دانید آقای رییس جمهور وقتی قومی این چنین سوابق درخشان مبارزاتی داشته باشد آزاده است و بخواهد جامعه مدنی و ملی ایجاد کند شریف. شما خواستید همین را بگوئید که گیلانی آزاده و شریف است. شما گفتید، مردم گوش دادند، خبرنگاران نوشتند و روزنامه‌ها چاپ کردند:

«گیلان نه تنها در عرصه انقلاب، دین، ایمان و مبارزه قهرمان است بلکه در عرصه اندیشه، فرهنگ، ادب و هنر نیز همواره یکی از کانون‌های جوشان فرهنگ اسلامی بوده است. گیلان یکی از پیشتازان جذب و تأسیس مدارس به سبک جدید و آشنایی با علوم و فنون بوده است. اولین مدارس به سبک جدید در رشت تأسیس شد. این نشان دهنده پایگاه بلند و غیرقابل اغماض گیلان سرفراز در عرصه فرهنگ مدنی و سربلندی ایران اسلامی است. در دوران اخیر نیز، مردم بزرگوار گیلان نقش پیشتاز و محوری را در انقلاب داشتند. گواه آن هزاران شهید گلگون کفن از خطه سبز و زر خیز گیلان است که در جریان انقلاب و جنگ تحمیلی تقدیم ملت بزرگوار ایران و پیشگاه انقلاب اسلامی شد. هیچیک از ما از یاد نمی‌بریم کاروانهای صد و هزار کامیونی کمک به جبهه را که از گیلان اعزام می‌شد و در سراسر ایران زبانزد بود.» *

می‌دانید آقای رییس جمهور وقتی قومی این قدر شیفته فرهنگ باشد متمدن است و این قدر ایثار کند نجیب. شما خواستید همین را بگوئید که گیلانی متمدن و نجیب است.

شما گفتید، مردم گوش دادند، خبرنگاران نوشتند و روزنامه‌ها چاپ کردند:

«امروز اقتصاد ایران به شدت مرهون وضعیت اقتصادی گیلان است. ۴۰٪ برنج کشور، ۹۰٪ چای، ۶۰٪ ابریشم، ۶۰٪ زیتون، ۱۲٪ گوشت قرمز، ۴۰٪ ماهیان خاویاری و ماهیان دیگر، ۴۰٪ فرآورده‌های چوبی و جنگل‌های صنعتی نمونه‌های پایگاهی است که گیلان در عرصه اقتصاد کشور دارد. از یاد نبریم که گیلان فقط یک درصد مساحت ایران را دارد و ظرفیت‌های کشاورزی آن به خصوص، شیوه‌های سنتی تقریباً پر شده است. بخاطر موقعیت ممتاز این استان باید به سرعت برای نوکردن کشاورزی - بالا بردن بهره‌وری آن تلاش کرد. البته این تنها نیاز استان نیست، چرا که گیلان یک استان فرهنگی است و اعتبار آن، اعتبار ایران است. تقویت و ساختن گیلان، ساختن ایران و یکی از اصیل‌ترین و

حرف اول از سال ششم

سال پنجم گیله‌ها هم پشت سر گذاشته شد و مجله وارد سال ششم انتشار خود گردید. در این سال تلاش بسیار کردیم تا ترتیب و توالی ماهنامه را حفظ کنیم ولی به دلایل زیاد میسر نشد. گویا این مشکلی است که راه خلاصی ندارد. بهر تقدیر شماره‌های سال پنجم اگرچه با تأخیر و وقفه همراه بود اما از تداوم باز نماند به قول ما گیلکان «دیرا بو دوروغا نوبو»

امیدواریم در سال جدید بتوانیم بخشی دیگر از موانع کار را از سر راه برداریم و در آینده نزدیک مجله را به صورت ماهانه منتشر کرده در اختیار خوانندگان عزیز و مشتاقان آن قرار دهیم. اگرچه مطمئن نیستیم ولی می‌کشیم چنین کنیم.

در سال جدید قصدمان بر این است پای مباحثی چون اقتصاد، محیط زیست، توریسم و نقد کتاب را در کنار بحث‌های گشوده شده از قبل به میان بکشیم و باب‌های جدیدی را در تفرقه شهرها و روستاها و مراکز تفریحی و دیدنی آن‌ها بکشاییم. و در این راه البته به آرا و اندیشه و توش و توان علمی و فرهنگی خوانندگان آگاه و صاحب‌نظر سخت دلبسته‌ایم.

ما طبق معمول حرف اول هر سال بار دیگر آخرین پاراگراف حرف اول سال اول خود را در این جا تکرار می‌کنیم: «دستانمان را بگیرد دوستان، دستانی را که برای شما کار می‌کنند بی‌هیچ توقع. بیگانگی نکنید. سخن از عشق است به زاد بوم و زادگاه نه سودای دیگر. عاشقان پاکباز را دوست داشته باشید، برکارمان ناظر باشید، کنارمان حاضر باشید با مهربانی - اما - بی‌هیچ توقع».

شب شعر گیلکی

جمعه دوم مرداد ماه هر سال، روستای سرسبز و باصفای کفته‌رود، پذیرای هزاران زائر می‌شود که این حضور انبوه و گسترده، چهره روستا را دگرگون می‌سازد. چند سالی است که هیئت امناء بقعه امامزاده صالح، با استفاده از این حضور گسترده مردم، دست به تجربه‌ای فرهنگی زده است و مراسم «شب شعر»ی به مناسبت «روز صالح» ترتیب می‌دهد. مراسم امسال نیز با حضور انبوه جمعیت زائر در فضای باز و گسترده پهن‌دشت بقعه، با تلاش شاعر و محقق جوان قاسم غلامی، برگزار گردید.

اجرای برنامه با شاعر و منتقد نام آشنا آقای غلامرضا مرادی بود. در این برنامه آقایان علی اکبر مرادیان، محمدتقی پیرکاری، هوشنگ اقدامی، صالح صابر، جمشید عباسی، غلامی کفته‌رودی، خانم فتوحی و چند تن دیگر از شاعران، شعرخوانی کردند. همچنین شعری از زنده‌یاد حجت خواجه‌میری توسط دختر آن مرحوم قرائت شد و تأثر حاضرین را برانگیخت.

از برنامه‌های دیگر این شب شعر، اجرای آواز به گیلکی در فواصل برنامه توسط آقایان گیلانی و حقیقت طلب بود که به خصوص اجرای دوم از برنامه‌های موفقی این شب شعر بود.

اگر تلاش برگزارکنندگان مراسم شب شعر کفته‌رود، با برنامه‌ریزی بهتر و اصولی، در جهت ارتقاء و بالابردن سطح کیفی - نه کمیتی - مراسم و به طور مشخص «شعرخوانی‌ها» قرار گیرد؛ این روز به روزهای موفقی و خاطره‌آمیز شعر گیلکی تبدیل خواهد شد.

موفقیت هنرمندان جوان گیلانی

دهمین جشنواره هنرهای تجسمی جوانان کشور اوایل مردادماه جاری در ارومیه مرکز آذربایجان غربی برگزار شد. در این جشنواره هشت هنرمند جوان گیلانی در رشته‌های مختلف هنری شرکت داشتند. مرتضی زاهدی هنرمند جوان مقام اول رشته گرافیک را در میان همتایان خود از سر تا سر کشور کسب کرد. افشین آماده دیگر هنرمند گیلانی در رشته رنگ روغن به لوح تقدیر دست یافت.



فعالیت‌های حوزه هنری گیلان

شبانه‌های سبز

مراسم شب شعر سوره «شبانه‌های سبز» در محل کارگاه فرهنگی و هنری سروش در ساعت ۶/۳۰ عصر چهارشنبه آخر مرداد با حضور تنی چند از شعراء استان برگزار گردید. در خلال برنامه گروه موسیقی «سوره» وابسته به حوزه هنری گیلان با اجرای تک‌نوازی نی و سنتور و دوتوازی دف و نی همراه با آواز برای حضار محترم اجراء برنامه نمودند. قابل توضیح است که مراسم شب شعر سوره در آخرین چهارشنبه هر ماه در محل کارگاه فرهنگی و هنری سروش انجام خواهد گرفت.



«پگاه» منتشر شد

تازه‌ترین شماره نشریه جدید پگاه هفته گذشته به دفتر مجله رسید. پگاه هفته‌نامه‌ای است که با مشی «فرهنگی - اجتماعی - سیاسی - اقتصادی» در قطع روزنامه‌ای بین ۸ تا ۱۲ صفحه و به صورت هفته‌نامه منتشر می‌شود. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن اسماعیل پسندیده و سردبیری آن بر عهده علیرضا فکوری روزنامه‌نگار صاحب ذوق و شاعر گیلانی است. خبر قریب‌الوقوع انتشار پگاه را در شماره قبل به اطلاع خوانندگان رسانده بودیم و اینک خرسندیم که به همت «پگاهیان» ششمین شماره آن منتشر شده است.

شریف

باخبر شدیم در این فاصله هفته‌نامه جدیدی به نام «شریف» در شهر لاهیجان آغاز به کار کرده و چند پیش شماره منتشر کرده است. ضمن تبریک به دست‌اندرکاران این هفته‌نامه که به جمع همکاران مطبوعاتی گیلان پیوسته‌اند چون جمال این جریده از نزدیک زیارت نشد و نسخه‌ای از آن بدست ما نرسید شرح آن نیز از دور و بر حسب وظیفه خبری کلی آمد.



هنر و پژوهش

عنوان ضمیمه فرهنگی هفته‌نامه آوای شمال است که شماره اول آن (مورخ شهریور) در ۱۶ صفحه قطع رحلی به کوشش رحیم چراغی شاعر و پژوهشگر سخت‌کوش گیلانی چاپ و به بهای ۵۰۰ ریال عرضه شده است. همکاران این شماره عبارتند از علی صدیقی، محمدتقی صالحپور، جواد شجاعی فرد، سعید صدیقی، هوشنگ عباسی، م. پ. جکتاجی، رحیم نیک‌مرام، رحیم چراغی، مسعود یزارگیتی، غلامحسن عظیمی، لیلا فرازی، جلیل قیصری، علی خداجو، محمد فارسی، ضیاءالدین خالقی، محمد دعایی، مظاهر زمانی، شوکت منصوری، مجید دانش‌آراسته و محمود طیار.



مشترک عزیز

تقاضا داریم برای ادامه کار گنیهوا نسبت به واریز حق اشتراک مجله اقدام فرمایید. گنیهوا به هیچ سازمان و موسسه دولتی یا غیردولتی وابسته نیست و فقط از طریق تک فروشی و قبول اشتراک تخذیه مالی می‌شود. واریز حق اشتراک به حساب مجله یکی از راههای تداوم گنیهوا است. اگر روش و محتوای آن مورد قبول و دلخواه شماست این راه را بر آن بنیدید. جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت

هنرهای فرهنگی هنری و مردم

حضور فعال و گسترده هنرمندان انجمن سینمای جوانان ایران - دفتر رشت

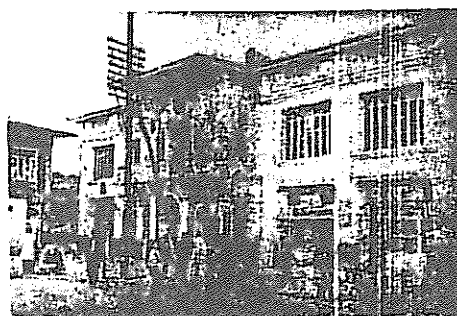
گزارش یازدهمین جشنواره هنری ادبی روستا (۲۷ لغایت ۳۱ تیرماه ۷۶)

بخش فیلم

- حضور فیلمهای موشک کاغذی، دختر کوههای شقایق، من و پرند هاهیم ساخته آقای فرهاد مهرانفر و کسب لوح تقدیر برای فیلم بلند موشک کاغذی.
- کسب لوح تقدیر و سکه بهار آزادی توسط خانم انیس شکوری برای حضور در فیلم موشک کاغذی ساخته آقای فرهاد مهرانفر.
- حضور فیلمهای کوتاه گردش سایه‌ها و دختر بهار ساخته آقای نادر معصومی.
- حضور سه فیلم کوتاه ویدیویی رنگ سبز شفا ساخته خانم نوروز علیپور، من چینیتم ساخته خانم قنبرپور و تکاپوی متروک ساخته خانم نظیف‌کار.
بخش فیلمنامه
- کسب مقام سوم (لوح تقدیر و سکه بهار آزادی) توسط خانم فرحناز شاهین‌پور برای فیلمنامه «مرثیه آب» در بخش فیلمنامه‌های آموزشی ترویجی.
- کسب مقام سوم (لوح تقدیر و سکه بهار آزادی) توسط خانم الهه گل‌محمدی برای فیلمنامه «آوای شب» در بخش داستانی.

بخش عکس

- حضور سه قطعه عکس از آقای نادر معصومی و کسب مقام اول (لوح تقدیر، تندیس و سکه بهار آزادی) در بخش زنان و روستا.
- حضور شش قطعه عکس از آقای مسعود پورجعفری و کسب مقام اول (لوح تقدیر، تندیس و سکه بهار آزادی) در بخش آزاد.
- حضور دو قطعه عکس از آقای محسن رضایی فومنی و کسب مقام اول (لوح تقدیر، تندیس و سکه بهار آزادی) در بخش روستا - کار و تلاش.
- حضور یک قطعه عکس از آقای محسن تربیت دوست.
- حضور یک قطعه عکس از آقای فرشاد آذرهوشنگ و کسب دیپلم افتخار.



هفتادمین سال تأسیس

کتابخانه ملی رشت

نیمه دوم تیرماه کتابخانه ملی رشت هفتادمین سال تأسیس خود را جشن گرفت. گروه کثیری از فرهنگیان و دانش پژوهان رشت و شهرهای گیلان در این مؤسسه فرهنگی و قدیمی گرد هم آمدند تا از همت والای بنیان آن در روزگاری که فقر مادی و فرهنگی بر همه جای ایران حاکم بود بنیان این کتابخانه عظیم را برپای داشتند تجلیل کنند. این کتابخانه که ۱۰ سال پیشتر از کتابخانه ملی ایران تأسیس شده است از طریق مردم و توسط یک هیأت امناء اداره می‌شود و وابسته به جمعیت فرهنگ گیلان است که دارای شخصیت حقوقی است. کتابخانه ملی رشت در حال حاضر دارای ۱۰۷ هزار جلد کتاب و سه سالن بزرگ با گنجایش ۵۵۰ صندلی است. گنجینه نسخ خطی آن بالغ بر ۸۵۰ جلد است. در این مراسم علاوه بر شخصیت‌های منطقه، آقای دکتر میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز حضور داشت و سخنانی ایراد کرد. ضمناً همزمان نمایشگاهی از آثار قلمی شاعران، نویسندگان، محققان و مترجمان گیلانی نیز به معرض نمایش گذاشته شد.



نمایشگاه عکس

کارگاه هنر سروش رشت از تاریخ ۴ الی ۹ مرداد شاهد برپائی نمایشگاه عکس سه تن از عکاسان موفق گیلانی بود. در این نمایشگاه آثاری در زمینه‌های مستند اجتماعی و طبیعت از مسعود پورجعفری - رضا خاکپور طالقانی و فرشاد آذرهوشنگ به معرض دید علاقمندان قرار گرفت.

استقبال گسترده مردم از این نمایشگاه بیش از هر چیز کمبود محفلهای هنری را در سطح استان به رخ می‌کشید ایجاد گالری مناسب و استمرار نمایشگاههای عکس، نقاشی، گرافیک، هنرهای تجسمی و غیره از نیازهای اولیه و حق مسلم هر شهروندی است. امید که با حمایت سازمانهای فرهنگی هنری استان از یک سوی و تلاش و همت هنرمندان از سوی دیگر، در کالبد بی‌رمق این شهر فرهنگی، روحی تازه دمیده شود.

درگذشتگان



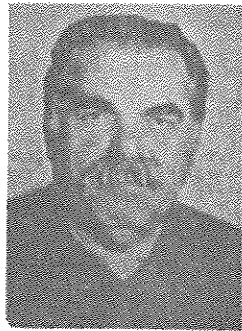
نویسنده کتاب «عین الدوله» درگذشت

مهدی داودی نویسنده کهنسال گیلانی روز یکشنبه ۱۹ مرداد ماه در سن ۸۹ سالگی درگذشت و مطابق وصیتش در باغ موروئی و ملکی خود در «آتشگاه» روستای نزدیک به شهر رشت (واقع در حومه غربی شهر) در جوار بقعه متبرکه امامزاده هارون دفن گردید. وی متولد ۱۲۸۹ شمسی بود.

از شادروان داودی چندین اثر بجای مانده است که معروفترین آن کتاب «عین الدوله و رژیم مشروطه» است که توسط انتشارات امیرکبیر چاپ و منتشر شده بود. این کتاب بخاطر اعتباری که کسب کرده بود به چاپهای بعدی رسید. مرحوم داودی در سالهای آخر عمر تلاش بسیار داشت تا از طریق مراجع بزرگ شهر و جلب نظر مسئولان استان برای بزرگداشت و یادمان برادر دانشمندش شادروان ابراهیم پورداود قدمهای مؤثری بردارد بویژه که آرامگاه آن زنده یاد در مسیر احداث خیابان قرار گرفته است.

مرحوم داودی در سنین پایان عمر در انزوا می زیست و خود را به باغبانی و نوشتن مشغول می داشت. کار بزرگی تحت عنوان «قوام السلطنه و تاریخ معاصر ایران» در دست تهیه و نگارش داشت که فصلهای عمده آن را به پایان برده بود. روحش شاد.

گیله‌وا، ماهنامه‌ای برای عموم شمالی‌ها، برای آن دسته از گیلانی‌ها و مازندرانی‌هایی که به حفظ هویت قومی و بومی خود در جمع خانواده بزرگ ایرانی سخت پایبندند.



درگذشت نویسنده گیلانی (۱۳۷۶-۱۳۱۳)

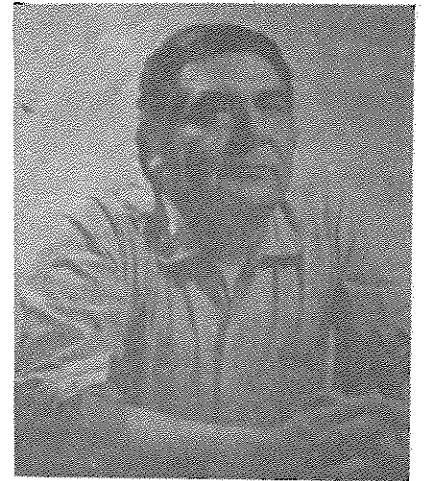
حسن طالبی فرهنگی خوشنام و نویسنده کتابهای «آیین نگارش و سخنوری» و «تحریر تا تاریخ» درگذشت. وی زاده ۱۳۱۳ رشت و فارغ التحصیل رشته معقول و منقول از دانشگاه تهران بود. شادروان طالبی چندی بود که بر سر شاهنامه کار می کرد. از وی چند قصه و اشعار فراوان بر جای مانده است. همچنین مجموعه یادداشت‌هایی تحت عنوان «برنج و برنجکاری» پدید آورده بود که قصد چاپ آن را داشت.



خادم نشر و مطبوعات درگذشت

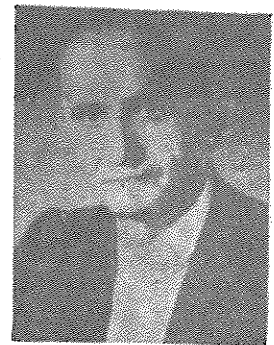
حاج بزرگ قانع صفت خبرنگار پیر و قدیمی و فرهنگ دوست شهر صومعه سرا مؤسس تنها چاپخانه این شهر مرسوم به «توکل» چهارشنبه ۱۲ شهریور ماه در سن ۷۷ سالگی درگذشت. وی در فاصله دو جریان تاریخ معاصر ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و مدتها پس از آن خبرها و گزارشات فراوانی برای جراید کثیرالانتشار تهران تهیه دیده بود که برخی از آن گزارشات تأثیرات مطلوب و سبب‌سازی در چهره فرهنگی و اجتماعی شهر صومعه سرا داشته است.

دفتر چاپخانه شادروان قانع صفت در ابتدای خیابان حاج آقا بزرگ رشت تا مدتی محل فروش و مطالعه انواع کتاب و نشریات قدیمی کشور و پاتوق فرهنگیان بازنشسته این شهر بوده است.



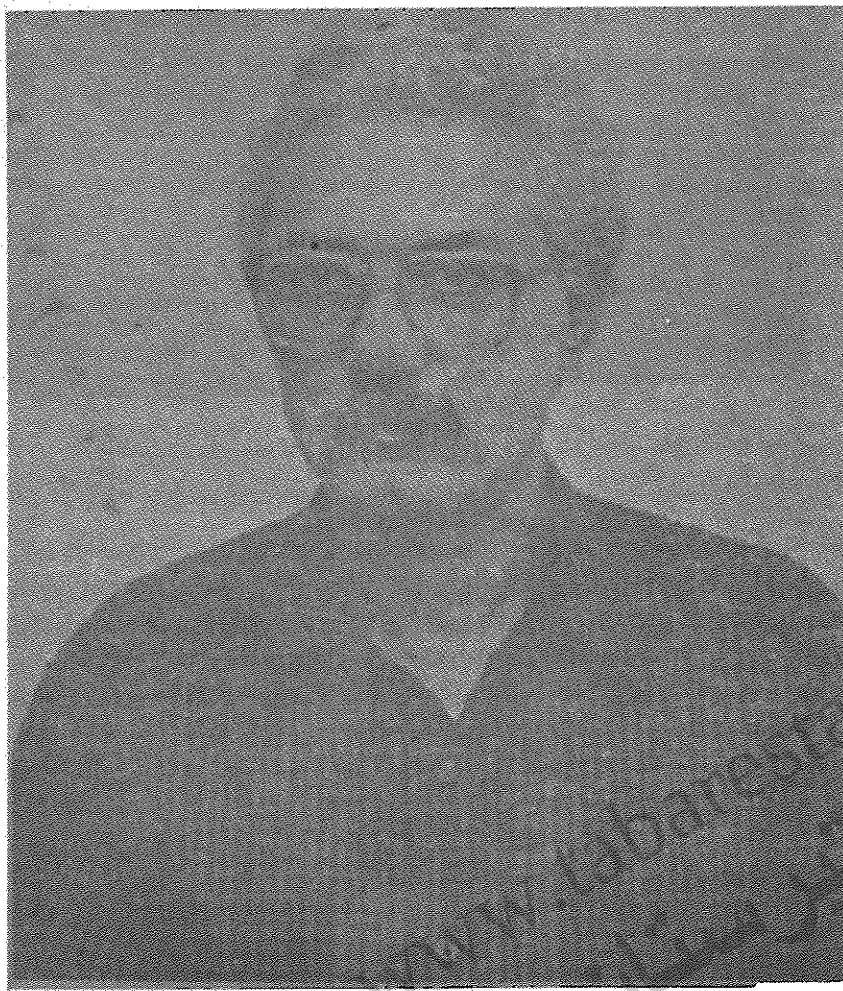
درگذشت علی حاکمی باستان‌شناس نامی کشور

علی حاکمی باستان‌شناس برجسته ایرانی تیرماه امسال دار فانی را وداع گفت. وی کشفیات بسیار مهمی در عرصه باستان‌شناسی در خورهره (اطراف محلات) و شهداد (کرمان) انجام داده است که برای او شهرت جهانی کسب کرد. تألیف ارزنده وی در خصوص کشفیات شهداد که حدود ۲۰۰۰ صفحه است توسط انتشارات Isemo به چاپ رسیده. علی حاکمی فرزند میرعباسعلی «مؤیدالملک» و از نوادگان حاجی میراسماعیل کلانتر دوره ناصری شهر رشت است.



درگذشت دکتر فریدون جوان پرست

۱۸ مردادماه امسال دکتر فریدون جوان‌پرست کوچصفهانی عضو افتخاری سازمان بهداشت جهانی که عمر پربرکت خود را در راه تحقیقات و نشر مقالات و کتب در رشته بهداشت و درمان و فرو نشاندن آلام بیماران سپری کرده بود بر اثر ابتلاء به بیماری قلبی دار فانی را وداع گفت. وی سالیانی دراز در آمل به طبابت و تدریس در دانشگاه‌های مازندران مشغول بود. مراسم تدفین وی در شهر آمل باشکوه بسیار برگزار گردید و گروه کثیری از دانشگاهیان و روشنفکران در آن شرکت داشتند. «دایره معیوب» یکی از آخرین آثار این طیب ادیب گیلانی است که در سال ۱۳۷۴ منتشر شده است.



بیژن نجدی شاعر و قصه‌نویس مدرن گیلانی، عصر روز سه‌شنبه ۳ شهریور ۷۶ در سن پنجاه و شش سالگی درگذشت. از نجدی، کتاب «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» توسط نشر مرکز به سال ۱۳۷۳ چاپ و منتشر شد و انتشار آن در جامعه فرهنگی ایران، بازتاب گسترده‌ای یافت. این کتاب در همان سال، توسط مجله گردون و از سوی گروهی از بزرگان هنر و ادب ایران، به عنوان بهترین کتاب قصه کوتاه انتخاب گردید.

درگذشت نا به هنگام بیژن نجدی - که از سرمایه‌های فرهنگی جامعه شمال بوده و حرف‌های زیادی در قصه‌نویسی مدرن ایران برای ارائه داشته - ضایعه‌ای سترگ در جامعه ماست. گسیله‌ها این ضایعه را به عموم هنرمندان، شاعران و نویسندگان، و به ویژه خانواده داغدار نجدی تسلیت می‌گوید.

یادمان بیژن نجدی، شاعر و قصه‌نویس گیلانی

عنایت سمیعی

گذر از خط پایان

۱- بیژن نجدی، مرگ اندیش نبود، مرگ آگاه چرا. آن، بن بست است و گور و خروج ممنوع. این، درک مرگ، درکنار زندگی ست، که در می‌یابی و اتفاق نیفتاده را دور می‌زنی و زندگی را در ناشناخته‌ها منفجر می‌کنی تا از خط پایان بگذری. بیژن نجدی، اگر چه دیر، اما سرانجام حقیقت مهلت کوتاه را در دهه پایانی عمر دریافت بود و مرگ آگاهی را در همان چند داستان یوزپلنگان و چاپ نشده‌هایی که از او شنیدم مضمّن کرده بود. نه، کارش این نبود که فقط حس مرگ را از وجود عالم و آدم بستاند و بگسترده، بلکه شتابناک، فرهنگ

گذشته را به «حال» آورده بود و آینده را به استقبال رفته بود و این همه را به شکلی برگردانده بود که معطوف به زندگی پیچیده، متناقض نما و شقه شقه خود اوست. ۲- از نیما تا امروز، قرائت هنر مدرن همواره با عدم درک و تنگ نظری مواجه بوده است. به این سل و سخته مغزی، اکنون، بیماری لاعلاج سرطان نیز افزوده شده است. این بیماری ناشی از طبیعت دوره حاضرست؛ بدین معنی که در دو - سه دهه پایانی این عصر، ثبات، ایستایی معنی می‌دهد و سرمایه اکنون به سود آینده موهوم مصادره می‌شود. هم از این رو آثار متأثر از گذشته حتی گذشته نزدیک، مرده به دنیا می‌آید و آثار بی‌شبهت، بسیار زود از یادها می‌رود تا عطش آینده‌گرایی انسان امروز سیراب شود. مجموعه یوزپلنگان در چنین احوالی درخشیده است

و تازه هنوز همه مخاطبان خود را نیافته است. ۳- حتی اگر از کم سوترین زاویه دید به مجموعه یوزپلنگان التفات شود، کمتر ارزش داوری درباره آن جز این نیست که این مجموعه فضا، زمان و زبان داستان نویسی ایران را به عرصه نوینی کشانده که رشگ‌انگیز است.

هم از این رو سزاوار است که به احترام او اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، در موزه رشت، غرفه‌ای را به دست نوشته‌ها و اشیاء و یادگارهای وی اختصاص دهد و شهرداری لاهیجان، خیابانی را به نام بیژن نجدی، شاعر و داستان‌سرای پیشتاز معاصر، نامگذاری کند.

یاد و نامش جاوید.

شهریور ۷۶

چهره‌ای ماندگار در قلمرو داستان مدرن

با داستان‌های زنده‌یاد «بیژن نجدی» نه به تازه‌گی که از دیرباز آشنایی و الفت نزدیک داشته‌ام، و حتا شماری از این داستان‌ها را هم، در چند سال گذشته، در ویژه‌نامه‌های «هنر و ادبیات کادح» به چاپ رسانده‌ام. ساده و بی‌تکلف بگویم هر داستان تازه‌ای که به ویژه در سال‌های اخیر از «نجدی» می‌خواندم - و یا به چاپش می‌سپردم - بیش‌تر در باورم این نکته می‌نشست که اتفاق نو و شکوهمندی در عرصه‌ی داستان‌نویسی مدرن ایران دارد شکل می‌گیرد و رخ می‌دهد.

انتشار مجموعه‌ی «یوزپلنگانی» که با من دویده‌اند - که ده داستان برگزیده از داستان‌های سه دهه‌ی «نجدی» را در بر گرفته‌است - آشکارا پرده از وقوع آن اتفاق تازه و شکوهمند برداشت و یقینی کامل را، عریان و بی‌حجاب، در برابرم قرار داد.

همین مقوله باعث شد تا ضمن یادداشت خبر انتشار کتاب «یوزپلنگان...» در ویژه‌نامه‌ی «هنر و ادبیات کادح» کوتاه و فشرده اما قاطع و روشن از رنگ و بوی تازه و استثنایی این مجموعه بنویسم^(۱)، و شرح و تفصیل جامع آن را به عهده‌ی دوستان صاحب‌نظم، از جمله «سعید صدیقی» شاعر بگذازم که حتماً نوشته‌ی مفصل و هوشمندانه‌ی او را تحت عنوان «چشم‌انداز تأویل در غیاب معنا» در ویژه‌نامه‌ی مزبور خوانده‌اید.^(۲)

به هر حال «یوزپلنگان...» آنچنان که انتظار می‌رفت در فاصله‌ای اندک، مورد توجه بسیار دوستداران داستان‌های مدرن، و نیز منتقدان معاصر واقع گردید و جایزه‌ی اول بهترین مجموعه داستان‌های منتشر شده‌ی سال ۷۳ را از سوی مجله‌ی ادبی - هنری (به داوری هیئت برگزیده‌ای از نویسندگان شاخص و برجسته‌ی ایران) به خود اختصاص داد.

گذشته از این، ترجمه‌ی آلمانی داستان «شب سهراب کشان» از همین مجموعه (که بین داستان‌های ایرانی بعد از انقلاب، نمودی یکه و بی‌مانند دارد) و چاپ آن در یکی از نشریات فرهنگی آلمان، شهرت «نجدی» را به عنوان یکی از داستان‌نویسان توانمند ایران، به خارج از مرزهای کشورمان، گسترش داد.

در این مجال تنگ که صفحات «گیله‌وا» هم بسته شده است و کلام را به ناچار باید از گذرگاهی باریک و بی‌وسعت عبور داد، درباره‌ی ویژه‌گی‌های داستان‌های «نجدی» ناگزیر تنها به اشاراتی کلی و کوتاه اکتفا می‌کنم: «نجدی» در کار داستان‌نویسی به قداس قاعده‌های جاری چندان اعتنا و توجهی نداشت. و نیز به آنچه که در داستان کوتاه مدرن معاصر مرسوم و معمول است دل نداد و بسنده نکرد. ذهن پرتکاپو و کاونده‌ی او جستجوگر رهیافت‌های بی‌پیشینه، و تازه شد. از همین رو این توفیق

را یافت که حرکت تازه‌ای را جهت کشف ناشناخته‌ها و ابداع گونه‌های جدید در داستان مدرن (با زبانی که از جوهر درونی‌ی شعر سرشار بود، و با تخیلی آنچنان نیرومند که حتا فراتر از بی‌نهایت را تیز و چابک و چربیدست درمی‌نوردید) سامان دهد.

این همه خوشبختانه از دید صاحب‌نظران و منتقدان بی‌غرض ما پنهان نماند، گواه: نکاتی که در همین زمینه، در اغلب نقدها و بررسی‌های انجام یافته از «یوزپلنگان...»، در نشریات مختلف، چاپ و به نظر رسانده شد.

بی‌تردید از «نجدی» و داستان‌هایش، و حرکت جدیدی که ذکرش در بالا گذشت، و نیز از شعرهایش که از غنا و جذابیت و نوآوری‌های ویژه‌ای برخوردارند، در آینده بسیار گفته خواهد شد. خصوصاً اگر همتی شود و دو مجموعه شعر حاضر و آماده‌ی او، و پانزده داستان چاپ نشده‌اش (که پنج داستانی آن تکمیل است و یک داستان ناتمام، و بقیه هم در مرحله‌ی ادیت مختصری قرار دارد) چاپ و نشر یابد.

«نجدی» ۵۶ سال بیش‌تر نداشت. هر چند که در قلمرو داستان مدرن معاصر با همین «یوزپلنگان...» هم چهره‌اش مانا و نامیراست اما به راستی حیف، حیف که اگر می‌بود و می‌ماند با آن ذهن خلاق و جوشنده‌اش و دید نوجو و کاونده‌اش و پرواز بلند و پرشکوهی که به دوردست‌ها داشت و به اوج‌ها، باز هم بی‌شک آثار ارزشمند و گرانسنگی عرضه می‌کرد و به ادبیات مدرن ما جلوه‌ای افزون‌تر می‌بخشید.

یاد و خاطره‌ی این عزیز صمیمی و بسیار مهربان و بی‌ریا، مستدام باد و یادگارهایش به تمامی مانا و ماندگار.

رشت: ۹-۶-۷۶

پانویس‌ها:

- ۱- «هنر و ادبیات کادح» شماره‌ی اول دوره‌ی جدید، تاریخ ۷۳/۶/۲
- ۲- همان، شماره‌ی پنجم، تاریخ ۷۳/۱۰/۷. توضیح این که نوشته‌ی «صدیقی» بخشی دومی هم داشت که متأسفانه به دلیل تعطیلی «کادح» فرصت چاپ آن دست نیامد.

«من را به تونل بفرستید...»

سعید صدیقی

«واژه که تکین نمی‌دهد، دستمال که اشک را نمی‌زداید،

آرستی تارکوفسکی

«بیژن نجدی» شاعر پرده‌خوانی که فردوسی را متقاعد کرده بود به قاعده‌های شاهنامه‌ای دیگر و مارا به نگاهی دوباره بر شب سهراب‌کشان و سوگی دیگر بر مزار خودمان که شب هزار سال پدرکشی را تاب آورده‌ایم، به پرده‌ها پیوست به هیئت قویی درآمد که خود روزی در وصف استخر پرکابوش لب پَر زده بود. و بالاخره رودخانه از لنگه باز در به درون آمد و از «بیژن» گذشت تا

به دریا برسد. او هم مسافر «آن قطار» شد. او را هم «به تونل فرستادند».*

چکمه و چتر و پوتین ماند و آینه شکسته و سینی مسین و عصا و عروسک ماند و «تیمور» و «خانم مهران» ماند و مشتی خاطرات و عکس پاره پاره‌اش در این دنیا. مرگ برای او مسئله‌ای مربوط به آینده و دغدغه‌ای اکتوشی نبود. می‌بود که ابهام گذشته را اندیشگون می‌کرد و به احساساتش پهنه و امکان می‌داد تا به هیئت شعر و قصه واسطه‌ای شوند بین او و جهان تیره پیرامونش. تمام نوشته‌ها، افکار و بخصوص داستانهای «نجدی» مکالمه مغالزه آلود او با مرگ بوده است. مرگ، نه به مثابه تشویشی هستی‌شناسانه و فلسفی. و نه چون مقوله‌ای معرفت‌شناسانه و علمی بلکه حس مرگ بعنوان اهلی‌ترین خاصیت و جلوه هر لحظه از زندگی. حتی برای درک و تفاهم و پیشبرد زندگی. و از خلال نگاهی ژرف‌کاو و تعمیق یافته به فراپشت، آنگاه که مرگ کسی را بر می‌گزیند یا کسی که مرگ را، آنجا که سرنوشت گروهی را به هم گره می‌زند، یا کسی را از راه تقدیر گونه بقیه جدا می‌کند. مرگ مثل رودخانه‌ای که همه را بنام می‌خواند و در خود می‌کشد یا قطاری که سوت ممتدش هرگز خاموش نمی‌شود. قانونی در ذات زندگی. حس فراگیر مرگ به محاذات و موازات حس فراگیر زندگی. چتر و عروسک و پوتین نیز همچون درخت وقو و نامها و نشانه‌ها به مرگ می‌رسند. رنگین و متنوع به گسترای زندگی و البته همیشه بی‌تخفیف و قاطع. و گاه همچون یک امکان.

و البته در ذهن او همیشه مرگ «تمام نمی‌کند»، گاهی می‌آغازد به همان گونه که مرگ همیشه برای تمام کردن کسی واپسین لحظاتی را نمی‌گزیند، بل قبل از به شماره افتادن نفس‌ها دست به کار می‌شود و فاتحه‌ی کسی را می‌خواند. و این، نوع و نحوه مرگ و انتخاب یا اجبار آن است که زندگی و اشیاء بومی آن زندگی را معنا می‌کند. گاهی حیات می‌دهد و ارزش بازنگریستن را فراهم می‌کند و گاهی در حواشی یک زندگی به اندازه چند گورستان، اشیاء، نامها و نشانه‌ها باقی می‌گذارد که هیچیک ارزش یادگار شدن را با خود حمل نمی‌کنند.

تنها اثر «نجدی» یک آلبوم مرگ است، آلبومی پاره پاره که انگار همه عکسهایش مولود یک لحظه است، شاهی بر وجود یک لحظه سخت عمیق و درخشان در روزی یا لحظه‌ای از زندگی‌اش که حس عزیز و عجیب و غریب مرگ به تمامی همچون یک تجربه شاعرانه همه روح «نجدی» را دستخوش و ویران خود می‌کند تا او تمام سالها روزها و لحظات باقیمانده‌اش را در تلاش برای بازگویی درک و تبیین آن لحظه صرف کند... و حالا ناگهان زندگی از تمام او شعری سر داده است. مرگ و سرطان و نجدی را یکجا فراهم آورده است. نجدی آرام گرفته، سرطان، سرمست و با تبختر به فراروی می‌نگرد. و مرگ زانو زده است و سخت می‌گرید نجدی تمام نشده. سرطان تمام نشده. مرگ تمام نشده.

هرمند به رهایی رسیده تا زمین زیر پایش قرار بگیرد. آفتاب فردا با نگاهی دیگر به ما نظری می‌اندازد

که زیر سقف کوتاه آسمانی ناروشن بر خاک نشسته ایم و از خود به در شده چشم انداز دریائی را نظاره می کنیم که «بیژن» را ضمیمه خود کرده است. بیژن برای ما دعا می خواند. برای ما. و ما «کمی از موها و نصف صورت میرزا، پیشانی و عینک دکتر حشمت و گونه میرافا را با اجزای پاره پاره تصویر هنرمند در یک جا گرد خواهیم آورد تا عکس کامل شود» درک تنهایی او در زندگی و مرگ یعنی فهم آثارش. و این یعنی ایستادن بر پلی باریک که رویاها و کابوسهایمان را به هم می رساند این یگانه امکان آدمی برای زدودن اشکهایش.

شهریور ۷۶ - رشت

* برگرفته از عنوان یکی از داستانهای «یوزپلنگانی که با من دویده اند» اثر بیژن نجدی

بیژن نجدی و اندوه بی پایان زندگی

علی صدیقی

هیچ داستان نویسی تاکنون در ایران نتوانسته است چون «بیژن نجدی» با استفاده دیگر گونه از کلمات، روح لحظات را از بند معمول و آشنا رها سازد؛ و به تبع تأثرگرایی شاعرانه، تصاویر و لحظات فزاینده و مهار نشدنی را با افسار کلمات رام کند. نمونه های زیر از جمله بدعت های شاعرانه او در نثر داستانست که پیش از وی کسی آن را در عرصه ادبیات داستانی تجربه نکرده است: «بوی صابون از موهایش می ریخت. / وقتی که حوله را روی شانه هایش انداخت احساس کرد کمی از پیری تنش به آن حوله چسبیده است. / آنقدر به صدای تلفن نگاه کرد... / پلکان رمق نداشت تا ایوان بالا برود. / کوچه های رشت از توی گریه رد می شدند. / و... دهها نمونه دیگر، از آشنایی زدایی های زبانی - تصویری نجدی است که در کنار فرم مدرن داستان هایش به آثاری ماندگار و فراموش نشدنی تبدیل شده اند.

هر چند سینما را می توان در پشت آثار داستانی (و شعری) نجدی - که وی همواره مفتونش بود - پنهان دید، اما این باز سازی تصاویر، به قدرت کلماتند که در هر بازخوانی، احساسات بیان نشده و ناگفته را به خواننده منتقل می کنند و سینما - به قول کیس洛夫سکی فیلمساز معتبر و تازه در گذشته سینما - بخاطر ساختار تصویری اش فاقد آن قدرت تأثیر و تأثر مانا است». (۵)

□

در همه ی کارهای نجدی (منظرم داستان های اوست) غم و رنجی التیام نیافته موج می رند. رنج و اندوهی که تنها انسان های دردمند با احساس موفق به دریافت روح اندوهگین آنان خواهند بود. طبعاً بر بستر

همین لحظات، آدم های او غالباً افسرده اند و با رنجی که زندگی همواره خوشی های خود را از آنان دریغ کرده می زنند.

در «داستان سپرده به زمین» - اولین داستان در مجموعه ی یوزپلنگانی که با من دویده اند - که دارای فضایی سخت افسرده است، انسان های پا به سن گذاشته ای چون طاهر و ملیحه در غم نداری فرزند، زندگی سرد و یخ زده ای را می گذرانند. این غم دایمی طاهر و ملیحه با پیدا شدن جسد یک بچه در زیر پل دهکده (یا شهرک) - که پدر و مادر او تا زمان دفن، مشخص نمی شود - آنچنان ژرف و در عین حال غمبارتر می شود که نویسنده، تنها از طریق حال سخت افسرده «ملیحه» قادر به بیان آن است. ملیحه از دکتر می خواهد که «جسد بچه ی پیدا شده را به آنها بدهند» تا آنان خود را صاحب فرزندى حتی مرده بدانند. «ملیحه گفت: دفنش می کنیم. خودمون دفنش می کنیم. بعد شاید بتونیم دوستش داشته باشیم.» که چنین نیز می شود!

«خاطرات پاره پاره دیروز»، «تاریکی در پوتین»، «سه شنبه خیس» و در یک کلام همه ی تنها مجموعه داستان نجدی - یوزپلنگانی که... - بخاطر فضاهای تجربه نشده و بکر، در ادبیات داستانی ما از ویژگی یکه و ممتازی برخوردارند. داستان های او با ساختی دیگرگونه از کلمات، به هستی تازه ای از زبان دست یافته اند و نام او را به عنوان نویسنده ای نوجو که توانسته است ظرفیت نثر داستانی را گسترش داده و فضای تازه ای در ادبیات داستانی کشور خلق کند همیشه معتبر و جاودان ساخته اند.

□

اما برای مرگ او، برای فقدان ابدی او، هیچ چیز، آری، هیچ چیز داغ مرگ این انسان هنرمند، این چهره درخشان و این دوست بزرگ را که جان شیفته اش در آغاز یک شکوفایی بزرگ ناپدید شد، التیام نخواهد بخشید. او چنان که «فروغ» در باره خود گفت: «همه چیزهای داشته را از تلاش خود داشت و همه آن چیزهایی را که نداشت می توانست داشته باشد.»

یادش جاودان باد

۱۰ شهریور ۱۳۷۶

* کیس洛夫سکی، فیلمساز معتبر سینمای مدرن در اواخر عمرش معتقد بود که قلم و کتاب از قابلیت ها و ظرفیت های بیشتری نسبت به سینما برخوردار است.

... اما همیشه مرگ بی موقع می آید.

هادی غلام دوست

پای اطلاعیه میخکوب می شوم، قلبم فرو می ریزد. غصه ام می گیرد. دلم می خواهد به اندازه تمام

دلتنگی های مردم جهان گریه کنم، زار زار. برای اندوه فراوانی که در درون سینه ام تلمبار شده است. برای همه محرومیهایی که کشیده ام و شنیده ام که کشیده اند و یا اینکه دیده ام که کشیده اند... تلمبار، غم و اندوه درون سینه ام تلمبار است. هر چیزی که از دست می رود دل آرام می گیرد اما غم از دست رفتن یک انسان بسیار سنگین است و غم یک هنرمند بسی سنگین تر از آن. جان بی قرار انسان هنرمند، همیشه بی قرارتر از همه جان هاست. شامه حساسش دردها را ذره ذره در وجودش می نشاند و جانش را به آتش می کشد و او پیش چشم همه مردم که حرفهایش را نمی فهمند، ذره ذره آب می شود. آب آب آب... عکس را که روی دیوار شهر دیدم یکه خوردم. همیشه مرگ بی موقع می آید!

دارم می روم تهران، کتابی، چیزی نمی خواهی برایت بگیرم؟

می خندم: نه متشکرم.

- جدی می گویم.

- خیلی ممنون.

عید پارسال، خانه برادرم، کوه پیکر بود. صورتش گل انداخته بود و با نشاط و سرحال بنظر می رسید.

اما اینک خیلی لاغر شده بود.

همسرش گفت: خوابیده.

برادرم گفت: ما برویم؟

- نه الان بیدارش می کنم.

- من بروم بیدارش کنم؟

- نه، باید آرام بیدارش کرد. قلبش ناراحته.

و ما منتظر نشستیم که آمد. تکیده بود. باریک و بلند با موهای سید و سیل سفید بلند بر چهره کشیده. خوش و بشی کرد و گوشه ای نشست.

برادرم گفت: خوابیده بودی بیدارت کردیم؟

- نه، چه خوابی، دراز کشیده بودم.

آدم رک و راستی بود و این منش او همیشه مرا مجذوب خود می کرد. و بعد به آرامی گفت: آبی بدهید قرصم را بخورم. دستهای باریک و بلندش بی اختیار به سوی قلبش رفت و آثرا نوازش داد یا اینکه می خواست بگوید: آرام باش آرام من حالا حالاها با تو کار دارم... قرصش را خورد. سیگار را به ملایمت پک می زد.

برادرم گفت: دکتر نگفته نکش؟

- چرا، خیلی کم می کشم، یکی دو - تا در روز.

- بیژن، تو می دانی که الان فقط برای خودت

نیستی ها، می دانی اگر طوری بشوی...

خندید. گویا به مرگ می خندید. گویا اصلاً مرگ را باور نداشت یا اینکه لاف فکر نمی کرد دم گوش باشد. اما من از حرفهای برادرم یکه خوردم. چرا او بی اختیار این حرفها را زده بود؟ چرا؟ چرا این حرفهای ناخودآگاه از ضمیرش بیرون آمده بود؟ چه چیز را می خواست به استاد یادآوری کند؟!.

نگاهش می کنم. خیلی لاغر شده بود. آب شده بود.

می گفت: قلبش ناراحت است.

- تو چه می کنی، کارهای مطبوعاتی ات را ادامه

می‌دهی؟

خندیدم: نه، کدام مطبوعات؟
- همان «گیله‌وا» را می‌گویم.

- آره، گیل‌وا چرا...

بعدش شروع کرد از گیل‌وا تعریف کردن: «بعدها ارزش فرهنگی این مجله را خواهند فهمید. دلم می‌خواهد یک دوره کامل از گیل‌وا را داشته باشم». به هیجان آمده بود. بلند شده بود و داشت توی اتاق قدم می‌زد و از گیل‌وا صحبت می‌کرد.

برادرم گفت: آقای نجدی شرگیلی هم می‌گوید.
گفتم: راستی؟!.

خندید و گفت: شعرهایم که قابل قیاس با شعرهای گیل‌وا نیست.

گفتم: برایت تهیه می‌کنم بشرطی که چند تا از آن شعرهای گیلکی را بدهی برای آقای جکتاجی ببرم.

خندید و گفت: «باشد». داشتم از در بیرون می‌آمدم گفتم: قول دادی‌ها! گفتش: «باشد» اما تو نگو یکنفر منتظرش بود تا او را بخود ببرد. تا دیگر دغدغه هیچ چیز را نداشته باشد. نه چاپ کتاب، نه سرگردانی‌های پی در پی و طولانی، نه دق مرگی‌ها، بی‌مهری‌ها، نه غم نان و نه هیچ چیز دیگر...

کسی دست روی دوشم می‌گذازد.

بر می‌گردم، نگاهش می‌کنم.

- تو خسته نشدی اینقدر به عکس خیره شدی؟!.

اشک در چشمانم حلقه زده؛ می‌گویم: من خیلی بدشانسم.

می‌خندد: چرا؟ «شفا» ی تو را بد نقد کردم؟ از من دلخوری؟!.

- نه، این را نگو... کمتر کسی بود که مثل تو حرفهایم را می‌فهمید، می‌خواستم باز هم...

می‌خندد: دو تا ضربه به دوشم می‌زند و می‌گوید: «بجنب، شاید یک نفر منتظرت باشد!..»

و پر می‌کشد و می‌رود و مرا حیران می‌گذارد.

شهریور ۷۶ - لاهیجان

یوزپلنگ خسته...

میرواد و فخری نژاد

... با تعجیل راه افتادیم (من و امین برزگر). تا مجتمع فرهنگیان پُسر بودیم از سکوت، انگار در خلاء راه می‌رفتیم. در طبقه دوم آپارتمان بانویی باوقار و متانتی بی‌مثال که آرامک مشکلی برتن و روسری آبی تند بر سر داشت به استقبال ما آمد، او همسر و هم‌آواز و نیمه دیگر بیژن بود:

- سلام، بفرمایید آقایان.

بعد کنار در منش و چوبین آپارتمان ایستاد و تعارف

کرد:

- خوش اومدید آقایان. خواهش می‌کنم بفرمایید بنشینید.

و ما نشستیم، کار «آغداشلو» مقابل ما روی دیوار قرار داشت...

- بیژن جان و نوشته‌هایم همه غرور و زندگی منند...
آوار بغض صدایش را در هم شکست و در هجوم تأثر و سکوت چاره‌ای نجست جز این که سر به زیر افکند و با گوشه روسری‌اش مشغول شود. سعی می‌کرد ریشه انگشتانش را بنییم، امین به بهانه‌ای رخ برگرداند و من چشم فرو بستم و به اندیشه زن وارسته‌ای فکر می‌کردم که ذره‌ای بوی افاده‌های زنانه نداشت و جمله‌اش را در ذهنم مرور کردم و به ظرافت آنچه گفته بود می‌بایست وزن هر کلمه را بدست می‌آوردم...

بیژن خود می‌دانست بانوی آموزگارش نگاه روشن دریچه‌هاست و اسلافش، مارکز، پاز، نرودا، رولان... نیز غرور زندگی‌اش بوده‌اند و این عشق همیشه بیژن را با یوزپلنگان دوانیده است و یوزپلنگ خسته می‌دانست همسرش به احترام او و به اقتضای جامعه سنتی هرگز فراتر از او گامی برنداشته بود و این از چشمان بیدار یوزپلنگ زمانه ما دور نبود و همواره به همسر نجیب و بردارش می‌بالید...

در میان تصاویر ذهنم و رژه کلمات نفهمیدم چند بار همسر بیژن به اتاق رفت و بازگشت و حالا داشت از اتاق بیرون می‌آمد:

- آقایان بفرمایید، الان می‌تونین چند لحظه دیدارش کنین. بر خاستیم و یکبار دلم لرزید و صدای «مهرانی» انگار از دور دست‌ها می‌آمد.
- طاقت دیدنش رو ندارم.

به دنبال امین به اتاق رفتم، اتاق پُر بود از بوی کوهستان.

یوزپلنگ خسته و شکسته نفس نفس می‌زد، چهره‌اش به دیوار بود، کیسول اکسیژن موشک‌وار زیر پای یوزپلنگ به سقف نشانه رفته بود. ناگهان سوت زنان موشک از کنار گوشم گذشت و دیدم تصویر پرندۀ ای خونین بر خاک افتاد، بیژن برگشت و نگاه کرد، انگار می‌خواست پرندۀ را از خاک بردارد، اگر چه یک پا و یک دستش از حرکت باز مانده بود ولی بروز عاطفه می‌داد هنوز مهربانی هست هنوز زندگی زنده و پویاست، در تقلایش از خود رستم و با همه وجود فرو ریختم و زانو شکستم و بر دست و چشمانش بوسه زدم. جان بیژن بوی کوهستان می‌داد و انگار هزاران غزال، پهن‌دشت سینه‌اش را می‌پویدند، اشک از گوشه چشم یوزپلنگ غلتید:

- دیگه نمی‌تونم بنویسم...

بیژن با این حرف چیزی باقی نگذاشت، انگار همه چیز را گفته بود، کلمات مثل برگهای پاییز در ما فرو می‌ریختند و جان می‌باختند. دلم می‌خواست در آن لحظه تمام دریچه‌های جهان موسیقی می‌نواختند...

بی‌هوا باریدیم و های‌های گریه کلمات را زنده

گردانیدند:

- بیژن جان تو همیشه را نوشته‌ای.

- تو جاودانه‌های جهان را نوشته‌ای.

و به دستهایش نگاه کرد:

- من دیگه از این بعد شعر و قصه تعریف می‌کنم، پروانه جان برام می‌نویسه...

با دستی که حرکت می‌کرد به چهره امین دست کشید بعد به من نگاه دوخت و دستش را بالا داد:

- به بچه‌ها گفتم به «شیون» چیزی نگو!

و چشمانش در اشک سو زود و ابروان خماند:

- الهی بیمیر شیون ذات مهربانیه.

شیون را خوب دریافته بود با چشمانی پُر آب به یاد حرف مادرم افتادم:

میراحمدجان خیلی مهربانه ولی بدلیجه بدلیج.

مادرم همیشه می‌گفت این عادت از کودکی برایش مانده است و بعد اشک می‌ریخت:

- قربان کلیه‌هاش برم آگه به شما بد گفت چیزی، بهش نگوین.

اشک چشمانم را پاک کردم و صورت بیژن را بوسیدم و در این لحظه چهار نفر وارد شدند بلند شدیم و با آنان دست دادیم. دو تن را نمی‌شناختم، دو تن دیگر یکی از آنها را برای اولین بار در خانه «بدرطالعی» دیده بودم نامش «مهدی ریحانی» بود و شعر نیمایی می‌گفت و دیگری «علی جان صدیقی» بود که همیشه بدور از قرطاس بازی‌های مناسبی و ناز مرگی‌های هنری بی‌شانه به دوستان اهل قلم و به هنر و ادبیات خدمت می‌کرد و لحظه‌ای بعد از زبان بیژن فهمیدم، علی صدیقی سنگ تمام گذاشته بود او و جواد شجاعی فرد از ابتدای کار بالای سر بیژن بودند و او را با آمبولانس از تهران به لاهیجان آورده بودند. بیژن دوباره با ناله گفت:

- خجالتم علی جان، بچه‌های رشت چقدر نازنین‌اند.

علی فقط لبخند زد، بیژن با صدای خفه ادامه داد:

- اسم بچه‌ها رو تو روزنامه آگهی کن از همه‌شون تشکر کن. علی با سر حرف بیژن را تأیید کرد و من و امین بخاطر تنگی جا برخاستیم تا برای دیگری که در راه بودند جا باز باشد. با حاضرین دست دادیم و خارج شدیم.

تصویر بیژن و همسر غمگین‌اش لحظه‌ای ذهنم را رها نمی‌کرد که ناگهان های‌های گریه امین مرا به خود آورد...

- امین! همه ما «سپرده به زمین هستیم»، مگه نه؟

امین جوابی نداد و خاموش پا کشید. و من هم دیگر حرفی نزد، همانطور که در سکوت و اندوه راه می‌رفتیم با دلواپسی به پشت سر نگرستم، نگاهم به پنجره طبقه دوم آپارتمان خیره ماند، انگار دو یوزپلنگ خسته شانه به شانه هم حرف می‌زدند:

- چیه بیژن جان؟

- دیگه نمی‌تونم بنویسم!

سر برگرداندم و نگاه سوخته یوزپلنگ دلم را سوزاند.

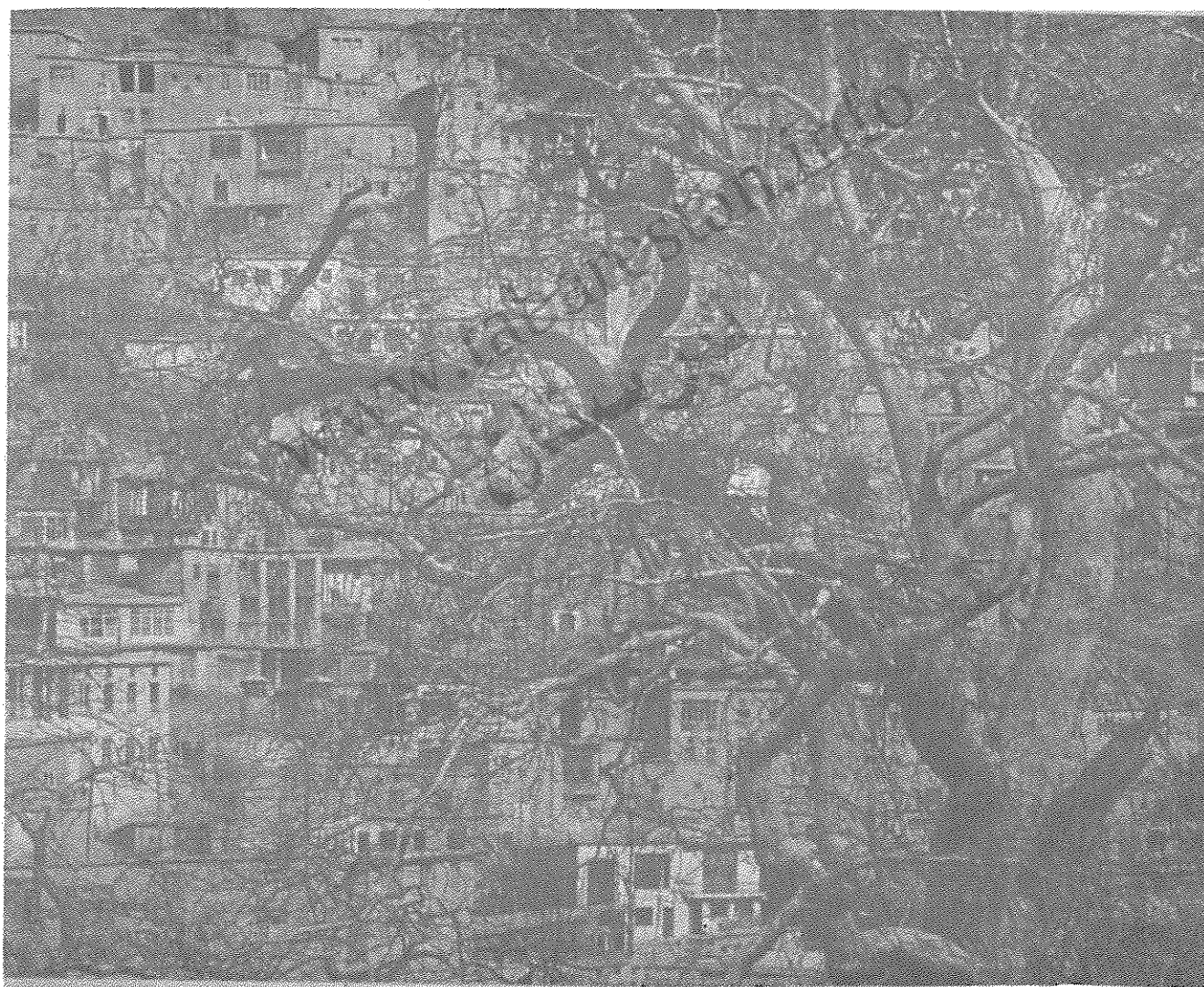
هیاهات یوزپلنگان سوگوار.

لاهیجان = ۷۶/۶/۴

اگروتوریسم، مطالعه موردی، ماسوله

دکتر حسن افراخته

استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان



عکس از محسن نظری خاکشور

جهانگردی با وجودی که یک «کالای مصرفی» به حساب می‌آید و به طور مستقیم در تولید کالاهای دیگر شرکت ندارد، با اینحال، یک آفریننده واقعی ثروت محسوب می‌شود. جهانگردی بیش از همه خالق مشاغل گوناگون است که هر چند برآورد آن به سادگی میسر نیست، ولی شمار آن در دنیا و کشورهای توسعه یافته به بیش از میلیون‌ها شغل تخمین زده می‌شود. تقریباً تمامی قشرهای اجتماعی در کشورهای توسعه یافته در جریان جهانگردی سهیمند و برخوردار شدن از امتیاز تعطیلات که خود نتیجه توسعه اقتصادی است^(۱)، به این جریان تحریک بیشتری بخشیده است. کلیه کشورهای که در راه توسعه قدم گذاشته‌اند، از این صنعت نیز بهره برده‌اند که نمونه آن در فرانسه، آلمان، مالزی، چین و دیگر کشورها به فراوانی مشهود است.

ارز خارجی حاصله از فعالیتهای توریستی در مالزی بعد از نفت خام، کائوچو و روغن نخل در مرتبه چهارم قرار گرفته است^(۲). بنابراین محدود کردن فعالیتهای اقتصادی به چند رشته خاص با رشد و توسعه اقتصادی هماهنگی نداشته، ضربه‌پذیری اقتصادی را افزایش می‌دهد ضمن اینکه استفاده مطلوب از مواهب و داده‌های طبیعی کشور را نیز سبب نمی‌شود.

در شرایط کشور مالزوم برنامه ریزی برای توسعه روستایی، به فعالیتهای اگروتوریستی اهمیت خاصی بخشیده و لازم است از این جریان اقتصادی برای توسعه نواحی روستایی، متناسب توانهای نواحی سود برد.

در این راستا در این مقاله ضمن بیان مفهوم و اهمیت اگروتوریسم، به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود. آنگاه استعدادهای ناحیه روستایی ماسوله فومن در استان گیلان در این زمینه مورد بررسی قرار گرفته است، وضعیت موجود استفاده از این استعدادهای تشریح می‌شود. در پایان ضمن جمع‌بندی کوتاهی از موضوع مورد بحث، نقطه نظرهای اصلاحی مطرح می‌گردد.

مفهوم اگروتوریسم

توریسم یک صنعت است که کالاهای تجاری را به قصد فروش در بازارهای محلی یا بین‌المللی و کسب سود تولید می‌نماید. بنا بر این سعی بر آن است تا با تولید ارزان و فروش مناسب تر، سود حاصله به حد اکثر ممکن برسد. این امر مستلزم بهره‌برداری از منابع طبیعی محیط و نیروی کار انسانی است که ممکن است گاهی برای ملت‌ها، کشورها یا ایالات بر حسب زمان مضر باشد. بنا بر این حکومت

ها سعی دارند با وضع و اجرای قوانین حمایتی از بروز فجایا و تخریب محیط جلوگیری کنند و طرحهای استادانه‌ای برای توسعه صنایع به اجرا گذارند. این طرحها تنها برای صنایع کارخانه‌ای مد نظر نبوده بلکه در مورد صنعت توریسم نیز بکار می‌رود.

اگروتوریسم بخشی از صنعت توریسم، گرچه واژه جدیدی است اما در اصل به قدمت توریسم، سابقه دارد. تحت این عنوان بخشهایی آورده می‌شود که در هیچیک از طبقات زیرین جای ندارد:

- توریسم سواحل که کم و بیش متمایل به استراحت و تمدید قوا می‌باشند.

- توریسم فرهنگی که خواهان بازدید آثار تاریخی هستند.

- توریسم مذهبی به مفهوم بازدید کنندگان مکانهای مذهبی و آنهایی که در ارتباط با نیروهای ماورای طبیعی عمل می‌کنند.

- توریسم تجاری، شامل توریسم‌های مشاوراتی.

- تجدید دیدار کنندگان خانوادگی.

بنابراین روشن می‌شود که ارباب رجوع چندانی برای اگروتوریسم باقی نمی‌ماند که درست هم هست. اگروتوریسم سیستم جدیدی برای خلق ثروت در نواحی روستایی با استفاده از صنعت توریسم، بر پایه برنامه‌های توسعه یکپارچه روستایی است و باید به صورت نوعی توریسم تعریف شود که روی عرضه تولیدات تجاری روستایی به توریست‌ها تأکید دارد. با این استراتژی اگروتوریسم می‌تواند بخشی از بخشهای قدیمی توریسم باشد. این نوع توریسم باید توریستهای خاصی را به روشی جدید جذب کرده، کمپانی‌های خاص توریستی را از ارزش تجاری آن قانع سازند.

طرح‌ریزی برای اگروتوریسم، با تکیه بر اینکه توریسم چه می‌خواهد صورت نمی‌گیرد، بلکه بر این اساس برنامه‌ریزی می‌شود که یک ناحیه چه نوع کالاهایی را و به چه قیمتی می‌تواند ارائه دهد. بعد از آن باید در پی یافتن راهی بود که این تولیدات را مورد تجارت قرار داده و توریست‌ها را جذب نماید.

اهمیت اگروتوریسم

هر صنعتی چه در بخش کارخانه‌ها یا در قلمرو خدمات کارگرانی را استخدام، و از محیط طبیعی و فرهنگی استفاده کرده و به این وسیله فشاری قوی روی سیستم‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی وارد می‌کند. بعضی از این تحولات به خوبی مورد انتظار است مثل توسعه یک ناحیه، رشد مالی و یا کامیابی‌های اقتصادی، اما بعضی اثرات جانبی نیز

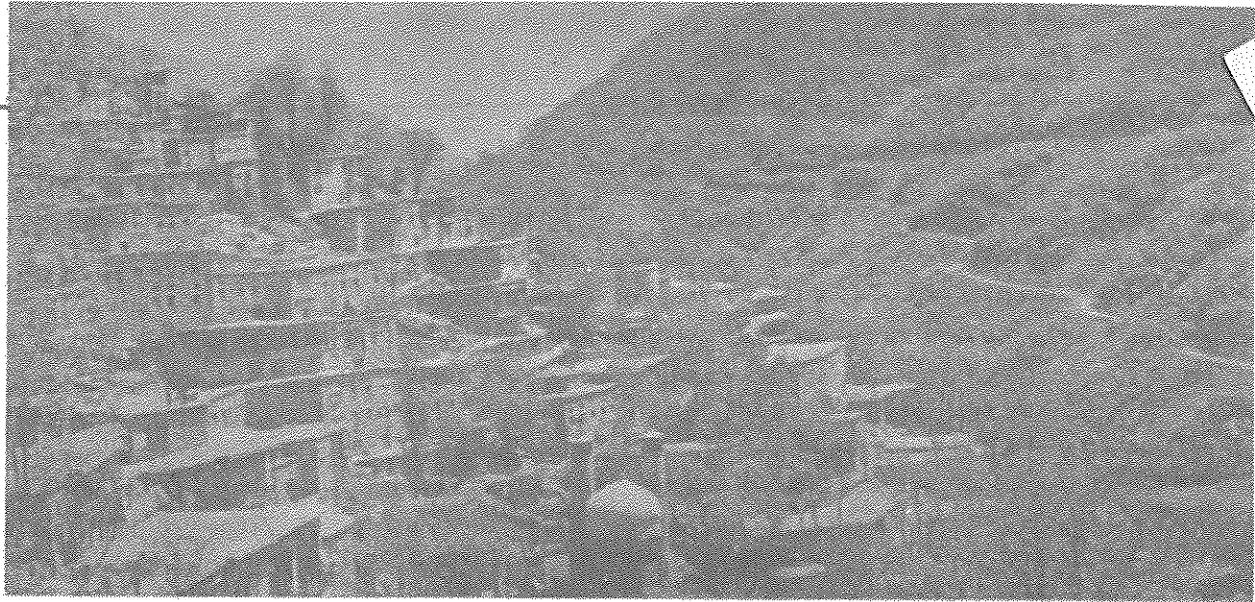
باید مورد توجه قرار گیرد.

گاهی ممکن است عنوان شود که برای حفظ و نگهداری شیوه‌های سنتی زندگی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در نواحی روستایی بهتر است روستاهای نواحی داخلی یک کشور از توریسم چشم‌پوشی کند. در این صورت در بهترین حالت، می‌توان با نصب دیواری عظیم پیرامون نواحی روستایی، عدم ارتباط آنها را ضمانت کرده تا به طور خیالی به توسعه‌ای بومی و بدون هر نوع ارتباط با قرن بیست و یکم، یک راه آرمانی توسعه را پیمود. پس اگر نمی‌توان از توریسم در نواحی داخلی کشور صرف نظر کرد و اگر مایل به توسعه نواحی هستیم، چرا توریسم را به عنوان یک عامل توسعه در ناحیه بکار نبریم و توریسم را به نوع مفید و سودمند آن برای مردم تنگدست و محرومی که در نواحی روستایی زندگی می‌کنند، تبدیل نسازیم؟

این یک تصمیم سیاسی است که باید به وسیله حکومت‌ها و مقامات اجرایی اتخاذ شود. در این صورت دیگر طرح‌ریزی برای توریسم و ایجاد اماکن اقامتی و تأمین تقاضای توریست مطرح نبوده، بلکه باید به فکر ایجاد یک محیط طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بود و تدابیری اتخاذ کرد تا بتوان مشتری را تقاضامند ساخت که این یا آن کالا را بخرد و این کار از طریق تجزیه و تحلیل بازار، بخش‌های تبلیغات و ارتباطات عمومی میسر می‌گردد.

نمونه‌ای از اگروتوریسم

در آلمان در یکی از نواحی توریستی واقع در مجاورت آلپ، صدها جاذبه توریستی در اثنای بیست سال گذشته ایجاد شده است که بسیاری از آنها چهره‌های فرهنگی آفریده‌اند. هر روستا و هر شهری کوچک در آنجا مفتخر به میراث فرهنگی خود است. بعضی از مراسم سنتی دوباره احیاء شده‌اند. در اینجا توریسم و تجارت واقعی در یک اتحاد مفید به یکدیگر پیوند خورده‌اند. برگزاری جشن‌هایی که سابقه بعضی از آنها به قرون وسطی برمی‌گردد و مقدار زیادی از تصورات بی‌تناسب فتودالی را بهم ربط می‌دهد، توریست‌ها را جذب می‌کند. تمام نشریات محلی اخبار مربوطه را برای آگاهی افراد منتشر می‌کنند تا مردم توان انتخاب آگاهانه داشته باشند. این جشن‌ها بقدری اهمیت می‌یابد که در اوقات خاصی ترنهای مخصوص، توریست‌ها را از تمام نقاط آلمان به آنجا منتقل می‌کنند. زمان این وقایع به طور بسیار هوشمندانه‌ای مصداق با یک دوره تعطیلی انتخاب می‌شود. در این صورت بعضی رسوم سنتی احیاء و گاهی رسوم جدید خلق



می‌شود. و مردم محلی برای خوشی خود و توریست‌ها آنها را انجام می‌دهند. در اثنای این ایام منازل و اقامتگاههای روستایی و مسافرخانه‌های محلی رزرو می‌شوند. و بدون از بین بردن هویت فرهنگی ناحیه، بدون تخریب الگوهای اجتماعی و فرهنگی خوش‌گذرانی‌ها، سرو غذاهای محلی، همگام با ویژگیهای توسعه روستایی موجب انتفاع افراد می‌شود. حتی این ایده تقویت می‌شود که آنها چیزی از سنت غنی فرهنگی خود برای ارائه به خارجی‌ها و همسایگان را دارا هستند.

دولت هم در این راستا به‌طور هماهنگ عمل کرده و با کاهش مالیات نقشهای فرهنگی، ارائه سرویسهای زیرساختی و حتی سیاست ترافیک و ابزار آلات بهداشت و اهداء هدایایی برای جشنها، چنین فعالیتهایی را تشویق می‌کند. همینطور این مسئله برای توسعه موزه‌های روستایی اتفاق می‌افتد و ابنیه‌های روستایی تاریخی و زیبا حفظ می‌شوند. مسابقات ماهیگیری، اسب سواری، سوار شدن گاریهای اسبی و ورزشهای زمستانی نمونه‌هایی از اینگونه تفریحات برای جذب توریست به داخل مناطق روستایی است. مسلم است که اسب سواری موجود مشاغلی چون پالاندوزی، نم‌بندی و... می‌گردد. همچنین در نتیجه این فعالیتهای طرز پختن نانهای سنتی در داخل تنور چوبی، در سطح خود مصرفی و یا برای فروش احیاء شده است. انواع بافته‌های سنتی، صنایع دستی و چوب‌بری (حکاکی)، سبدبافی فرا گرفته می‌شود.^(۳)

استعدادهای بالقوه اگروتوریستی ماسوله

مجموعه روستایی ماسوله در جنوب غربی شهرستان فومن، در انتهای جاده فومن - ماسوله قرار دارد و شامل روستاهای ماکلوان، کاسی، سراء، کما دول، چپول، توسه کله، سقی‌بن، زودل، اشکلیت و ماسوله می‌باشد. ماسوله انتهایی‌ترین روستای این مجموعه در انتهای جاده فومن - ماسوله، در ارتفاع هزار و پنجاه متری و در دل کوههای تالش واقع است. این

مجموعه روستایی از چند جنبه قابلیت جذب توریست را داراست:

اول، محیط طبیعی

وقتی از روستاهای واقع در دو طرف دره ماسوله رودخان و مشجر از انبوه درختان ممرز، توسکا، راش عبور می‌کنیم، به روستای ماسوله می‌رسیم. روستا در دامنه کوه و در دو طرف بستر موج و خروشان ماسوله رودخان، که در آنجا آبشارهایی زیبا آفریده، قرار دارد. بلافاصله بعد از اتمام ساختمانهای روستا، چمنزارهای سرسبز خودرو و زیبا جلوه گر می‌شود که تاقله کوهها امتداد می‌یابد و منظره بسیار جالبی به محیط می‌بخشد. در اطراف رودخانه گاهی چشمه‌های آب معدنی ظاهر می‌شود. از نظر اقلیمی آب و هوای ماسوله آمیزه‌ای است از لطافت هوای کوهستان و رطوبت هوای دریا. این منطقه با اولین برف زمستانی گیلان در آذرماه سفیدپوش می‌شود که تا اوایل بهار ذخیره برف در دامنه کوهها انباشته است. با آغاز بهار و ذوب شدن برفها، غلیان رود در آبشارها به همراه هوای خنک و سبک و نیز پارکهای جنگلی در دو طرف ماسوله رودخان، در فاصله‌ای به‌طول چهارده کیلومتر، از ماسوله تا ماکلوان محیط بسیار دلپذیری ارائه می‌دهد.

دوم، وضعیت معماری

روستا به‌صورت پلکانی است که بیشتر به‌جای یک روستا به یک قصر و یک بنای متشکل یکپارچه شبیه است. وقتی از کوچه‌ای گذر می‌کنی، درواقع از روی بام چند خانه گذشته‌ای و ارتباط این گذرگاهها به‌وسیله پله‌های سنگی بلندی است که نمای کلی روستا را یکپارچه‌تر و زیباتر می‌نمایاند. و سوسه یک گشت و گذار و نگرشی عمیق‌تر را به قلب روستا و زوایا و پیچ و خمهای آن در دل آدمی بیدار می‌کند. خانه‌ها بیشتر دو طبقه و به‌ندرت یک یا سه طبقه است. دالان، سیاه‌چال، انبار، پله‌های بلندی که

طبقه همکف را به طبقه دوم می‌پیوندد، پیشین^(۴) که همان توالت باشد، هال که به زبان محلی به آن چقم^(۵) می‌گویند، اتاق نسبتاً بزرگی که محل پذیرایی مهمان است، اتاق کوچکتری که نشیمنگاه دائمی ساکنان خانه و سومه که مقر زمستانی خانواده است، به اضافه تالار، که عبارت از ایوان کوچکی است، قسمتهای مختلف یک خانه بزرگ و کامل و اشرافی را در ماسوله تشکیل می‌دهد.

بازاری بدون سقف و چند طبقه که منظره جنگل و چمنزار را در مقابل خود دارد، یکی از چهره‌های دل‌انگیز ماسوله است.

مصلح ساختمانهای ماسوله را خشت، سنگلاشه، ملاط، تیرهای چوبی، سرخس وحشی که به‌طور خودرو در ماسوله می‌روید، گل زرد و گل کبود، که هر دو از کناره ماسوله رودخان به‌دست می‌آید، تشکیل می‌دهد.^(۶)

سوم، اماکن مذهبی و تاریخی

ماسوله قدیمی در محلی به‌نام کهنه ماسوله، واقع در شش کیلومتری غرب ماسوله فعلی بنا شده بود، که خود مکانی بسیار دیدنی است. علاوه بر آن ماسوله دارای مسجد و بناهای مذهبی چون ساختمانهای امامزاده‌های عون‌ابن علی، اشکلیت، خروئین^(۷) و امامزاده هاشم، در نقاط مختلف خود است که علاوه بر جنبه مذهبی و قداست، در نقاط بسیار زیبایی جای گرفته‌اند.^(۸)

چهارم، فعالیتهای دستوری

ماسوله در قدیم محل ساخت چاقوهای زیبا با دسته‌های شاخ‌گوزنی، کالاهای آهنی مثل داس، تبر، تیشه، چکش، سه‌پایه آهنی و نیز دوخت «چموش» یا با پوششی که مواد اولیه آن چرم و نخ بوده است، بوده. علاوه بر آن زنان ماسوله‌ای در بافت جوراب‌های پشمی، بلوزهای پشمی و دیگر انواع پارچه‌های نخی و پشمی تبحر داشته‌اند. پخت کلوچه‌های مخصوص، نان مخصوص

«لاکو» دو ماسوله شهرت داشته است. در روستاهای مجموعه ماسوله انواع فعالیتهای خانگی مثل شالبافی، دوشاب‌پزی، نسجدبافی رونق داشت. رواج ورزش‌هایی چون «لافندبازی»، کشتی محلی، ورزش‌جنگ^(۹)، هزاران نفر را از نقاط دور و نزدیک به خود جلب می‌کرد.

وضعیت موجود اکروتوریستی ماسوله

باینکه روستای ماسوله قدمتی تاریخی دارد، اما این میراث غرورآفرین و پر جلوه، به مرور زمان، و وسوسه و کشش تمدن شهری خالی از سکنه شده و به تدریج با نفوذ تکنولوژی، معماری دیگری با شکل و بافتی دیگر جای آن را می‌گیرد. کارگاههای چموش‌دوزی، چاقوسازی، آهنگری و صنایع دستی به تعطیلی کشیده شده، انواع ورزشهای بومی به فراموشی سپرده شده‌اند. اگر گشگاههای چاقویی ساخته و چموشی دوخته می‌شود، تنها به منظورهای تزیینی و با قیمت بالا عرضه می‌شود.

ماسوله با وجود قدمت، دارای ۱۳۰۰ نفر جمعیت دائمی است. در تابستانها جمعیت آن به ده تا پانزده هزار نفر می‌رسد. اینان نیز ماسوله‌ای‌هایی هستند که به دلایل مختلف منجمده فقدان فرصت‌های شغلی، آنجا را ترک و در شهرهای مختلف کشور روزگار می‌گذرانند و تابستان چند روزی به خاطر استفاده از هوای مطبوع به مسوطن خویش بازمی‌گردند.

هر مسافری که وارد گیلان شود، بیگمان سری به ماسوله خواهد زد؛ اما به جرأت می‌توان گفت که ماسوله و روستاهای مجموعه آن، هیچگونه نقعی بابت پذیرش مسافران ندارند. روستاهای این مجموعه از محرومترین نقاط فومن و مهاجرپرست‌ترین روستاهای منطقه می‌باشند.

مدت اقامت توریست‌های داخلی و خارجی در ماسوله ناچیز و بیتوته کردن مسافر که عبارتست از تعداد جهانگردان ضریب عدد شبهایی که در یک مکان بسر می‌برند^(۱۰) به صفر نزدیک است. زیرا امکانات پذیرایی، اقامتی و تفریحی برای مسافران نا آشنا وجود ندارد. ارائه استکانی چای به مسافر با کیفیت بسیار بدو هزینه‌ای بالا صورت می‌گیرد. تولیدات صنایع دستی به قدری گران قیمت و کیفیت آن تنزل کرده که مسافر به نگاهی به آنها اکتفا می‌کند. حتی توقف اتومبیل مسافر هم با اشکالاتی مواجه است. امکانات و تأسیسات ورزشی ماسوله به یک پارک کوچک که چند سرسره و وسایل بازی بچه‌ها در آن نصب شده، محدود می‌شود. هیچگونه امکانی و کوششی در جهت استفاده از برف زمستانی صورت نگرفته و ماسوله رودخان با آبشارهای زیبا و

توانهای پرورش انواع ماهی هیچگونه آمایشی را به خود ندیده است. این وضعیت در روستاهای ماسوله که با دارا بودن محیطی دلپذیر و استعدادهای طبیعی فراوان در فقر و مسکننت بسر می‌برند، تشدید می‌شود. سیل جمعیت مهاجر برای یافتن شغل مناسب و تأمین معاش بسوی چایکارهای شرق گیلان، باغهای مرکبات مازندران غربی و چلوکبابی‌ها و دستفروش‌های تهران روان است که زادگاه مادری خود را ترک می‌گویند.^(۱۱)

جمع‌بندی و پیشنهادات

ایجاد یک ناحیه توریستی به معنی دخالت در شیوه‌های سنتی زندگی است اما شانس احیاء سنت‌های گذشته را افزایش می‌دهد. فرصت می‌دهد تا تولیدات کشاورزی قدیمی گسترش یابد. امکان تجهیز و تدارک و بهره‌برداری بهینه از چشم‌اندازهای طبیعی و استعدادهای نواحی را میسر می‌سازد. به این وسیله می‌توان امکانات اشتغال، درآمد و در نتیجه توسعه یکپارچه نواحی روستایی را فراهم آورد.

استفاده از پتانسیل‌های تفریحی و گذران اوقات فراغت ماسوله و مجموعه روستایی آن و بسیاری از نقاط دیگر گیلان مثل امام زاده ابراهیم و مناطقی از این قبیله که به فراوانی در کشور ما موجود است، نیازمند برنامه ریزی دقیق و سنجیده‌ای است که بتواند از این مواهب طبیعی در جهت رفاه و رفع نیازمندیهای مردم بومی استفاده کند. شکفت‌انگیز و در عین حال جای تأسف است که فعالیتهای تولیدی- هنری آباء و اجدادی خود را به نفع وارد کردن کالاهای خارجی و به قیمت فروش ثروت ارزشمند و ملی کشور (نفت و فرش و...) از دست می‌دهیم. به این وسیله مردم کشور از استفاده کالاهای ارزشمند داخلی محروم می‌شوند و هم به نفع واردات کالا و خدمات با کیفیت مطلوب از خارج که نمونه‌های آن بسیار است هیچگونه تحولی در صنایع خودی نداشته و آنها را به موزه‌های تاریخی سپرده‌ایم، در عین حال شاهد زندگی فقیرانه مردمی زحمتکش در محیطهای دلپذیر طبیعی باشیم.

وقتی با گشایش منطقه‌های آزاد تجاری مثل منطقه آزاد تجاری چابهار، کالاهای تایوانی چون راکت «بدمینتون» را که تمام مواد اولیه آن ساقه‌نی و نوار پلاستیکی است، به قیمت گزاف^(۱۲)، به خورد مردم ما می‌دهیم، شایسته نیست که با استفاده از امکانات طبیعی کشور، زمینه‌های اشتغال سالم و کسب ارز خارجی فراهم آوریم؟

در شرایط کشور ما اجرای چنین برنامه‌هایی برای توسعه نواحی روستایی، به تنهایی از عهده بخش خصوصی ساخته نیست. اقدامات و تشویقات

دولتی در جهت برنامه ریزی و کانالیزه کردن جریان توزیع به داخل نواحی روستایی، تولید منابع جدید درآمد برای زارعان و روستاییان، احیاء و گسترش صنایع خانگی روستایی کارگربر به منظور افزایش درآمد نواحی روستایی و جلوگیری از هجوم بی‌زویه مردم به شهرها ضرورت دارد. این کار به آموزش مردم توسط رسانه‌های گروهی، بخصوص رادیو و تلویزیون و اعتلای فرهنگ ملی و بومی نیازمند است. اگر گفته شود چرا به جای وابستگی به منابع پایدار و خودی درآمد، به منابع خارجی برای کسب درآمد وابسته باشیم در این صورت باید گفت نمونه‌های آلمان و ژاپن که به مقدار زیادی به بازرگانی خارجی وابسته‌اند، نشان می‌دهند که وابستگی به منابع درآمد خارجی همیشه به معنی دارا بودن فقیرترین مردم نمی‌باشد. تنها مسئله استفاده صحیح از منابع است که آن نیز به برنامه‌ریزی دقیق و بالا بودن سطح فرهنگ و آگاهیهای مردمی نیازمند است. در این صورت می‌توان با بهره‌برداری بهینه از داده‌های محیط طبیعی و گسترش اکروتوریسم، ضمن احیاء میراث‌های فرهنگی و تکامل آن، این میراثها را به نسلهای آینده انتقال داد.

منابع و یادداشت‌ها

- ۱- ماکس درتو، جغرافیای انسانی، ترجمه دکتر سیروس سبهای، نشر راینزن، جلد دوم، چاپ اول، سال ۱۳۷۱، صص ۶۷۲-۶۷۱.
- 2- JURGEN H. HOHNHOLZ, AGROTOURISM, A NEW SECTOR OR RURAL INTEGRATED DEVELOPMENT, APPLIED GEOGRAPHY AND DEVELOPMENT. VOLUME 44, INSTITUTE FOR SCIENTIFIC CO- OPERATION, TUBINGON, 1994, PP:40- 57.
- ۳- همان منبع.
- ۴- PISEN
- ۵- COQOM
- ۶- فریده گلبو (کر دوانی)، نگاهی به ماسوله، وزارت فرهنگ و هنر، بدون تاریخ، ۲۲ صفحه.
- ۷- XROABON
- ۸- ل. راینزو، ترجمه جعفر خمایی زاده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۰، صص ۲۱۷-۱۱۱.
- ۹- ابراهیم فخرایی، گیلان در گذرگاه زمان، چاپ دوم، سال ۱۳۵۵، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، صص ۲۷۷.
- ۱۰- ماکس درتو، جغرافیای انسانی، صص ۶۷۶.
- ۱۱- مارسل بازن، طالش، منطقه‌ای قومی در شمال ایران، ترجمه مظفر امین فرشچیان، جلد دوم، نشر آستان قدس، مشهد، سال ۱۳۶۷، صص ۵۰۷-۵۰۸.
- ۱۲- این راکت در فروردین ماه ۱۳۷۴ به قیمت ۹۰۰۰ ریال فروخته می‌شد.



استاد دکتر محمد علی مجتهدی گیلانی

(۱۲۸۷-۱۳۷۶)

میراسدالله موسوی ماکویی

معاون دبیرستان البرز و نماینده مجلس سابق

دولتی خود را که در رشته علوم ریاضی در موضوع «حل اختصاصی برخی مسائل مکانیک مالیات» نوشته بود در محضر قضاوت هیئت ممکنه بریاست پرفسور Villa و عضویت پرفسور Père s و پرفسور دارموا Darmois به امتیاز «شایان افتخار» که بالاترین درجات تصویب رساله دکتر است، گذرانید. در حقیقت استادان مزبور با اعطای این امتیاز و افتخار از زحمات این دانشجوی لایق ایرانی در فرانسه قدردانی بعمل آوردند.

دکتر مجتهدی چند ماه بعد یعنی در ۲۶ شهریورماه ۱۳۱۷، با قلبی آکنده از حق شناسی بشوق ادای دین معنوی خود نسبت بوطن بایران بازگشت و از آغاز سال تحصیلی (۱۳۱۸-۱۳۱۷ شمسی) با سمت دانشیار ریاضی در دانشکده علوم و دانشسرای عالی بتدریس پرداخت و پس از انجام خدمت مقدس سربازی از اول مهرماه ۱۳۲۰ بدانشکده فنی تهران انتقال یافت و بتدریس آنالیز پرداخت و پس از سی و سه سال تدریس در آن دانشکده در ۱۳۵۰/۷/۲۱ به مقام بازنشستگی رسید.

دکتر مجتهدی بموازات استادی دانشکده فنی

برای تحصیلات عالی در رشته ریاضیات در مدرسه متوسطه شبانه روزی «بلز پاسکال» Blaise - Pascal در شهر کلرمون فران گذشت. سه سال بعد در دانشکده علوم لیل به تحصیل پرداخت و موفق به گذراندن چهار شهادتنامه مخصوص دوره لیسانس علوم نائل شد. «ریاضیات عمومی - حساب جامعه و فاضله، فیزیک عمومی، مکانیک استدلالی».

چون در شهادتنامه مکانیک استدلالی بین کلیه دانشجویان فرانسوی و خارجی مقام اول را حاز شد از طرف سرپرست محصلین ایرانی در فرانسه (مرحوم اسمعیل مرآت) مورد تقدیر واقع شد و ضمن دریافت جایزه بعنوان تشویق به پاریس منتقل گردید تا تحصیلات دوره دکترای خود را در دانشگاه معروف «سوربون» بگذراند.

در سه سال آخر تحصیل در دانشکده علوم پاریس (۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸) باخذ سه دیپلم عالی فوق لیسانس در آنالیز عالی مکانیک مایعات، آترو دینامیک و هیدرودینامیک عالی (قسمت ریاضی) نائل آمد و در ضمن آن به تهیه رساله دکترای خود پرداخت. عاقبت در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۸ رساله دکترای

در سال ۱۲۸۷ هجری شمسی در شهرستان لاهیجان در خانواده ای روحانی پسری بدینا آمد که نام او را محمدعلی نهادند. این پسر وقتی که به هفت سالگی رسید روانه مدرسه ابتدائی «حقیقت» گردید.

او که تا سال ۱۳۰۴ شمسی بعلت اغتشاش گیلان نتوانسته بود به تحصیلات متوسطه خود ادامه دهد به تهران آمد و در دارالمعلمین مرکزی به تحصیل پرداخت. پس از چهار سال تحصیل و کوشش که شاگرد اول شد در مدرسه متوسطه شرف تهران نام نویسی و در خردادماه ۱۳۱۰ باخذ دیپلم کامل متوسطه (شعبه علمی) نائل گردید و همانسال در امتحانات مسابقه مخصوص اعزام محصل به اروپا شرکت کرد و چون موفق گردید، در تابستان همان سال (سپتامبر ۱۹۳۱) در ردیف چهارمین دوره محصلین اعزامی برای تحصیلات دوره عالی بفرانسه روانه شد.

آقای محمدعلی مجتهدی مدت ۷ سال در کشور فرانسه به تحصیل دانشگاهی پرداخت. سال اول (۱۹۳۱ و ۱۹۳۲) بتکمیل زبان فرانسه و آماده شدن

چند سال نیز در هنرهای عالی قدیم و دانشکده صنعتی و دانشکده افسری و نیروی هوایی و دانشگاه شهید بهشتی بتدریس ریاضیات عالی اشتغال داشت و باعتبار سوابق درخشان تحصیلی کتب و آثار معتبری در ریاضیات عالی تصنیف کرد بشرح زیر:

- ۱- جبر و آنالیز برای دانشگاه در ۶۱۲ صفحه
- ۲- آنالیز برای دانشگاه در ۳۵۴ صفحه
- ۳- آنالیز عالی برای دانشگاه در ۲۳۰ صفحه
- ۴- مکانیک اجسام جامد و مایع برای دانشگاه در ۴۷۰ صفحه

پرونده استخدامی استاد مجتهدی شامل احکام مقامات برجسته و واجد امتیازاتی است که همه دلیل کاردانی و لیاقت، فضل و مدیریت ایشان است بشرح زیر:

- ۱- عضویت کمیسیون علمی و فرهنگستان از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰
- ۲- ریاست دبیرستان البرز از ۱۰ مرداد ماه ۱۳۲۳
- ۳- عضویت رسمی شورای عالی فرهنگ از سال ۱۳۲۳
- ۴- مدیریت کل اداری و آموزشی وزارت فرهنگ در سال تحصیلی ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶
- ۵- سرپرستی محصلین ایرانی در فرانسه در اسفندماه ۱۳۳۹
- ۶- ریاست دانشگاه شیراز در خرداد ۱۳۴۰
- ۷- ریاست دانشگاه پلی تکنیک تهران از اول آذر ۱۳۴۱ تا مرداد ۱۳۴۴
- ۸- نیابت تولیت، دانشگاه شریف از ۱۱ آبان ۱۳۴۴ تا بهمن ۱۳۴۶
- ۹- ریاست دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) از بهمن ۱۳۴۶ تا مردادماه ۱۳۴۷

باید دانست در میان این همه کوشش و کار و تشبیب و فراز، سودبخش تر و شهرت آفرین تر مدت سی و چهار سال خدمت در سمت ریاست دبیرستان البرز است.

استاد مجتهدی از طرف وزارت فرهنگ و نخست وزیران وقت تقدیرنامه های متعدد دریافت داشته و با تصویب شورای عالی فرهنگ به دریافت نشان درجه اول فرهنگ نائل گردیده است و نیز دارای نشان LeGRAD DECORATION DES PALMES ACADEMIQUES از طرف وزارت فرهنگ فرانسه می باشد.

کار مخصوصاً در دبیرستان البرز پرثمر ولی خستگی بخش بود و موجبات پیری زودرس او گردید اما مجتهدی در خدمت و جان نثاری در راه ارشاد جوانان ایران احساس سعادت می کرد. در نظر

او مدرسه و درس تعطیل بردار نبود. دکتر مجتهدی معتقد بود جوانانی که از دبیرستان البرز فارغ التحصیل می شوند غیر از ملکات فاضله اخلاقی و غرور ملی باید به دو خصیصه روحانی: اتکای به نفس و نظم و انضباط آراسته باشند. می گفت هرگاه فرزندان البرز باین هدف عالی برسند همه ما باید احساس خوشنودی کنیم. خوشبختانه دبیرستان البرز به این آمال مستالی نائل آمده است و اکثر فارغ التحصیلان آن با چنین صفات متصف شده اند، گروه های پزشک و مهندس، استاد، قاضی، مربی، کارشناس و صاحب هنر دبیرستان البرز که در عرصه کشور یا کشورهای جهان پراکنده اند با چنین روحیه و احساس زندگی خدمت می کنند. آنها مربی و راهنما و معلم خود استاد مجتهدی را از صمیم قلب دوست می داشتند و او را در همه حال بزبان و قلم از دور و نزدیک ستایش می نمودند دو نمونه بارز آن تجلیل از استاد هنگام حیاتش در دانشگاه ام. آی. تی M. I. T. بستان آمریکا و تقدیم لوح سپاس طلا از طرف دیگر فرزندان البرز در دانشگاه لوس آنجلس به وی بوده است.

پس از مرگش فرزندان او در آمریکا و اروپا مجالسی بر پا کردند و از طریق B. B. C. و صدای آمریکا از فوت او اظهار تأسف و از خدماتش تجلیل کردند. در ایران نیز فارغ التحصیلان دبیرستان البرز مجلس یادبود و ختمی در خاتمه صفی علیشاه برگزار نمودند و استاد صهبا شاعر معروف اشعاری را که در مدح او سروده بود قرائت کردند. نگارنده همکار سی و چهار ساله آن مرحوم و یکی از آقایان فارغ التحصیل البرز دکتر حسین رئیس پور سخنرانی کردند.

دانشگاه شریف که بانی واقعی آن استاد مجتهدی بود مجلس یادبودی روز سه شنبه ۱۷ تیرماه از ساعت ۱۱ تا ۱۳ در مسجد دانشگاه و دانشگاه امیرکبیر مجلس یادبودی در روز چهارشنبه از ساعت ۱۰ تا ۱۲ برگزار کردند. در این مجلس دو نفر از فارغ التحصیلان البرز آقایان دکتر مکنون و دکتر مهدی سخن گفتند و آقایان بادکوبه ای و قاسمیان نیز اشعاری را که سروده بودند، قرائت نمودند و اینجانب نیز شرح مفصلی از زندگی آن مرحوم را بیان نمودم.

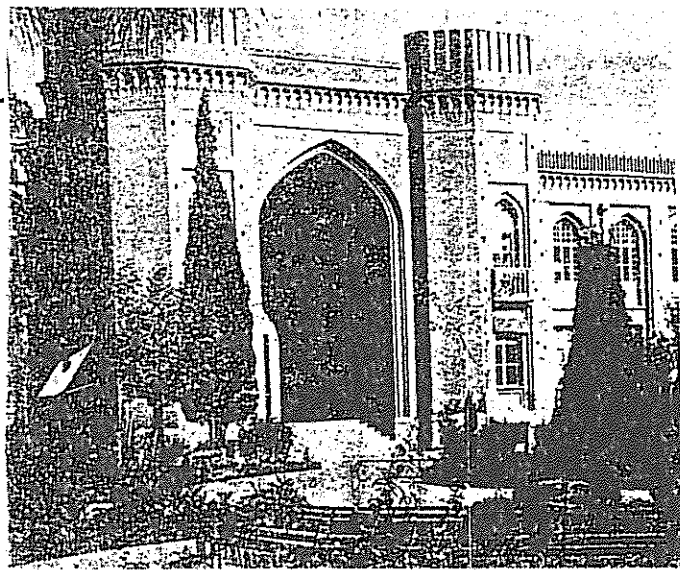
مجلس یادبودی نیز از طرف دبیرستان البرز عصر یکشنبه ۲۲ تیرماه از ساعت ۷ تا ۸ بهدازظهر تشکیل شد که آقای میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی (فارغ التحصیل ۱۳۴۴ البرز) در اطراف خدمات مرحوم مجتهدی سخن گفتند شرح خدمات

مرحوم مجتهدی در دبیرستان البرز و دانشگاه شریف و پلی تکنیک و سایر مؤسسات در این مختصر امکان پذیر نمی باشد او موفق شد در مدت خدمت خود در دبیرستان البرز متجاوز از ۱۲ هزار دیپلمه تحویل جامعه ایران دهد که در حال حاضر در داخل و خارج کشور در سطوح دانشگاهی، پزشکی، مهندسی، فنی، قضائی، اقتصادی، علمی و نظامی مشغول خدمت اند.

- موفقیت استاد در دبیرستان البرز بدلیل زیر بود:
- ۱- انتخاب تیم کاردان، صمیمی، دلسوز، همراه چون آقایان حسن گوشه، دکتر محمود بهزاد، مرحوم باقر نحوی و این جانب که ۳۴ سال افتخار همکاری ایشان را داشتم، عزیزانه خسروی کامرانی، مرحوم جلال افشار و آقایان احمد شرهان، باقر محلی، سرپرست، شریعت زاده رفیع، تفنگچی، کمالی نیا، مرحوم گل بابائی، مکرری، حسن صدر، بهمنیار بود.
 - ۲- اجرای دقیق مقررات و عدم تبعیض.
 - ۳- توجه بوضع زندگی کارمندان و کارکنان.
 - ۴- تشویق دانش آموزان ساعی و برجسته و تقدیر از دبیران زحمتکش.

مرحوم مجتهدی که بعلت بیماری نوه اش (که با کمال تأسف سرپرستی او هم بعهد آمرحوم بود) و تحت نظر اطباء آنجا مشغول معالجه بود ناگزیر از اقامت در شهر نیس (شهر خوشایان همسرش) شده بود. روز شنبه ۷/۴/۷۶ حالش بهم می خورد به بیمارستان SOURCE شهر نیس منتقل می شود. ده روز در بیمارستان بستری می شود و سپس بمنزل منتقل می گردد. و ساعت ۶ عصر همان روز شرفه های شدیدی عارض وی می گردد که منجر به پاره شدن مویرگهای بینی و خونریزی شدید می گردد در ساعت ۱۹ به وقت محلی نیس دعوت حق را لبیک می گوید و روز ۱۶ تیرماه ساعت ۱۱ با حضور ۷۲ نفر از ایرانیان آن سامان در جوار دخترش بامانت دفن می گردد.

روزی که دکتر مجتهدی به اصرار پروفیسور علی جوان دانشمند معروف و استاد دانشگاه «ام. آی. تی» به آمریکا (شهر بستان) پرواز کرد هنگام خروج از فرودگاه تعدادی زن و مرد و کودک ایرانی (حدود ۲۵۰ نفر) فریاد زدند مجتهدی دوست داریم مجتهدی دوست داریم. دختری ۹ ساله پیراهنی را تقدیم استاد کرد که در سینه آن ساختمان مرکزی البرز نقش بسته بود استاد این پیراهن را در ایران به من نشان داد و گفت: اگر در ایران مردم مرا با این دفن کنید. آرزوی مجتهدی مرگ در ایران و بخاک سپردنش در لاهیجان بود. روحش شاد.



دکتر مجتهدی و دبیرستان البرز

دکتر محمود بهزاد

خصوصیات دکتر مجتهدی یکی این بود که زیر بار حرف زور و ناحق و غیرمنطقی نمی‌رفت، نتیجه‌اش هر چه می‌شد! به من مراجعه کرد که چه کار کنم، گفتم اگر بخشی از کارهای اداری مرا بر عهده بگیری من هر ۲۷ ساعت را تدریس خواهم کرد. خوشحال شد و این کار مرا تا پایان عمر فراموش نکرد. برنامه را تغییر داد و به تدریس مشغول شدم و جالب آنکه آن سال بیش از هر سال در کنکور قبولی دادیم و از این جریان بسیار بسیار خوشحال شد.

اولیای دانش‌آموزان به قدری دکتر مجتهدی را دوست داشتند که هر وقت می‌خواست چیزی در محوطه دبیرستان احداث کند فوراً یک مهندس نقشه را تهیه می‌کرد، دیگری مصالح را تأمین می‌کرد، سومی بر ساختمانسازی نظارت می‌نمود. در واقع همه اینها رایگان انجام می‌گرفت. نمونه بارز سالن بزرگ ورزش بود به درازای ۵۰ متر و عرض بیست متر، برای ورزش در روزهای بارانی و در پایان سال برای امتحان نیز از آن استفاده می‌شد.

بسیاری از دانش‌آموزان سابق دبیرستان البرز در آمریکا و اروپا مشاغل مهم دارند. چون دکتر مجتهدی را از دریافت حقوق بازنشستگی‌اش محروم کرده بودند، در اواخر عمر از خانه همسر فرانسوی و کمک خویشاوندان او زندگی می‌کرد. در این اواخر تعدادی از شاگردان و دوستدارانش در خارج از ایران مبلغ قابل توجهی جمع کردند و طی یک چک به او هدیه نمودند اما دکتر مجتهدی آن را نپذیرفت. جالب‌است که هیچ‌یک از آنها فکر نکرد شماره حساب بانکی‌اش را پیدا کنند و در آن حساب بریزند که معلوم نشود از کجا رسیده است. در این حالت اشکالی در مصرفش به وجود نمی‌آمد. روانش شاد باد.

آزمایشگاه و کارهای علمی لازم بود دستور می‌داد در اسرع وقت آماده شود. آزمایشگاه شیمی به مسئولیت آقای قاسمی و آزمایشگاه فیزیک به مسئولیت آقای وحید اداره می‌شدند.

دکتر مجتهدی با اولیای دانش‌آموزان همواره در رابطه بود و اصولاً هیئت از اولیا با او همیشه در تماس بودند. برای ارشاد دانش‌آموزان ناراحت، با اولیای آنها مشورت و همکاری می‌کرد.

دکتر مجتهدی اعتقاد شدیدی به تربیت درست دانش‌آموزان داشت در واقع فقط به تعلیم توجه نمی‌کرد، تربیت را مهم‌تر از تعلیم می‌پنداشت. اگر شاگردی در امتحانات تخلف می‌کرد نمره انضباطش صفر بود و این مسئله در سرنوشت شاگرد بسیار مؤثر بود. اگر چه در همه امور بسیار منضبط و سختگیر بود اما در عین حال مهربان بود. به شاگردان بی‌بضاعت و بااستعداد و مرتب کمک می‌کرد. حتی بعضی‌ها را در شبانه‌روزی می‌پذیرفت. تعداد این گونه دانش‌آموز که پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در امتحانات مسابقه قبول شده و پزشک و یا مهندس شده‌اند کم نیست.

سال اولی که در دبیرستان البرز تدریس می‌کردم، ۳ کلاس ششم طبیعی داشت که درسهای آن کلاسها را استادان دانشگاه از دوستان دکتر مجتهدی تدریس می‌کردند. سال دوم که به معاونت دبیرستان منصوب شدم از ۹ ساعت علوم طبیعی هر کلاس (جمعاً ۲۷ ساعت) من فقط در هر کلاس ششم ۲ ساعت درس می‌دادم (دستگاه عصبی و تکامل).

دو ماه از سال تحصیلی گذشته بود که استادان بر سر حق‌التدریس با دکتر مجتهدی اختلاف پیدا کردند و به او گفتند اگر جبران نکنی ادامه نخواهیم داد. از

خردادماه سال ۱۳۲۴، پس از ۳ سال تدریس در رشت، تصمیم گرفتم به تهران منتقل شوم تا ضمن تدریس در دانشکده پزشکی تحصیل کنم. رفتم تهران به ملاقات دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان البرز. ایشان چون با سابقه کارم آشنایی داشتند فوراً استقبال کردند و در اندک مدتی هم ابلاغ انتقال مرا به تهران و هم تدریس در دبیرستان البرز را گرفتند.

در اولین ملاقات پس از گرفتن حکم تدریس از ایشان خواستم کتابخانه و آزمایشگاه را به من نشان دهند. بسیار خوشحال شد زیرا دکتر مجتهدی شدیداً علاقه‌مند بود که درسهای علمی با آزمایش توأم باشد تا شاگردان فقط به محفوظات نپردازند. و مرا به کتابخانه و آزمایشگاه راهنمایی کردند. در حدود ۲۰ جلد کتاب انگلیسی در زمینه زیست‌شناسی (که گرد و خاک می‌خوردند) انتخاب کردم. در آزمایشگاه ۱۶ میکروسکوپ دانشجویی بود که همه را به اتفاقی بردم و آزمایش کردم و عیبهای آنها را رفع کردم. اتفاقی در زیرزمین برای آزمایشگاه اختصاص دادم و با شروع سال تحصیلی کار آزمایشگاهی را شروع کردم. هر روز عصر، بعد از تعطیل مدرسه، ۳۰ نفر از دانش‌آموزان کلاسهای ششم، هر دو نفر با یک میکروسکوپ کار می‌کردند. برنامه کار هر هفته تغییر داده می‌شد. این برنامه به صورتهای دیگر برای دیگر کلاسها نیز اجرا می‌شد.

در همان سال اول یک دستگاه پروژکتور مخصوص فیلمهای علمی خریداری شد و بر روی هم ۱۰۰ حلقه فیلم در زمینه‌های فیزیک و شیمی و عمدتاً زیست‌شناسی از اروپا خریداری کردیم و عصرها طبق برنامه دانش‌آموزان به آزمایشگاه و تماشای فیلم علمی می‌آمدند. هر چه مربوط به



شرافت‌های انسانی

آن چه در ذیل می‌آید بخشی از نامه مرحوم دکتر مجتهدی است که از نایب (جنوب فرانسه) به دکتر محمود بهزاد، دانشمند و زیست‌شناس برجسته ایرانی و گیلانی در خصوص زنده‌یاد دکتر حکیم‌زاده، بنیانگذار آسایشگاه‌های معلولین رشت و کهریزک تهران نوشته است و دکتر بهزاد آن را از سر لطف و مهر در اختیار «گیله‌وا» قرار داده است.

۳۱ مرداد ۱۳۷۳

۲۲ اوت ۱۹۹۴

من ضمن تدریس در دانشکده فنی و اداره دبیرستان که ابتدا با همت و پشتکار شما سر و صورتی گرفت رئیس پلی تکنیک هم بودم روزی در اطاق پلی تکنیک مشغول کار بودم مرحوم دکتر حکیم‌زاده آمد و گفت کار داری یا نه گفتم نه چندان گفت می‌خواهم شما را با اتومبیل خودم (موقعی بود که رئیس بیمارستان مرحوم فیروزآبادی در تهران بود) بجائی ببرم گفتم کجا گفت بعد می‌گویم خلاصه سوار اتومبیل شدیم باتفاق به شهر نو رفتیم دیدم در شهر نو برای زنهای بیچاره و بدبخت کلاسه‌های طبّاحی - دوزندگی - گل‌دوزی - بافنی و غیره دائر کرده و این زنهای بدبخت در این کلاسه‌ها چیزی می‌آموزند و پس از امتحان از بدبختی نجات پیدا می‌کنند.

خلاصه مرد شریفی بود و پزشکی نمی‌کرد ولی همیشه به فکر کارهای خیر بود اولین بیمارستان لاهیجان را او بنا کرد وقتی که رئیس بهداری لاهیجان بود با کمک افراد خیر لاهیجان بیمارستان ساخته شد. کارهایی در کهریزک با کمک افراد خیر و دکتر علی امینی کرد که بسیار جالب بود این مرد شریف و خانمش همیشه مشغول خدمت به مردم بیچاره بودند.

خانم نازنینی دارد یک فرزندش هم در وزارت علوم در تهران کار می‌کند و یک دخترش با آقای دکتر نجم‌آبادی پزشک اطفال عروسی کرده که شاگرد شما در ششم طبعی دبیرستان البرز بود.

خدا رحمتش بکند متأسفانه به علت مرض قلب و معالجه غلط فوت کرد آن هم در آمریکا و هیچ فکری نداشت به جز خدمت به مردم بیچاره.

دوست و همکار دیرین آقای دکتر محمود بهزاد

روزنامه شماره یک مورخه چهارشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۷۳ کادح که متن سخنرانی شما و شرحی راجع به ایجاد خانه پیران در رشت با همت مرحوم دکتر حکیم‌زاده و مرحوم آرسن و آقای عظیم‌زاده و تجار خیر رشت ایجاد گردید در آن درج شده بود زیارت شد بنده هم چندین بار این مؤسسه خیریه را از نزدیک باتفاق مرحوم دکتر حکیم‌زاده و مرحوم آرسن از ابتدا ساختمان دیدن کردم حتی شیشه‌های انبیه مزبور را طبق دستور مرحوم دکتر حکیم‌زاده، مرحوم مسعود شکرانی که دارای کارخانه شیشه‌سازی در جاده تهران به قزوین بود به اشتراک هم تأمین شده است. مرحوم مسعود شکرانی از دانش‌آموزان شبانه‌روزی دبیرستان البرز بود.

روزی مرحوم دکتر حکیم‌زاده نزد من آمد و نقشه‌ای از ساختمان خانه پیران را با خود آورد و چون علاوه از هم‌شهری (لاهیجانی) بودن با هم خیلی نزدیک بودیم به من گفت شیشه‌ها را باید از کارخانه شیشه‌سازی در جاده قزوین که به وسیله شرکتی ایجاد شده بود و مدیرعامل و مسئول مرحوم مسعود شکرانی بود خریداری کنی من قبول کردم وقتی نقشه را برای مسعود فرستادم مسعود تلفنی به من گفت چون شیشه‌ها مربوط به خانه پیران هست نصف قیمت تمام شده را می‌پردازد بنابراین نصف دیگر را بنده پرداخت کردم و هر دو هفته یکبار با مرحوم دکتر به رشت می‌رفتم اول از خانه پیران دیدن می‌کردیم بعد به بندرپهلوی می‌رفتیم و روز شنبه برمی‌گشتیم.

منصب کردند در هر دو مورد پیش شرط دکتر مجتهدی حفظ سمت ریاست دبیرستان البرز و البته تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران بود.

دوری از وطن

در سال ۱۳۵۷ دکتر مجتهدی ناچار به هجرت از وطن شد. ماجرا با یک سفر استعلاجی شروع شد. پسرش دکتر پرویز مجتهدی که در رشته مدیریت صنعتی در آمریکا تحصیل می کرد دچار یکی از آن بیماری هایی شد که در عرف پزشکی به آن «صعب العلاج» می گویند. آزمایش های انجام شده نشان داد که برای مداوا باید چند عمل جراحی مهم - بسیار هم مهم - روی او انجام گیرد. دکتر مجتهدی نوشت هر کار که برای نجات فرزندم لازم است انجام بدهید. در جواب نوشتند هزینه معالجه بسیار بالاست. در فکر پول باشید. پول زیاد.

برای تهیه پول، در اولین قدم، دکتر خانه ای را که در کوچه البرز چسبیده به زمین فوتبال داشت و مدت سی سال در آن زندگی کرده بود فروخت. به آمریکا رفت تا از نزدیک مراقب حال فرزندش باشد. تمام پولی که از فروش خانه به دست آورده بود، در این راه خرج شد. خوشبختانه پسرش نجات یافت و هم اکنون مشغول کار و فعالیت است، اما بدبختانه دخترش سوزی دچار یک بیماری سخت شد.

چندی بعد مدیران جدید البرز مدعی دکتر مجتهدی شدند. از او خواستند پولی را که به موجب مقررات دبیرستان البرز هنگام بازنشستگی به همه دبیران و کارکنان البرز پرداخت می شد و به دکتر مجتهدی هم داده بودند پس بدهد. پاداشی بود که از سال ها قبل، به صدها دبیر و خدمتگزار و ناظم البرز داده شده بود و طبیعی است که طی آن سال ها خرج شده بود. دکتر مجتهدی مردی نبود که زیر دین کسی یا مؤسسه ای باقی بماند. زمین کوچکی - سال ها قبل - در بندرانزلی، در کنار دریا و در حاشیه جنگل خریده بود. به یاد آن افتاد.

شمالی ها دریا را، باران را و جنگل را دوست دارند. دکتر مجتهدی آن جا را که در کنار هر سه بود و برای روزهای بازنشستگی خریده بود فروخت و بابت پاداشی که در مقابل ۴۳ سال خدمت صادقانه به او داده بودند به صندوق دبیرستان پس داد ولی دبیرستان - همان دبیرستان البرز را می گویم - ظاهراً هنوز خد را مغبون می دانست. برای جبران این «غبن فاحش!» بود که حقوق بازنشستگی دکتر مجتهدی را قطع کردند. چه درس خوبی برای خدمتگزاران فرهنگ!

به این ترتیب دکتر محمد علی مجتهدی که نه در وطن خانه داشت و نه حقوق بازنشستگی به او تعلق می گرفت و نه امیدی به درآمدی دیگر می توانست داشته باشد همان جا ماند و سفر کوتاه مدتش به اقامت طولانی بدل شد. اقامتی که اکنون در باره آن اصطلاح مهاجرت را به کار می برند. این چنین شد که تاکنون ۱۸ سال است دکتر مجتهدی دور از وطن بسر می برد.

دکتر علی بهزادی مؤلف کتاب «شبه خاطرات» و مدیر یکی از معروف ترین مجله های کشور «سپید» و «سیاه» از روزنامه نگاران قدیمی و کهنسال ایران است. وی که اصلاً گیلانی است در شماره ۷۴ مجله دنیای سخن (مورخ اردیبهشت و خرداد ۷۶) مطالب جالبی در خصوص دانشمند همولانی مرحوم دکتر محمدعلی مجتهدی نوشته است که بسیار خواندنی و پندآموز است. بخشی از آن را در اینجا نقل می کنیم تا قدر دانش و دانشوران در همه حال به نیکی دانسته شود و بخاطر اعمال سلیقه و اغراض شخصی بی مقدار نگردد.

کنکورهای دانشگاهی ایران و سایر کشورهای جهان بیشترین تعداد قبولی به البرزی ها تعلق می گیرد وقتی فارغ التحصیل دانشگاه ها که پایه معلوماتشان از البرز بود در ایران استاد، جراح، دانشمند و وکیل و وزیر می شوند در سطح جهان هم می بینم گروهی از بزرگترین پژوهشگران، استادان، کارشناسان لیزر، کامپیوتر، فضاشناسی، زمین شناسی دریاشناسی و غیره از البرزی ها هستند. من هم ترقی می کنم.

شاه آخرین سؤال را از دکتر مجتهدی کرد. - پس شما می خواهید همیشه همچنان رئیس دبیرستان البرز بمانید؟

- بله و شاهد پیشرفت و ترقی شاگردانم شوم! شنیدیم شاه به اطرافیاناش گفته بودند. - پس چه می گویند شمالی ها ملایم و ساده هستند. برایشان جوک درست می کنند. این مرد که من دیدم از کره هم استوارتر است؟ ندیدی که پیش شاه نزدیک تر از دیگران بود به عرض رساند.

- قربان بیشتر این جوک ها را خود مجتهدی می سازد.

بله. دکتر محمد علی مجتهدی لاهیجانی مردی بود شوخ طبع ولی به استواری کوه دماوند.

سرانجام پیشنهادها و خواهش های مکرر، پیگیری های مداوم، وسوسه ها یا فشارها (دراین مورد هر یک از شاگردان پیشین دکتر به یکی از آنها تکیه می کرد.) سبب شد دکتر مجتهدی را راضی کنند یا به روایتی مجبور کنند با تهیه طرح برای یک دانشگاه صنعتی مقدمات تأسیس «دانشگاه صنعتی آریامهر دانشگاه صنعتی - شریف» راضی کند خودش هم ریاست آن را به عهده بگیرد (سال ۱۳۴۴) آخرین حرفی که او را وادار به قبول ریاست دانشگاه کرد این بود:

- بیشتر داوطلبان این دانشگاه شاگردان پیشین شما در دبیرستان البرز هستند. در حقیقت این جا ادامه دبیرستان البرز است.

سه سال بعد در سال ۱۳۴۷ دکتر مجتهدی را بریاست دانشگاه ملی ایران - دانشگاه شهید بهشتی

ریاست برچند هزار دانش آموز برجسته که از او اطاعت می کردند و بیشترشان از خانواده های سرشناس کشور بودند. هزارها فارغ التحصیل البرز که در کشور به مقامات مهم کشوری یا علمی رسیده بودند و همیشه افتخار می کردند که روزی دانش آموز البرز و شاگرد و دکتر مجتهدی بودند شیوع این خبر که در بزرگترین دانشگاه های جهان بهترین استادان شاگردان پیشین البرز هستند اینها همه دکتر مجتهدی را صاحب موقع و قدرتی کرده بود که خوشایند بعضی مقامات نبود از این رو تلاش می کردند او را از دبیرستان البرز کنار بگذارند ولی کنار گذاشتن دکتر مجتهدی از البرز کار ساده ای نبود پس تصمیم گرفتند با وعده و وعید او را راضی کنند خودش دبیرستان البرز را کنار بگذارد.

به دکتر مجتهدی پیشنهاد وکالت لاهیجان کردند قبول نکرد. وعده وکالت تهران دادند نپذیرفت. پیشنهاد کردند به مجلس سنا برود رضایت نداد:

- سناتور انتخابی گیلان؟

- نه

- سناتور انتصابی از تهران؟

- نه...

- مایلید وزیر آموزش و پرورش بشوید؟

- نه...

وزارت علوم و آموزش عالی چطور؟

- وزارت نمی خواهم خدمت در دبیرستان البرز را ترجیح می دهم؟

- پس ریاست یک دانشگاه را بپذیرید.

- مشکوکم دبیرستان البرز برای من کافی است.

- نمایندگی فرهنگی ایران در اروپا و آمریکا چطور؟

- خیلی خسته شده ام ولی می ترسم رفتن من به دبیرستان البرز لطمه بزند!

همه تلاش ها بی نتیجه ماند.

گزارش این گفتگوها به شاه رسید تصمیم گرفت خودش با این استاد آشتی ناپذیر صحبت کند. دکتر مجتهدی را به دربار احضار کردند شاه گفت:

- به من گزارش دادند. شما وکالت، وزارت، سناتوری ریاست دانشگاه، نمایندگی فرهنگی ایران در خارج را هم نپذیرفته اید؟

همین طور است قربان!

شاه قیافه تعجب به خود گرفت از همان قیافه ها که برای نشان دادن حیرت خود عضلات صورتش را کج و راست می کرد!

- عجب است. دیگران هزار واسطه می تراشند یکی از این شغل ها را به آنها بدهیم ما موافقت نمی کنیم. اما حالا خودمان به شما پیشنهاد می کنیم شما نمی پذیرید؟

دکتر مجتهدی خواست جواب بدهد شاه حرفش را قطع کرد:

- ظاهراً شما هیچ میلی به ترقی کردن ندارید؟

- چرا قربان من مرتب در حال ترقی کردن هستم. وقتی شاگردان من ترقی می کنند. در

درخت بلوطی که افتاد^(۱)

دو خاطره از شادروان دکتر محمدعلی مجتهدی گیلانی

دکتر بهمن مشفق

حکومت طاغوت و حامی درجه اول آن آمریکای خون آشام که خوفناک‌تر از استعمار سیاه انگلستان بود. آری سالهای اول انقلاب سالهای تر و خشک با هم سوختن‌ها. این بار به علت و سببی با استاد رفت و آمد خانوادگی داشتم. روزی به منزل استاد که هنوز در همان خیابان مجاور دبیرستان البرز بود رفتم و اتفاقاً چند نفر از شاگردان قدیمی‌اش میهمان او بودند. ایشان پیشنهاد کردند که برای هواخوری به خارج از منزل برویم همگی به اتفاق استاد از منزل خارج شدیم هنوز چند قدمی از منزل دور نشده بودیم که مرد موتورسواری که معلوم بود استاد را می‌شناسد توقف کرد و نامه‌ای بدست استاد داد و استاد مثل همیشه با ادب خاصی آن نامه را گرفت و موتورسوار بدون درنگ از آنجا دور شد.

استاد همانجا در میان نگاهها و سکوت حاضران نامه را باز کرد. ولی مدتی بیشتر از حد معمول چشم‌های استاد به مطالب نوشته شده در آن نامه مشغول بود گویی مطلبی است که باید چندین بار آن را بخواند. در این لحظه از سکوت استاد و نگاهش که همچنان بر روی کلمات آن نامه دوخته شده بود شگفت زده شده بودم. ناگهان استاد با صدای رسا در حالیکه همچنان چشم‌هایش روی صفحه کاغذ بود گفت: آقایان! گوش کنید! ببینید برای من چه نوشته‌اند! آقای دکتر محمدعلی مجتهدی به علت علاقمندی فراوان رژیم طاغوت به شما به موجب این حکم به خدمت شما پایان داده می‌شود...

تنها در ریاضیات نبود که فرمولهایش چون وحی به ذهن استاد راه می‌یافتند بلکه در همه زمینه‌ها در یافتن کلمات مناسب و پرمعنی برای بیان مقصود گویاترینش را پیدا می‌کرد. در اینجا هم گویاترینش را بهتر بگویم آموزنده‌ترینش را پیدا کرده بود وی با زهرخندی این شعر را بر زبان آوردند:

می‌توانم زنگاهان همگی توبه کنم
گنه بی‌گنهی توبه ندارم چه کنم

و در این لحظه از ما خواستند که او را تنها بگذاریم تا به تنهایی به منزلشان برگردند. آری تنهای تنها، با نگاههای مان او را بدرقه می‌کردیم تا اینکه در مسنزل را پشت‌سرشان بستند. سالها از آن تاریخ می‌گذرد و من دیگر استاد را ندیدم که ندیدم تا اینکه چند روز پیش خبر درگذشت استاد دکتر محمدعلی مجتهدی گیلانی را در غربت غرب شنیدم و گریستم. روحش شاد و یادش گرامی باد

لاهیجان - تیرماه هفتاد و شش

(۱) درخت بلوط در زبان فرانسه کنایه از عظمت و سردباری و استقامت است: این عنوان برگرفته از کتابی است تحت عنوان درختان بلوطی که می‌افکنند: آندره مالرو. ترجمه سیروس ذکاء، چاپ فرزانه.

پشت اتاق رئیس دبیرستان با وجود اینکه روزهای ثبت نام دانش‌آموزان بود و افراد زیادی بودند ولی نظم و سکوت خاصی حکم‌فرما بود. نکته جالب دیگر اینکه مدت توقف افراد در اتاق رئیس دبیرستان چندان طولانی نبود بعدها متوجه شدم که او به وقت افراد اهمیت فراوان می‌داد و کار و مشکلات مراجعین را در صورتی که از دستش برمی‌آمد بدون اینکه کوچکترین متنی بر سر کسی بگذارد انجام می‌داد. در مقابل او هیچکس جرأت ندارد بگوید وزیر یا وکیل یا رئیس! فقط اجازه می‌دهد فرد مراجعه‌کننده کارش و تقاضایش را بگوید.

وقتی نوبت ما رسید و وارد اتاقش شدیم مردی را که از همان آغاز سیمای مصمم و انسانی‌اش شخص را وادار می‌کرد که نهایت احترام را بجا آورد پشت میزی که با پرچم سه رنگ ایران زینت داده شده بود نشسته دیدم که وقاری کم‌نظیر داشت و به قول آندره مالرو از آن درختان بلوط تاریخ بود.^(۱)

شوهر خواهرم ضمن توضیحی مختصر پرونده برادرم را روی میز گذاشت. او بدون اینکه چیزی بگوید دست به طرف تلفن برد و لحظه‌ای بعد به زبان فرانسه با کسی که در آن سوی تلفن گوشی را برداشته بود به گفتگو پرداخت و پس از چند دقیقه مکالمه یادداشتی نوشت و به دست ما داد و گفت بروید اسمش را در دبیرستان رازی بنویسید! بعد مکتبی کرد و گفت: هیچ می‌دانید چرا اسم این دانش‌آموز را با این نمرات عالی نخواستند بنویسند؟!

منتظر پاسخ ما نماند و گفت: برای اینکه شمالی هستند و می‌گویند که شمالی‌ها آدمهای شلوغی هستند!

آری آن روز که با نامه استاد ثبت‌نام برادرم در سال ششم دبیرستان رازی صورت گرفت یکی از روزهای خوش و شیرین عمرمان بود که خاطره خوب آن هیچگاه فراموش نخواهد شد.

ربع قرن بعد از آن سال یعنی اواخر دهه پنجاه بود و باز سالهای شور و شوق و هیجان و این بار انقلاب شکوهمند بهمن پنجاه و هفت بر ضد

سالهای آغازین دهه سی بود، سالهای هیجان و شوق و شور احساسات ملی و میهنی و مبارزات ضداستعماری ملی شدن صنعت نفت و سالهای اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها در مدارس و آموزشگاه‌های عالی بر ضد استعمار سیاه انگلستان نیمه شهریورماه بود و گرمای هوای آن سالهای تهران. مسافرخانه پارس خیابان ناصر خسرو که من و برادرم به اتفاق شوهر خواهرم به تهران آمده بودیم تا اسم برادرم را در دبیرستان رازی که در آن زمان در خیابان فرهنگ قرار داشت بنویسم وقتی پرونده ثبت‌نام را روی میز رئیس دبیرستان گذاشتم او پس از مطالعه گفت: متأسفم، با وجود نمرات خوب این دانش‌آموز نمی‌توانم اسم او را در این دبیرستان بنویسم! و توضیح دیگری نداد و اصرار ما برای اینکه علت مخالفت یا ثبت‌نام برادرم را بفهمم کاری از پیش نبرد. هر سه نفرمان ناراحت و افسرده به مسافرخانه پارس برگشتیم.

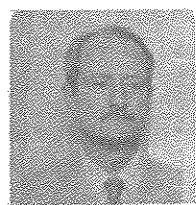
شوهر خواهرم وقتی قیافه ناراحت و افسرده برادرم را دید گفت: هیچ ناراحت نباش فکری به خاطرم رسید که انشاءالله موفق خواهیم شد تا اسم تو را در دبیرستان رازی بنویسم. سپس بدون اینکه لحظه‌ای درنگ نماید ما را با خود برد. در راه به ما گفت: بچه‌ها می‌خواهم پیش کسی بروم که عاشق دانش‌آموزان زرنگ و درس‌خوان است و در این راه هر کمکی از دستش بر آید بدون توجه به اینکه دانش‌آموز از چه طبقه و خانواده است کارش را انجام می‌دهد. خوشبختانه همشهری ما هم هست و رئیس بزرگترین و معتبرترین دبیرستان شبانه‌روزی ایران یعنی دبیرستان البرز هم هست و نامش دکتر محمدعلی مجتهدی گیلانی است.

طولی نکشید که خود را در مقابل در ورودی دبیرستان البرز دیدم. تا رسیدن به اتاق رئیس دبیرستان چیزی که از همان آغاز حتی در آن سن و سال جلب نظر را کرده بود ادب و احترام و نظم و ترتیب چشمگیری بود که در گوشه و کنار آن مکان و افرادش به چشم می‌خورد که نشان‌دهنده مدیریتی کم‌نظیر در آن محیط بود.

۵ سال انتشار، ۳۰ مورد مصاحبه

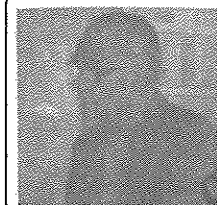
گیله‌وا در طول پنج‌سال گذشته برحسب اقتضا و فرصت به مناسبت‌های مختلف با هنرمندان، نویسندگان، محققان و شخصیت‌های علمی و ادبی گیلان مصاحبه‌های گوناگونی ترتیب داد که از بخش‌های ثابت هر شماره بوده است. مصاحبه‌ها بطور جدی از شماره ۱۳ (آغاز سال دوم) شروع و بی‌وقفه تاکنون ادامه یافته است. خوشبختانه یک نظر مقبول و رضایت‌نسی از این بابت در میان خوانندگان مشهود است که طبیعی است پس از این به شیوه معقول‌تری ادامه خواهد یافت.

مروری بر تیتیر مصاحبه‌ها و نام مصاحبه‌شوندگان ضمن این که حضور یک جای این عزیزان را پیش روی خواننده مجسم می‌کند، یادآور پنج سال تلاش مجله و نویسندگان همکار آن است با هم نگاه می‌کنیم:



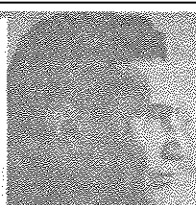
برای مردم بود که خواندم
پای صحبت مهندس احمد عاشورپور
خواننده زیباترین ترانه‌های فولکلوریک

شماره ۱۸



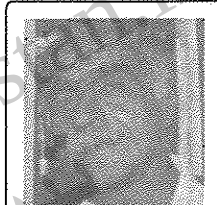
سرشار از علم، سرشار از زندگی
پای صحبت استاد دکتر محمود بهزاد
پیشگام علم زیست‌شناسی در ایران

شماره ۱۰



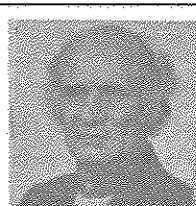
از تبار نسل با فرهنگ ممتاز
پای صحبت احمد سمیعی
نویسنده، مترجم و ویراستار گیلانی

شماره ۱۹ و ۲۰



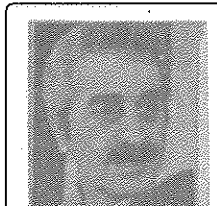
چه دوستی بهتر از آواز
پای صحبت فریدون پوررضا
خواننده اصیل‌ترین ترانه‌های گیلکی

شماره ۱۲



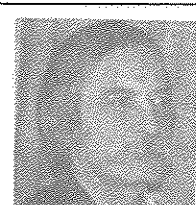
باید من خودمان را بکشیم
پای صحبت دکتر جلیل ضیاءپور
نقاش پیشرو گیلانی

شماره ۲۲ و ۲۳



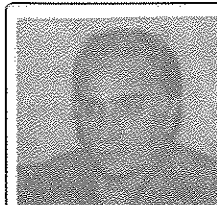
به گیلان بیندیشیم و به ایران مباحثات کنیم
پای صحبت محمود پاینده
شاعر، نویسنده و پژوهشگر برجسته گیلانی

شماره ۱۴



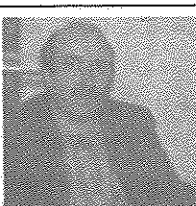
همیشه با مردم
پای صحبت کاظم سادات اشکوری
شاعر، نویسنده و مردم‌شناس گیلانی

شماره ۲۷ و ۲۸



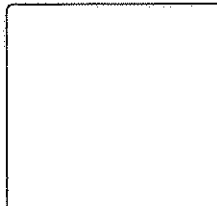
نیت من خدمت بود
پای صحبت محمد تقی صالحپور
نویسنده و روزنامه‌نگار صاحب‌نام گیلانی

شماره ۱۵



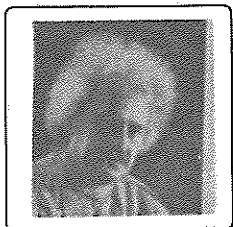
گیلان، محیطی به شدت فرهنگی
پای صحبت دکتر سیروس شمیس
شاعر، پژوهشگر و استاد ادبیات دانشگاه‌های کشور

شماره ۳۲



بدر از زبان دختر
پای صحبت دکتر مهدخت معین
ادیب و استاد دانشگاه

شماره ۱۶ و ۱۷



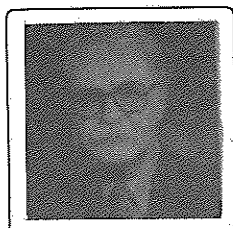
شماره ۳۹

رقص پا با زبان
پای صحبت محمود طیاری
نمایشنامه‌نویس، نویسنده و شاعر



شماره ۳۳

بازگشت به خویش، در ثبوت خویشاوندی
پای صحبت دکتر شاپور رواسانی
نویسنده، محقق و استاد کرسی اقتصاد اجتماعی
در دانشگاه الدنبرگ آلمان



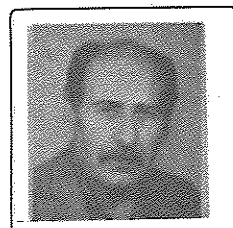
شماره ۴۰ و ۴۱

فرهنگ گیلک غنای سرشاری دارد
پای صحبت محمد روشن
مصصح و پژوهشگر برجسته معاصر



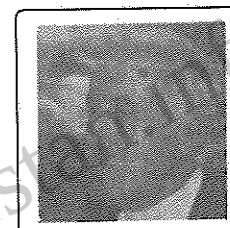
شماره ۳۴

ریشه‌ها باید حفظ شوند
پای صحبت سید محمد تقی
میرابوالقاسمی
محقق، مؤلف و گیلان‌شناس



شماره ۴۲ و ۴۳

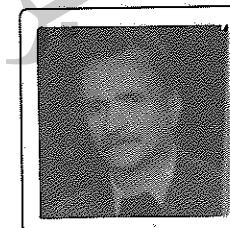
آواز با حنجره پاک و سینه فراخ
پای صحبت تیمور گورگین
شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار گیلانی



شماره ۳۵

شعر با قلم‌مو
پای صحبت حسین محبوبی
نقاش بزرگ و نام‌آور گیلانی

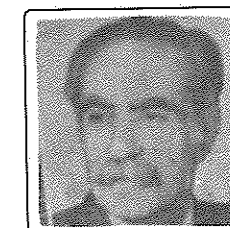
افزون بر این مصاحبه‌ها که روالی مرتب و منظم داشته و تقریباً مفصل انجام گرفته است گילהوا در طول پنجسال گذشته بویژه در شماره‌های نخست سال اول چند گفتگو به اختصار با برخی عزیزان هنرمند داشته است که به اجمال یادآور می‌شود.



شماره ۳۶

سرشار از لحظه‌های شعر
پای صحبت محمد فارسی
شاعر گیلکی‌سرا

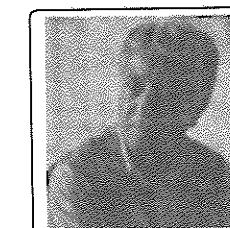
گفتگو با فرهاد مهرانفر، سینماگر جوان گیلانی (شماره ۴ و ۳)
گفتگو با شوکت روستا، از پیشگامان نهضت زنان در گیلان (شماره ۹ و ۸)
گفتگو با رجب امیری، استاد آواز (شماره ۱۲)
گفتگو با رکن‌الدین نژند، ویولونیست هنرمند گیلانی (۲۵ و ۲۴)
گفتگو با علی بهکیش، نقال و شاعرنامه‌خوان گیلانی (۱۷ و ۱۶)
گفتگو با محمدرضا خلعتبری، باستان‌شناس (ضمیمه شماره ۳۱، ویژه تالش)
گفتگو با جمشید کهریایی، هنرمند موسیقی (شماره ۳۴)
علاوه بر گفتگوهای فوق چهار «بوگو یشتاو» (گفت و شنود) به زبان گیلکی با سیروس قایقران، فوتبالیست گیلانی (شماره ۱) یعقوب کوچکی‌زاد، ورزشکار قدیمی (شماره ۲) پهلوان قربانعلی امینی، بندباز مردمی (شماره ۷ و ۶) و بهمن صالح‌نیا، ورزشی‌مرد با دانش گیلانی (شماره ۲۱) ترتیب داده شد که بسیار مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت.



شماره ۳۷

بگذارید بسیاری از تاریکی‌ها روشن شود
پای صحبت فریدون نوزاد
شاعر، نویسنده و محقق گیلانی

در یک جمع‌بندی ساده باید گفت گילהوا در پنجسال گذشته بر روی هم ۳۵ مصاحبه تهیه و تدارک دیده و به دید و نظر خوانندگان خود رسانده است.



شماره ۳۸

این راه است که ما را صدا می‌زند
پای صحبت صادق بریرانی
نقاش برجسته گیلانی



تنها استاد من مرحوم حبیب محمدی بود

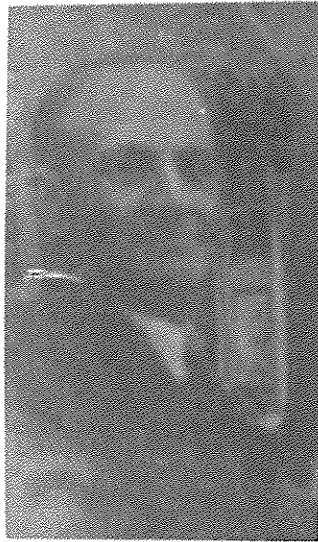
پای صحبت بهمن محمص نقاش و مجسمه ساز برجسته معاصر

از لوئیجی پیراندللو را به فارسی برگردانده است. همو به عنوان هنرمند تأثر، دو اثر اخیر یعنی صندلی ها و هانری چهارم را در تهران کارگردانی کرده است. محمص در تیرماه سال جاری بعد از اقامتی طولانی در رم به ایران آمد. سفرش اگرچه کوتاه بود اما فرصتی دست داد تا با وی مصاحبه ای انجام گیرد. محمص با توجه به اشارات و نوشته های پراکنده ای که اخیراً در مورد مرحوم حبیب محمدی نقاش پیشکسوت گیلانی در گیله و چاپ شده است خواست تا این گفت و شنود را مخصوصاً درباره این نقاش پیشگام که گمنام مانده است انجام دهد بویژه که خود را شاگرد و مدیون او می داند. گفتگوی حاضر به همت دوست شاعر و منتقدمان عنایت سمیعی و از سر حوصله و تدبیر او انجام پذیرفته است.

بهمن محمص نقاش، پیکرتراش، مترجم و کارگردان تأثر از سرآمدان هنر معاصر ایران است. وی در نوجوانی از زادگاه خود گیلان کنده شد و به تهران رفت و در رشته هنرهای تجسمی از خود نبوغی فوق العاده بروز داد. بعدها به اروپا رفت و اکنون سالیان درازی است که در رم بسر می برد.

از بهمن محمص تاکنون دهها نمایشگاه در ایران و شهرهای هنری ایتالیا، فرانسه، لبنان، بلژیک، آمریکا و دیگر کشورهای جهان برپا شده است. کتابی از آثار او در دهه های ۶۰ و ۷۰ در ایتالیا چاپ و در ایران منتشر گردید.

بهمن محمص در زمینه ترجمه کارهای ارزنده ای انجام داده است ترس جان از کورتزیوما لا پارتیه، کلفت ها از ژان ژنه، روستاهای تو از چزاره پاورزه، ویکننت شقه شده از ایتالو کالوینو، صندلی ها از اوژن یونسکو و هانری چهارم



استاد حبیب محمدی

ماله ویچ و کاندنیسکی فعال بودند. بنظر می‌رسد که استاد به جنبش نوچندان توجهی نداشت و بیشتر از نقاشان قرن نوزده روسیه متأثر بود؟

● م - کاملاً صحیح است. محمدی به ماله ویچ و امثال او توجهی نکرد. تحت تأثیر مکتب روس بود که نوعی رئالیسم - امپرسیونیسم است. نقاش‌های مورد نظر و محبوبش سوریکف، شیشکین، ره‌بین، آیوازوسکی و امثالهم بودند. ولی مغز بسته‌ای نداشت در اواخر کارهایی ساخته بود که به مکتب کوبیسم نزدیک می‌شد. ولی همانطور که گفتید، استادی در رئالیسم - امپرسیونیسم بود.

■ س - آقای ضیاپور هم شاگرد ایشان بودند؟

● م - نه! آقای ضیاپور دوستانشان بودند و خیلی هم به او احترام می‌گذاشتند و قدرش را می‌شناختند.

■ س - چه کسانی را می‌شناسید که با شما

■ سنایت سمیعی: جناب محصل! از آشنایی‌تان با استاد حبیب محمدی و اینکه حدوداً چه سالی بود و شما چه مدتی در کارگاه ایشان تعلیم دیدید صحبت بفرمایید.

● بهمن محصل: سؤال شما مرا بیاد بچه‌ی سیزده ساله‌ای می‌اندازد که در سر راهش از مدرس به منزل مقابل دکان استاد می‌ایستاد و از پشت شیشه کار کردنش را تماشا می‌کرد. در ۱۴ سالگی در تعطیلات تابستان بعنوان شاگرد نزد او رفتم.

■ س - استاد محمدی کجایی بود؟

● م - استاد در یک خانواده‌ی بازرگان ایرانی مقیم روسیه در حاجی طرخان دنیا آمده بود در مولدش تحصیل کرده و سپس برای تحصیلات عالی به مسکو رفت و از آکادمی هنرهای زیبای آن شهر فارغ‌التحصیل شده بود. خانواده‌اش اصلاً لاهیجانی بودند و سید محمد خوشنویس پدر بزرگش بود که کتیبه‌ی سر در مسجد جامع لاهیجان به خط او است نمی‌دانم هنوز این سر در و کتیبه بر جا است یا نه!

■ س - در روسیه چه می‌کرد؟

● م - زن و خانواده داشت و در باکو تدریس می‌کرد.

■ س - چطور شد که به ایران آمد؟

● م - در زمان انقلاب اکتبر خارجی‌ها را از کشور بیرون می‌کردند. او بناچار زن و خانواده را رها کرد و با برادر کوچکتر و دو خواهر به ایران آمد. یک برادرش در روسیه ماند.

■ س - چطور رشت را برای زندگی انتخاب کرد؟

● م - انتخاب نبود. در زمان رضاشاه مهاجرانی که از روسیه می‌آمدند چندان مورد قبول نبودند. با چشم خوبی به آنان نگاه نمی‌کردند. محل اقامت برای‌شان تعیین نمی‌کردند و محمدی در لنگرود اسکان داده شد. در این شهر شروع بکار کرد و برای امرار زندگی تابلو می‌نوشت. پس از شهریور ۱۳۲۰ از لنگرود به رشت آمد. دکان گرفت و از راه تابلونویسی امرار معاش می‌کرد. و در ضمن در این شهر به فعالیت هنری پرداخت. همانطور که گفتم در ۱۶ سالگی به عنوان شاگرد نزد او مشغول شدم.

■ س - یعنی برای مشغولیات تابستانی؟

● م - بله! ولی دیگر حال موقت نداشت. رابطه قوام گرفت و بعد به دوستی خانوادگی تبدیل شد.

■ س - فرمودید که استاد در مسکو تحصیل کرد. به نظر می‌رسد تحصیلات او همزمان با جنبش هنر نو در روسیه بود. کسانی چون

همدوره بوده باشند و چهره‌ای در نقاشی معاصر ما؟

● م - منظورتان از شاگردان استاد است؟

■ س - بله؟

● م - نه! کسی را بیاد ندارم که نقاشی را بعنوان حرفه دنبال کرده باشد جز آقای آغداشلو که مدتی شاگرد محمدی بود دیگر کسی را نمی‌شناسم.

■ س - گفتید پدرشان کتیبه‌ی مسجد جامع لاهیجان را نوشته بود؟

● م - نه! سید محمد خوشنویس پدر بزرگش بود.

■ س - استاد محمدی چه نوع آدمی بود؟

● م - مردی فوق‌العاده بود. مردی با شخصیت، بردبار و بسیار مهربان بود. قلبی صاف و بی‌کینه داشت. خودش از نقاشی‌اش جدا نبود. روح پاک و بی‌آزار و زیبارستش را در کارهایش می‌بینید.

■ س - انگار بیشتر منظره‌ساز بود!

● م - بله، با مواد و درخت و سبزه رابطه‌ای عاشقانه داشت. کارش منظره‌سازی بود ولی از کارهای دیگر چون ساختن پرتره بخوبی بر می‌آمد نقاش بسیار خوب و حساسی بود. دوست داشت کمپوزیسیون‌های تاریخی بسازد. تابلوی بزرگی از جنگ چالدران ساخته بود و از فروختن آن تابلو بسیار متأثر بود. معلوم نیست این تابلو نزد چه کسی است. داستانهای تاریخی را آقای رضا شاد برایش نقل می‌کرد.

■ س - آقای محمدی تا چه سالی در رشت بود و کی به تهران آمد؟

● م - تا چه سالی نمی‌دانم. من زودتر از او به تهران



از آثار استاد حبیب محمدی

آمد. حدود ۱۳۳۱ و در نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق. گمان می‌کنم محمدی یکی دو سال بعد به تهران آمد. علت این مهاجرت تنگ‌نظری و حسادت بود. او کارش را توسعه داده بود. کلاس دیگری برای شاگردانش باز کرده بود این کار سبب حسادت شده بود. همکاری نداشت ولی تابلونویسان دیگر که خود را نقاش می‌دانستند عرصه را به او تنگ کرده بودند. می‌دانید که این ملت در این نوع کارها بسیار ماهر است.

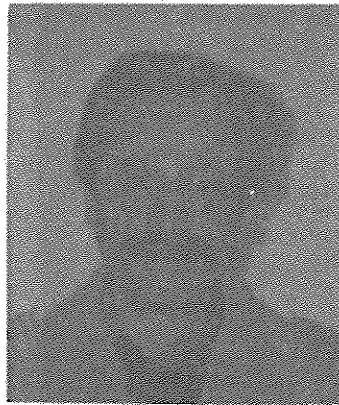
■ س - کسی را بیاد دارید؟

● م - اسم نمی‌برم. همه مرده‌اند. راحتشان بگذاریم. محمدی وقتی به تهران آمد کلاس و شاگرد را کنار گذاشت. نقاشی را نیز بطور مداوم انجام نمی‌داد. شغلی برای زندگی گرفته بود که با نقاشی سروکار داشت ولی نقاشی نبود. معمولاً روزهای جمعه و تعطیل به حوالی تهران می‌رفت و برای دل خود کار می‌کرد. روش نقاشی از روی طبیعت بود.

■ س - بیاد دارم که کاری در تلویزیون گرفته بود. شما هم کمک کرده بودید. آیا کارش با نقاشی ارتباط داشت؟

● م - من کمکی نکرده بودم. توصیه کرده بودم. کمک واقعی را خانم فریده گوهری کرده بود. کارش به دکور مربوط می‌شد. روی هم رفته راضی بود چرا که به او احترام می‌گذاشتند. ولی خودش بطور مداوم نقاشی نمی‌کرد. با زندگی پر پیچ و خم نمی‌شد هم انتظار داشت.

■ س - آیا آثاری از ایشان به جا مانده است و اگر مانده، کجا نگهداری می‌شود.



عنایت سمعی

● م - آثار محمدی پس از مرگش به من رسید. من هم دست‌چین کردم و تعدادی در حدود ۵۰ تابلوی رنگ و روغن بسیار خوب را به دفتر مخصوص دادم. آن موقع دفتر مخصوص ملکه فرح بود و در برنامه‌اش ایجاد موزه‌ای در رشت. کارها را داده بودم که به آنجا ببرند. حالا دیگر نمی‌دانم این کارها در کجا هستند. تعداد مختصری نزد من است. چند کار را برادرانم دارند.

■ س - قرار بود که در موزه‌ی رشت فقط کارهای محمدی باشد یا نقاشان گیلان؟

● م - قرار بود کار نقاشان گیلان در آنجا جمع شود که محمدی هم جزو او بود.

■ س - آیا آثار دیگران انتخاب شده بودند؟

● م - نمی‌دانم. من کارهای محمدی را تحویل داده بودم. قصدم این بود که از پراکندگی جلوگیری کنم. متأسفانه سبب این پراکندگی شدم. کاش پهلوی من

بودند.

■ س - آیا هرگز حس کردید که اثری از کارهای استاد در آثار شما نمود کند؟ یعنی آن تعلیم، جز فن، ذهنیتی برای شما بوجود آورد؟

● م - من کاملاً مستقل شدم. حقیقتاً من نسبت به استاد این است که او راه را بمن نشان داد. که به گمان من هر استاد باشخصیتی باید چنین کند. بیش از این اگر باشد خطا است.

■ س - آیا در رُم هم استادی نداشتید؟

● م - نه! تنها استاد من مرحوم حبیب محمدی بود.

■ س - استاد محمدی علاوه بر نقاشی، تابلونویسی هم می‌کرد. هنوز تعدادی از تابلوهای او در گوشه و کنار شهر رشت بر سر در مغازه‌ها به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد که او به خط نستعلیق علاقه داشت. این خط را پهلوی چه کسی یاد گرفته بود؟

● م - نزد آقای رضا شاد که دوست او بود. زندگی در محمدی بسیار قوی بود. مردی بسیار باهوش بود و سریع می‌آموخت. چون در روسیه به دنیا آمده بود سواد فارسی نداشت و خط را هم نمی‌دانست. تمام آن را از مرحوم شاد آموخته بود. این آقای شاد یکی از کسانی بود که در زندگی من اثر گذاشت. او خوش می‌نوشت و نوشتن را به محمدی آموخته بود.

■ س - فکر می‌کنم از ایشان هم تابلوهایی به جا مانده باشد.

● م - آقای شاد تابلونویس نبود. معلم بود. مردی روشنفکر و آزادیخواه بود. سواد کافی داشت.

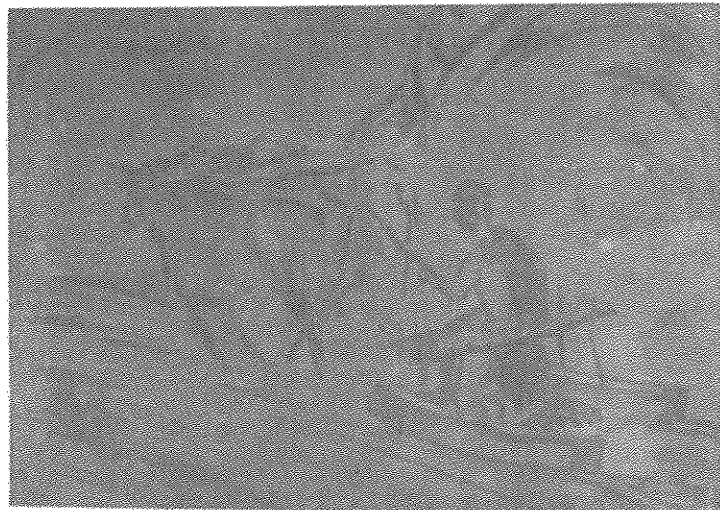
■ س - من تابلونویسی به اسم شادپور را با آقای شاد اشتباه گرفتم. چه درس می‌داد؟

● م - نمی‌دانم ولی عصرها به دکان می‌آمد، حرف می‌زد، اظهار نظر می‌کرد و من که در آنجا کار می‌کردم گوشم به او بود.

■ س - آیا آن زمان پاتوق هنری‌ای در رشت وجود داشت؟

● م - گمان نمی‌کنم. ولی دکان محمدی پاتوق هنردوستان بود. با خوشرویی طرف می‌شد و برخوردی راحت و ساده داشت. در آن زمان رشت شهری زیبا بود. حال اروپایی داشت. زنده بود. کتابخانه و قرائتخانه داشتیم و گروه تأثیری که آقای گرامی ایجاد کرده بود. و بازیگرانش آقایان میلان، هوشمند، شاپور درخشانی و خانم منیره تسلیمی بودند. این گروه بطور منظم برنامه اجرا می‌کرد.

■ س - با توجه به اینکه زبان استاد روسی بود



از آثار استاد حبیب محمدی

آیا فارسی می‌دانست و مطالعات داشت؟

● م - فارسی را از آقای شاد آموخته بود و خوب حرف می‌زد. مطالعات فارسی‌اش تاریخ بود. به فردوسی بسیار علاقمند بود و تعدادی تابلوی فردوسی کشیده بود.

■ س - مطالعاتش در هنر روسیه چگونه بود؟

● م - هنر روس را خیلی خوب می‌شناخت و از هنر اروپا مطلع بود. آدم باسوادی بود.

■ س - از نقاشان معاصر و همدوره‌ی خودش و یا از نقاشان گذشته‌ی ایران به چه کسی علاقمند بود.

● م - از نقاشان گذشته یادم نیست. از معاصران به کار ویشکایی علاقه داشت. آقای ویشکایی تصویر بسیار خوبی از او کشیده است که نزد من است.

■ س - آیا با کارهای کمال‌الملک آشنا بود؟

● م - از او خوشش نمی‌آمد.

■ س - به گمانم کارهای مرحوم محمدی از حیث غنای رنگ و نحوه‌ی بیان چیزی از آثار کمال‌الملک کم ندارد. در حالیکه کمال‌الملک بانی راه و رسمی شد و عده‌ای مکتب او را دنبال کردند. چه بود که مرحوم محمدی مثل او نشد.

● م - اختلاف میان محمدی و نقاشی که نام بردید زیاد است. محمدی نقاشی رنگ‌آمیز در حد خود مدرن بود و متنوع کار می‌کرد در حالیکه آن دیگری نقاشی در جهت عکس بود که از یک دستگاه درباری می‌آمد. برای پادشاهان کار می‌کرد و شاگردانش نیز از سطح بالای اجتماع بودند. محمدی در یک شهرستان کار می‌کرد. گرچه رشت شهری روشنفکری بود اما سطح فرهنگش با تحول زمانه تنزل می‌کرد. در نتیجه به کار کمتر توجه می‌شد. این موضوع عمومیت دارد. مثلاً شما در تهران مجموعه‌ای از کار قنبریز نمی‌بیند. دگرگونی‌ها بجای تعالی انحطاط فرهنگی پیش آورد و قدرها ناشناخته ماند. ما نیز خارج از زمان صحبت می‌کنیم. ما با این گفتگو داریم خودمان را تحمیل می‌کنیم تا یاد هنرمندی را زنده کنیم. ولی فقط یادآوری است در حالیکه آثارش پراکنده‌اند.

■ س - یعنی اعتبار آدم‌ها به شهرتشان نیست؟

● م - ابتدا نمونه‌های اروپایی داریم مثل وان‌گوگ یا سزان. ممکن است نقاش بسیار بدی مشهور باشد.

شهرت دلیل استعداد نیست. متأسفانه در ایران کار نقاشان پراکنده است. اگرچه ممکن است آینده‌ی

حق‌شناسی من نسبت به استاد این

است که او راه را بمن نشان داد. که به گمان من هر استاد با شخصیتی باید چنین کند بیش از این اگر باشد خطا است.

□ دکان محمدی پاتوق هنردوستان بود. با خوشرویی طرف می‌شد و برخوردی راحت و ساده داشت. در آن زمان رشت شهری زیبا بود. حال اروپایی داشت. زنده بود.

□ ممکن است نقاش بسیار بدی مشهور باشد. شهرت دلیل استعداد نیست.

□ محمدی یک نقاش درجه اول است. حساسیت فوق‌العاده دارد و بیان شاعرانه‌ای بسیار لطیف و عشقی عمیق به طبیعت و آنچه که زنده است.

اروپا نیز طوری شود که کسی به این چیزها توجه نکند ولی اکنون اینطور نیست.

■ س - یعنی بنظر شما این پراکندگی سبب گسست‌های فرهنگی و هنری می‌شود؟

● م - البته مثلاً اگر کار محمدی یکجا جمع بود می‌توانست برای جوانی نمونه‌ای باشد و به او چیزی

انتقال آثار استاد محمدی به موزه رشت

مردادماه امسال در پی سفر اخیر استاد بهمن محمص، نقاش و پیکرتراش متروح معاصر به میهن، مناسبتی پیش آمد تا آثار و تابلوهای نقاشی استاد حبیب محمدی که نزد ایشان حفظ و امانت بود تحت شرایطی به موزه رشت انتقال یابد. از اینرو تابلوهای مذکور که به ۵۷ قطعه می‌رسید با همت و حضور عنایت نجد سمعی شاعر و منتقد گیلانی صورت برداری شد و با زمینه‌سازی و پیگیری «گیله‌وا» به موزه رشت منتقل گردید. تلاش بی‌وقفه فرامرز طالبی نویسنده و پژوهشگر گیلانی در نقل و انتقال این مجموعه آثار با ارزش به رشت فراوان جای تقدیر دارد.

استاد محمص نیز سه اثر خود را به موزه رشت اهداء کرده است. دکتر رزازی مدیرکل سازمان میراث فرهنگی گیلان در تلاش است تا در اولین فرصت مناسب نمایشگاهی از این آثار را در عمارت کلاه فرنگی (واقع در باغ محتشم رشت) برپا داشته به معرض دید عموم بگذارد.

بیاموزد. مرجع مطالعه بود. محمدی یک نقاش درجه اول است. حساسیت فوق‌العاده دارد و بیان شاعرانه‌ای بسیار لطیف و عشقی عمیق به طبیعت و آنچه که زنده است. می‌گویم می‌توانست برای نوجوانان ماخذ مطالعه باشد.

■ س - مرحوم محمدی از نقاشان اروپایی به کار چه کسانی علاقمند بود؟

● م - رامبراند و وان‌گوگ را خیلی دوست داشت. از رافائل خوشش نمی‌آمد.

■ س - کار استاد بسیار لطیف است. کارهای تاریخی نیز دارد. چگونه می‌بیند؟

● م - او اصولاً یک نقاش منظره‌ساز بود که از روی طبیعت نقاشی می‌کرد. دوست داشت تابلوهای تاریخی نیز بسازد مثل ضربت خوردن حضرت علی یا جنگ چالدران و یا موضوعاتی مربوط به شاهنامه. ولی تمام شعرش در منظره بود.

■ س - چه خاطره‌ای از مرحوم محمدی بیاد دارید؟

● م - مردی فوق‌العاده بود چه از نظر لطافت احساس و چه عشقی که به نقاشی داشت بسیار نجیب و متین بود. بعد از پدرم نجیب‌ترین کسی که شناختم. بد نمی‌گفت. روزهای جمعه با دم و دستگاه برای منظره‌سازی می‌رفتیم. در باغ محتشم کار می‌کردیم. روزی در باغ گنجه‌بی نقاشی می‌کرد کاسبی گذشت و پس از تماشا به او گفت: «آقا تخم مرغ دانه‌ای ده شاهی است و تو درخت می‌کشی؟!» همیشه این صحنه را تعریف می‌کرد و می‌خندید. یادش زنده‌باد!

طنز و سادگی در

دو بیتی‌های عامیانه گیلان

۲- دربارۀ مادرزن

ایته دازی بیم دسته مو شما
زومار جون ناقله خونه نو شما
زومار، زومار اگر ته چنگ ییارم
به ضرف دازکولی ترا کوشوما
داسی خریدم که دسته‌اش از مشمع ست
به خانه مادر زن ناقلا نمی‌روم
ای مادرزن ای مادرزن اگر ترا به چنگ بیاورم
با ضربه‌های داس تو را خواهم کشت

۱/۳۹

چقدر سخته برای نامزد دارون
سگ دروازه و زن مار نادون
سگ دروازه بازم چاره بونه
زن مار خدا بکوشت چاره نبونه
برای نامزد داران چقدر سخت است که
سگ دروازه مانع باشد و مادرزن نادان
برای سگ دروازه چاره‌ای است
اما برای مادرزن که خدا او را بکشد چاره‌ای نیست

۳/۱۶۶

یه گوله ماس بزم سرداره روغن
یواش یواش بشوم زن مار ایوون
زبان گویم زمار چی حالی داری
زدیل گویم زمار سر بر نداری
یک کوزه ماست زدم که رویه‌اش کره است
یواش یواش به ایوان خانه مادرزن رفتم
به زبان به مادرزن می‌گویم چه حالی داری
به دل می‌گویم سر از بستر بر نداری

۱/۱۸۱

۳- دربارۀ عشق و عاشقی

وا بوشوم شهسوار ژاندار بیارم
پدر لاکو دارانا در بیارم
لاکو داران شمو مروت ندارین
زن رسیده را در خانه دارین
می‌خواهم بروم شهسوار ژاندارم بیاورم
پدر آنهایی که دختر دارند در بیاورم
ای دختردارها شما مروت و جوانمردی ندارید
دختر دم بخت را در خانه خود نگه می‌دارید

۱/۱۵۳

کوچی لاکوی ترا هلنگ زنم مو

بی‌گمان طنز و سادگی پیوندی نهادینه و پایدار دارند و آنچنانکه ظرافت، جانمایه بسیاری از طنزپردازان هاست، سادگی نیز یکی از بستیانه‌های زایش و پیدایش طنز است. چنانکه حکایات شیرین ادبی یا عامیانه گواه این ادعاست.

طنز به لهجه، زبان یا فرهنگ خاصی بستگی ندارد بلکه تمام ملتها و اقوام بذله‌گویی‌ها و شیرینکاریهای خود را در قالبهای مختلف ابراز داشته‌اند و بدون شک در کشور ما نیز طنز و گسزک جایگاه خاصی داشته و دارد. شوخ طبعی‌های عبید، چرند و پرنده‌های دهخدا و طنزهای مردمی نسیم شمال - شاخص‌ترین طنزپرداز گیلان - شاهد های روشنی هستند.

در گیلان نیز طنز جایگاه رفیع و قابل مطالعه‌ای دارد که تاکنون تحقیق جامعی در این باره صورت نگرفته است. در این مقال نمونه‌هایی از طنز روستایی و بومی از میان انبوه ترانه‌های شالیکاران گیلک، ارائه می‌شود که در پنج موضوع زیر دسته‌بندی کرده‌ام لازم به تذکر است این دو بیتی‌ها از کتاب هزار ترانه گیل به قلم نگارنده که در اردیبهشت ۷۶ منتشر شده انتخاب گردیده است.

۱- دربارۀ سربازی

عجب حکمی امه دولت بگوده
تموم پسر و نا مشمول بگوده
هر ته بلند بالا قبول بگوده
هر ته کور و کچل رد بگوده
عجب حکمی دولت ما کرده است
تمام پسران را مشمول کرده است
هر کدام بلند قامت است قبول کرده است
هر کور و کچل را رد کرده است

صفحه ۷۱ شماره ۱

اوشیان معجید خانه خدایه

سجیل بیست و یک کجا پیدایه

سجیل بیست و یک مرزن آباد

الهی تشن بگیری تی کراوات

مسجد اوشیان (در رودسر) خانه خداست

کدی که سن بیست و یک دارد کجاست

بیست و یک ساله در مرزن آباد خدمت می‌کند

الهی کراوات تو آتش بگیرد

۲/۲۱۳

پیش مادر ترا چشمک زنم مو
اگر ته گیر بیارم جای خلوت
کهنه رخت موسون پینک زنم مو
دخترک به تو پشت پا می‌زنم (شوخی می‌کنم من)
نزد مادرت به تو چشمک می‌زنم
اگر ترا در جای خلوت گیر آوردم
مانند رخت کهنه ترا وصله می‌زنم

۲/۲۰۷

۴- طنزهای حاصل از آمیختگی دو زبان

سادات محله دیکان سر می تراشی
بلور گردن لونگ قماش
بشو استاد بیار استاد ناشی
زلف کا کل بنی ریش را بتاشی
در سادات محله «دهی در رامسر» در دکان سلمانی
کار می‌کنی
گردنی چون بلور است و از قماش لنگ بر دوش داری
برو استاد بیار استاد ناشی
که ریش را بتراشد و زلف را کاکلی بگذارد.

۱/۲۳۰

پاچی لاکوی سر چاه می‌کشی آب
تی گیسون پشت مخمل می‌خوره تاب
خیال کردی شبان مره بزه خاب
می‌دیلی میشل روغن می‌شود آب
دختر کوتاه قامت که سر چاه آب می‌کشی
گیسوان مخمل تو پشت سرت تاب می‌خورد
خیال کردی که شها مرا خواب می‌برد
دل من مانند روغن آب می‌شود

۱/۴۵

۵- طنزهای دیگر

امون و الامون جعفر تی یاره
چایی دیکون خوره تی یادا ناره
چایی دیکون خوره مزو و مزعفر
وقتی خونه هنه مانند کافر
امان و الامان جعفر یار تست

چایی را در دکان می‌خورد به یاد تو نیست

چایی را با شیرینی تمام در دکان می‌خورد

وقتی به خانه می‌آید مانند کافر (بداخلاق) است

۳/۸۰

عجب سیر و صفا داره کتالم

دو تا گول بین راه داره کتالم

دلیم خانه کتالم یار بگیرم

بیست و شش کد خدا داره کتالم

عجب سیر و صفا دارد کتالم (روستایی در رامسر)

دو تا گل بین راه دارد کتالم

دلیم می‌خواهد کتالم یار بگیرم

بیست و شش کد خدا دارد کتالم

۲/۱۵۴

ش

محمد بشرا

۱

نان مرا، قورده،
آب، به در برده،
زندگی، بوکوست.
خیلی وخته -

هیگسم.

(نام، فرو بلعیده / آب، بدر برده / زندگی، کشته
است / دیرگاه هست / هیچ کسم.)

۲

وختی کو، نتانه درانا پورا کونه،
چی فایده کی سر انیشینه،
بمانه کش کشان -

زونه سر.

(وقتی کوه نتواند دره‌ها را بیابازد / چه سود که
سرش / بر زانوی / کهکشانش باشد.)

۳

شوروم دره می چوشما -
روزیگار دس.

کو، دسه کی

آفتاو گولکه آینه، پاکونه؟

(چشمانم مه آلود روزگارست / کدام دستی است /
که آینه آفتاب درخشان را پاک کند؟)

* - به در برده: بدر بردن (در اولین هسا شعر)، به
معنی تاراج و قارت و به همراه بردن هم هست.
* - کش کشان: (در هسا شعر دوم) علاوه بر گوشه
پس گوشه‌ها، کهکشانش هم معنی می‌دهد:

اساسعر

تور تور...

تیر تیر...

نا دار بمونسه

نا شیکا

(تیر تیر... / گلوله گلوله ... / نه درخت مانده / نه
آمر.)

علمده - جلیل قیصری

مونگی شو

لله واتش دم بدا

عاشق دل

را برام ته بشی

دل ارهون

(شب مهتابی / آتش انداخت بانگ نی / بر دل عاشق /

چشم براهم بیایی / آرمان دل)

قائم شهر - صادق ربیعی

هسا شعر

تالشی

ای دن بهارا

دارو میرکی یه

هتته تالوئه لوئه سر اومه

همه چی شه.

(یک دهم بهار بود / درخت و پرند / همین که

حرف در حرف پیچید / چیزی نماند)

شو، سایه بالشی سر خته

صیی دیمی ور.

نرم شهوا

سلانه سلانه، چرا سونه

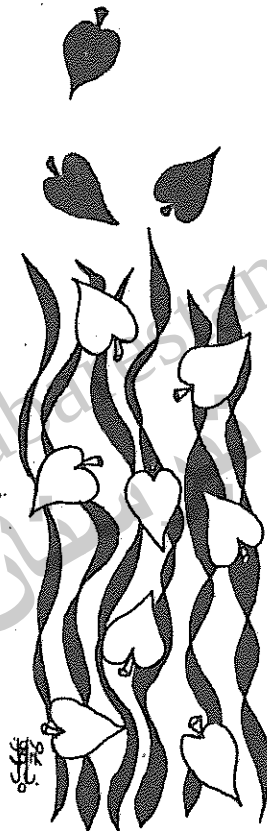
جیر شو آ-ک سی یه!

(شب بر بستر سایه خوابیده است / رو در روی صبح /

نسیم کشان کشان می‌رسد از راه / با نور چراغی که /

می‌سوزد)

قروین - جمشید شمسی پور «خشتاونی»



ابر خو هیست سایه

کویان سر واشاد

نانه ایوارده باد آیه

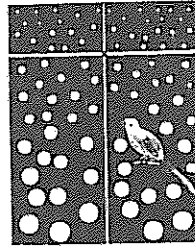
اونا بره

(ابر سایه خیس خود را / بر روی کوهها گسترده /

نمی‌داند بار دیگر باد / آن را خواهد برد)

رشت - کوروش رنجبر





فرامرز شکوری

افترا

اکبر بهداروند ربه
«آبکناری لجه به مره»

هر کی مرا تهمت بیزه،
هر کی بوگفته کیه
می دیل شهری بیاسته
فروشم!
ای کایسی عشق.
صنار عاطفه
هزنار وجدان
ای مثقال ایمان.

می افترا بیگفتو دیلا
فروشم
به ایتا
تاوستان شب باغ پای
به ایتا، تنگ روگا^(۱)
گاجامو خوشان^(۲)
به عید روز،
به ای خاج تمشان حلوا^(۳)
به مرغانو بیج بیج^(۴)

فروشم، فروشم
می افترا بیگفتو دیلا
کی هینه؟
ارزانه، ارزان!

(کوج - سال ۶۹)

- ۱ - آبراه های کوچک که به مرداب انزلی می ریزد و در آن ها مرغابی شکار می کردند.
- ۲ - کومه ماندی بود که از حصیر درست می کردند و شب در آن می خوابیدند.
- ۳ - تمشان حلوا = نوعی حلوا که در ضیابر رسم بود.
- ۴ - نوعی بازی با تخم مرغ.

آستانه اشرفیه

گب

مراگیدی

تی پا دراز ترا نوکون جی تی گیلیم
هیشکی نامو - نیده
گیلیم می شین کوتایه
یا می پا دراز.

شفت - حسین احمدی نژاد

عباس مهری آتیه

نمه خال

نیصف شو
سرد هوا
کور مهتو
تیکه تیکه ابر
کلاچ ملاچی شب
آسمان قروقا
بعضی دفا

مرغ هوایی شکینه

نمه خال

سرد کتومه

تاریک جا

شکارچی

تفنگ به دس

پانه شبا

غلامحسن عظیمی

گول قشنگی

گول

قشنگی بو!

روخان رؤشآبا پیش دوبو
شی آمره - هیستا بوستی - مرزانا شوئی
به وورز بامو بیج گوشه، بوئی
نسیم آمره هف کو هفتا دریا یا خاسی
جوکول عطر آمره
کوگا باغ - کتاماں جیره دوارسی
بجارگا گول سر
آنارداران گول ور
خو کولا واکودی
خوگیسا چاکودی
روخان آب جبه، خو عکسا تامشا کودی
هوندرشرا،
زواله ایشکسی
هو سایه سیمبرا بوئی
بازین،
فه زما توقائی مره شوئی
شوئی

شوئی
شوئی

مرا تا خاب نما بوئی
تا خاب نما بوئی.

تیر ۷۶ - تهران

روشنآب: آب زلال

گول: بلندی شالیزار

گول: روسری، سرپند

فه زما: رقص

خاب نما: به خواب آمده، در خواب دیدن

مرا دوخان

مرا دوخان
مرا جی خاطراندن
می آمره گب بزن
واهل تی حرفا بیشتابم
مرا محل بنه
بدار پراگیرم
تی آمره دوش به دوش بایم

*

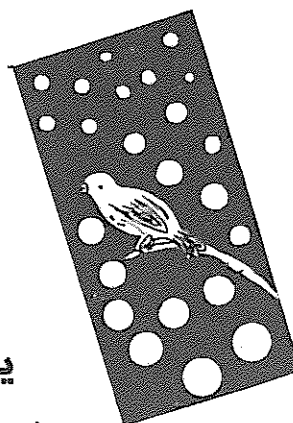
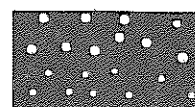
مرا دوخان
خایم مرا جی خاب ویریزانی
جی آفقس فرارا دی
مرا ببر تی آمره کار سر
تی باغ و باغ کتام سر
تی خانامن واپایم
تی آمره
هر جیگا بیشی آیم

*

مرا دوخان
اگر دینی ملنگمه
نتانمه تی آمره رامون
مرا تی پا جیری لقد زن
مرا دتاب، ایاز آمره سبزا کون
فتاب، گولاز آمره پیلا کون

*

مرا دوخان
مرا فارس
می میوه نا بیچین
می خوشه نا ببر کروج دیچین
ترا جی خاطراندن
می دیل تی ره بیگفتیه
می چوم پوره
مرا دوخان، مرا دوخان.



یالمند

(رنگین کمان)

پورکانی، دوکله زنی
وقته آن.

هوا دیل بیگفتیه
نک کوبه

وانگ گولیه
سیا آبران، عین او.

دولافندی کله ورزان
لونتوز تاو دید

گورخانه

آسمانا خوسر بنا

ترج - ددار

- خوره

جیگره کشه.

آسمان لچه جا

تبعه تبعه

- ملواری فیوه

آفتابم

وارش آینه میان

خودیم

سورخ سیفید آب واسینه

آبران نرم لب

- ماچی دیهه

آسمان دیم سر

هفتا خط، ماله نیهه

رشت - پیمان نوری

دوبیتی ها

امو، هر دو اسیر روزگاریم
گول زردا بو باغ هی بهاریم
آمی آمره سیوایی بد نوموده
باییم یکدیگر قدرا بداریم

لشت نشا - محمد دعائی



نیماره

مه دل لک زنه آی نیما ته یوش ز
ته «واژنا» کوی افسانه یوش ز
«کیاچین» «ماخاولا» «ری را» حی بوآم
ته ققتوس دلی جوش و خروش ز

یوش = زادگاه نیما - واژنا = کوهی است در یوش -
کیاچین = کوهی در یوش مقابل خانه نیما که ایام
کودکی را در آن جا سر کرد - ماخاولا = رود و تنگه ای
در یوش و کتابی از نیما - ری را = از فرهنگ شعری
نیما.

نور - علی کفشگر جوربندی



دو چیز آخر بدنیاموندگاره
بد و خوبه کی تنها یادگاره
ترو خوشکا سوجانه ای زواله
کی دیل کندن مرآم روزگاره

لشت نشا - علی معصومی



سق دارا مانم سخته می ریشه
مرا حریف نییه تی کول تیشه
دارم سینه میان دین «محمد» ص
خودا می یاوره، هر جا، همیشه

والی سرای شفت - ابراهیم عباسی

اولاز سأل



آسمن رنگ بگوده موزعنه بو
دزجگن وازو وبلند
عینه مورغه لته بو
تورې پزدن
سروز ساده و
بون گون مگولې
هني زمين شو
هني هوا
يته سز دازا بو
يه سرن كسره كوتا
* *
كوآبو وزفه موسن يه دريا مي
را دواز هلنگ دولنگ
يا به قول مي رني
كانه پيره پلنگ
* *
باد مي تازه به دوزن برسيه
پنبه ريسي

گزمش گوت يته چير
من بريسي
بيده ولگون مازا
كس كسه نيكا كوتن
بيچ پيچي
تام تيمار:
باد مي، قبل آسد، هشن واشن!
تا لن هپسكي ندان صفت نوشن
* *
بغده طهره زوالاي
ديگري خونه دريم
جاقلان پلا فوسو بخونه قدا
لش به لش كتن
ولي مويديازم
ناز بالسه تكادا
بداري خوندازم
دازه ولگ و مي باد
پهلون پنبه منشن

پرو بازو وا گوده
خونه خوا حياطه خوسرا گيته
هني كوتن هكش دكش
اوطرف هيرانه كش
يته تيريزي نهال نو بولوشه
با ده همزه جره منجر بگيتي
دز كوتوشه:
اي خجالت نكشي
هني مي ولگه چيك رني
هني مي شاخه فاكشي
راسته گوي بشو پيلا دارونه همزه
زوز بزن
چنقدز ضعيف كوشي
مو حالا تازه پرو پا بگيتم
اي حياط جا بگيتم
يدنه تركه و ده دوزاته ولگ
تا پلي مي قلمه
روز و شو مادبو چلك



مَرّه گیتنن چي دازه شا اندازي
 زانسته مي گوي بروي
 او پيلا تيزينه پيندازي...
 گيله فارسي جي باده رتا گوڏ
 يته ملجه برسي

اونه سره گلّه خاکه پوکا گوڏ

* *

خو بمانو ازا مي ميجيڪه وڙ
 سرتام بالسه سڙ
 بشوم از دونيا بڏڙ
 حالا ڊيل گرما نيو
 يه چي فوزسن:

«گوڏلام»

همه از خو و پريسا زاله ترڪ
 اين اونه نيگا ڪونه

اون اي يته

مَرني هر دوسوته

همه ماته ميهو تن

ولي هيجي نگو تن
 خُتبو آدم و اي ترسه ڊيزي
 عيَته وارن رُوڙ ڪڙڪ
 اي صدا چي بو
 وافرسي لاجوني

خونه فوزسن؟

تو دوتنم، تو ڏوني؟

مُو لافنده ورسنه وڙ ٿولانا

پيرستيم بريسيم ڌڙجڪه پوشت

چي يني، چي يني

او پيلا تيزي دازه نارمين

حوضه وڙ حياطه مين

ڪته بو ڪين به هوا سرتبه زمين

باڏاي دازه جي او دازه ڦڳنه

تا همه چي ريشه از جا بڪنه

تو ٿولوشه تبريزي

دوخته ڪونهجه ديفاز

گزيه گوڏ فناڙ فناڙ

زاديو اندريا روشنه

حرفه زنده باڏ موردّه باده

بيست هشته مورداده

بيست هشته مورداده

مرداد ۵۶

اولار سال = آن سال قديمي - وڻلند = چارچاڪ - باز -
 گول مگولي = نقش دار کوآيو = متراڪم - مئي = ابر - يه - ڪانه
 = مثل - باد مئي = بادي يه - گرمش = گرما - مانتازا = متعجب -
 پيچ پيچي = زمزمه ڪنان - زمزمه - تام تيمارا = ساڪت - قبل
 اسد = قلب الاسد - هُشن وُاشن = بخش و بلا - هيشڪه =
 هيچڪس - نڏاي = نڏاده - زوالاي = اوج گرماي تابستان - قدا
 = خورده - ڪتن = افتاده اند - ٽڪادا = تڪيه داد - خُو = خواب -
 خونه خا = صاحبخانه - سِرا گپته = نظم را بهم ريخته -
 نويولوشه = تازه رشد ڪرده - جره منجر = جر و بحث -
 درڪونوشه = در تفلاست - چنقلدر = چه اندازه - چنقلدر -
 دوزاته = دوازه تا - تاپلي = تا پريوز - چلڪ = چرڪ -
 گيتنن = انداختن - شاندازي = مباحات - فخر فروشي -
 رتاگوڏ = ڪنار زد - ملجه = گنجشڪ - ميجيڪ = مڙه -
 فورسن = فرو ريخت - از هم گيخت - گوڏلام = اشاره به
 شدت صدا - نشانه فرو ريختن - ختبو = خوابيده - ڊپرڪ = از
 ترس صدياي از خواب پريدن - لافنده ورسنه = ريسان پاره
 ڪرده - ورتولانا = برافروخته - فگنه = حمله مي ڪند - دوخته
 = پنهان شده - ديفاز = ديوار - فناڙ فناڙ = پڪريز - راديو
 اندريا = راديو اندريا يڪي از راديوهاي برقي كه در سالهاي
 ۳۰ به بازار آمده بود.

ناسیونال

شیر بلال و -

شور بلال

شور با مزه بلال

نخوردی تا بدانی

مزه‌ی مال حلال

نوبرانه، تازه سال

بابا آدم گول بو خورد

از آمار خوش خط و خال!

کوهان پشت تاودا

باباخان خو تیرکمانا

وا یزنم می حرفا

کنار بنم آگبانا

گرکی هوایا داشتیم

گردستیم راه سرانا

بعد از دودوزه بازی

کامپیوتر

سربازی

ای دوره نامزدبازی

می دیل چی آویزانه!

بلال بالا بالا

وا کوده شاخ و بالا

قد فارسه سفالا

کنار پاچ باقلا

چشمک زنه سگانا

جیگا دهه شغالا

سرمايه دار والا

بشناخته آیه سالا

انبار بوکود خو مالا

شمش و خاک ذغالا

تابعیت بلافصل

تهران - سوئیس - آسالا

ناقل شمش و دلار

قزل آلا - خاویار

منشاء پُست بالا

با احتکار کالا

صفر هر چی بو، جماکود

پیکان ناسیونالا

لباسشوئی، فریزر

تلویزیون، یخچالا

هنوز ناموز جده

طاق بزه خو موبالا

بلال ریزه میزه

آتش بجان، چه تیزه

کاکل به سر

کونه طلا

شب نهم سر به زمین

دره می سر تی خیال

دیل خوشی، می سرمایه

دو تا زنبیل سب کال

چی دانی چی به چی یه

وانبرسی جه می حال

نه بهشت می جیگایه

نه جهنم سیاه چال

گیل دختر دیل تی ره

ده کرا آتش گیره

نمک آبا فوکونم

ول گیره سرخ بلال

زخم عشقا بنارم

مرحبا به آذغال

بلال دانه دانه

بلال می شین ارزانه

نارنج بزه خو شاخا

هرکی جنگا دوخانه

موشک ۹ متری جا

تی خانه آبادانه!

دنیا کرا فوگورده

مہتاب شب و گورخانه؟

اسباناکي فورانه

گاواناکی دوخانه؟

رگبار بزه فوکوده

نازنین شکوفه یانا

آفتابه یا بارانه

عروسی شالانه



(اجرای این اثر منوط به اجازه کتبی نویسنده است)

تابلوی نمایشی «ناسیونال» به طور جمعی و موزیکال، در میزانشن‌های جدید اجرا می‌شود. عبور یک کارناوال از ماکت آدمها به موقع خود، روی صحنه حال و هوای نمایشی آنرا دو چندان خواهد کرد.

(بعد از پرداخت این تابلو، نویسنده وقوف یافت، تابلوی نمایشی دیگری، عجباً در ۱۴ بند و به زبان گیلکی با عنوان «نمایش تخته زنده» از م. کسمائی - حدود ۷۰ سال پیش و با استفاده از یک تخته‌ی دکوری ۲ × ۲ (نقاشی شده) و یک نوازنده ویلون (پشت صحنه - در سال ۱۳۰۶) در رشت اجرا شده است، که شرح آن احتمالاً در «کتاب نمایشنامه‌نویسی در گیلان تألیف نویسنده گرامی آقای فرامرز طالبی خواهد آمد.

این دو تابلوی نمایشی، موضوع پژوهشی جالبی به لحاظ پروسه زبان و ساختار و دیدگاههای دو نویسنده در شرایط اقلیمی و جغرافیائی انسانی مشترک در آینده خواهد بود. م. ط)



صاحب زر
ای لنگه پا
به حکم خو غریزه
با چوب پا
پیپ و عصا
واگردسته از آمریکا
بنز سفید مدل بالا
چل میلیونی بگیر حلا
نثو - راضی
تک - نوکرات
سفته بازی
چک و برات
آب نمک جا غسل بدا
آتش جا برنزه بو
اینکار آیا ونیزه
بلال می شین عالیه
جیب آقایان خالی یه
مگر ترا حالی یه
اما عجب مالی یه!
لیدر سازمانی
وقتی بطروس غالی یه
جنگ و تب و گرانی
سوغات سومالی یه
بوسنی و هرزگوین
قلب یوگسلاویه
چشم انتظار توپ و -
کمک های ارسالی یه
موش با عصا به پستو
گرم روغن مالی یه
آبدست لگن چی فایده
وقتی شکم خالی یه!
بلال ببر که نابه
بوره و بی حجاب
مو دوم اسبی دوسته
چی چی گویی خرابه
خراب بی حساب
حساب بی کتابه

کتاب زیر چاپه!
دعوی با «گل آقا»
دانگی زیر قابه
کله ماهی خور اینگار
کاتولیک تر از پایه
ده سکه ی طلا
فدا به فیلم فارسی
بوگفتیم «کو آمه سهم
حتی یک پاپاسی؟»
بوگفت: «اون سوپاپه»
دست مال به دست آغاسی!

بلال بو بو برشته
خوراک بچه رشته
هیزم آجهنم
گندم او بهشته
می بالا کی دوسته؟
تی گاوا کی او دشته؟
درد جهان سوم
گاوبندی پس پوشته!
من ایچی گم تو بشناو
بخان می آ نوشته
جنگ کلاهکی هم
صدام سرنوشته
کسمایی
نسیم شمال
میرزا کوچک
افراشته
رشت، انزلی، کسما
- دروازه ی اروپا -
چی با بیه امه کار؟
سگ امه را والیشته!

بلال ریشه ریشه
آ یارو خاش والیسه
در ساکانادا بخاند
سوپرکولا، رئیسه!
پسر دره لوگزامبورگ
دختر ناف پاریسه

- الو، مامان، قیسی
- اوسه کودم
- مرسی!
- آلبالو خشک، اخته
- گرتی دماغ کی پخته!
- پسته و مغز گردو
- قالیچه یان، هر دو
- نه نیبه، اییچه سخته
می پتر کار کی تخته!
خُب تازگی چی بو بو؟
- اداره گندش در باموا
- معاون پشت خطه؟

بازم بنا مته؟
- آ یارو، ابن الوقته
هر جا بی نیست، بوگفته
آشن تلفنان موفته!
- ولش بکن مامانی
تی ره ننه، پول نفته!

بلال بیسته بیسته
رشت انزلی دویسته
می پتر بو شو سربازی
شمه اسمم تو لیسته
ناوی دریای سرخ
غول یک چشم ماسیسته
رستم دستان کویا
او یل آسیستان کویا
روضه ی باغ رضوان
پسته ی خندان کویا
دکتر امراض جلد
خانم آسیستان کویا
خواجه نصیر طوسی
چاه زنخدان کویا
یعقوب لیث صفار
مسگری جنیان کویا
غار همدان کویا
یار دبستان کویا
ابوالعلاء مع الپشم
شلیته و تنبان کویا!



بی عقد و بی قباله

بادش بزن بناله:

بگو من بلال خایم

شوهر لال خایم

ماشین پُر اسکناس

روسی وال خایم

پژوی ۷۲

ناسیونال خایم!

از استاد یوم تا باشگاه

زایشگاه، آسایشگاه

آنژیولوژی، دانشگاه

پاتولوژی، پالایشگاه

از چاه تا به چاله

بهره کشی محاله

موجب بند هفتم

از باب حرف خاله

بندکشی، طبق کشی

مسافر،

جا و اتو

به البسه‌ی کافر

نان و پنیر

شوهر پیر

هر نوع کتاب ضاله

زن صیغه یا نقدی

دخترک افندی

ترشی‌ی هفت ساله

ممنوع یا محاله!

- ایران، آه - عزیزم

دختر چارده ساله!

رشت - اردیبهشت ۷۲



بلال نرم و تازه

سبزه قبا درازه

قونسول بی ستاره

ایتاکا . گ . ب رازه

پیش غذای امریکا

واکوده جانمازه

دست فادی، شانه ناری

ایپچه داغوله بازه

موشاگیره پیچاره

آن در دیزی بازه!

بلال سر سلامت

بیده شاخ حجامت

التوبه تا قیامت

جیوشت بی غرامت

گوشه‌ی زندان اوین

من نیدینم، تو بیدین

گشته‌ی داس و چکش

من زنما، تو بکش

قبله‌نمای زندان

رفیق گورباچف - بوش

با سوسیالیزم خاطرات

آب زنه نان بیات

القصه حرف تازه

در «گیله‌وا» مجازه

سرمایه‌دار ناتو

صاحب تخم غازه

ترکی استانبولی

آنتن بی جوازه

نه نفت، نه زغال سنگ

عاشق لوله گاز

شال بزه در سیاست

هر کی خو را بسازه!

به جان دختر خاله

بلال شعر ساله

بی نیش کنار چاله

سه تا کاره

سیاوش یحیی زاده یا پیشکش

با سلام و خسته نباشید

نوشته همراه، فیلم نامه کوتاهی است برای فیلمی کوتاه که از سه روایت تشکیل شده است: «تولد - زندگی - مرگ».

روایت تولد براساس اسطوره بابلی در باره تولد است. زمانبندی تولد طولانی تر از ۲ ایزود دیگر است. روایت زندگی از زمانبندی کوتاه تری برخوردار است، روایت مرگ احتمالاً در تصویر می تواند شتاب لازم را بیان کند اگر مورد پسندتان واقع شد در گرامی نامه گیله و مایل به چاپ هستم.

حک و اصلاح آن جایی که به سیر مضمونی لطمه وارد نکند در اختیار شماست. و اگر سینماگری مایل به تصویر آن باشد اختیار قضیه باز هم با شماست.

کلن - آلمان

۱-۱ بیرونی

نه روزه نه شب، نه نور دره نه تاریکه، شورم هوایه تا کار کونه چوم،

دشته، دشت بی آب و علف

گورشا بوسته آجورا مانه خاک، خاله خاله بترک و اترک

آیا، اویا. تک و توک چن تا بنه خار

ایچه اوشن تر، ایتا پیله دار، و اچرخسته بی بلگ و بار

اون خالان لا نیم لا میانی ایتا جرگه کیشکرت

آطرف او طرف چن تا روح و جن و پری گر خوریدی.

ایتا بکفته خوشک داز کش، ایدانه پیله سوسمار ابدو کشه

چیچیران سر صدا، سا کو تا ک عو عو

ایتا کیشکا مورغانه بوستا دشکنه. کفه، ویرسه، رادکفه.

کیشکرتان پرا گیرید

باد خار و خاکا دورشین اوره

۱-۲ بیرونی، خروسخانه

ایتا قطار زگیره کشان - جه دور شر تونل جا بیرون آیه، برق مانستان

دواره شه ایتا دشت پور سورخ گول مئن اویرا به

۲-۱ بیرونی - آفتاب کرا خوا سبا نعل کونه

دریا کناره، دریا آب، آبی و آرامه، او دور شران ایتا کرجی شوندره،

اون دودکش جا، چن تا خط دودسیا، دریا سینه کشن جارج بمانست.

فورشان سرا ایتا لاکو، تر تونگول، اسب سر سوار، کرا چار نعل

فورانه. لاکو دامن باد مره بازی دره.

چن تا گاز بزه سورخ سب، لاکو پوشت سر، قاب قوروشان ور

فجیدی. ایتا لنتی، ایتا تسک تنها صندلی. دریا لپه ساحل دیما والیسه.

۳-۱ بیرونی، هندم هوندمه کی شب دکفه

ایتا کو [ه] یال واکوده تا دورشران دورشران. کو دامنه ایتا آزادار

کو لچگی سرا ایتا جرگه اسب سوار، چن تا ارايه، چن تا چار بدار.

ایتا دسته زاک و زوک، زن و زای، چن تا ییدق

۳۸-۲ جه نزدیک

ارابه ن پوشت چن تا میت. اسب سواران زره پوش، سپر به دس،

شمشیر به کمر. چن تا طبال پیشاشو زن و زاکان پوشت سر - هر کی

دس ایتا عسک قاب دره - گا گلف هتو تام توم بزه ایتا دسته کولوش

موشتا، خوشن سر زبیدی

چاربداران، اسب سواران، زن و زاکان همه سا کیت، تام بزه، سر به جیر

ایتا رامته هتو کو [ه] سر پیشاشید.

۳-۳ باباخان تیرکمان بزه.

دسته کو [ه] لچه جور هتو شوندره، آزادار جیر لاکو ایسا، کو [ه]

لچه یا فندیره، کو [ه] لچه جا، ایتا چار بدار، خو خالی ارايه یا اوسانه

دار و لاکو سامان تازانه.

هوا تاریک و تاریک ترا به

هندم هوندمه کی ما [ه] ابران پس پوشت جا، بیرون بایه.

کورقو کو کرا خانه.

«۳»

عرضحال

فرهنگ توحیدی

خانه لنگ تاودا.

مش سکیه - ده پدرسگ تی دهنا بگیر.

یادگاری - ویریز بشو آقا، بشو دنبال تی زندگی، تی پایا مردم کفش میان نوا جو خاستن.

تراب - می پایا تی کفش درون جو خاستم آقای یادگاری؟

یادگاری - بهر حال کسی ترا سر بر ننا کی آقا، تونم پایچ کسی نوا بون.

تراب - واللہ آقای یادگاری تا او یا کی مرا خاطر دره شمی احتراماً بداشته دارم، با سواد، درس بخانده ای، ولی خوب ده بعضی چیزانم

ایسه کی آدم یسوادم حالی به.

مش سکیه - تی جلویا کی بگفت؟ چند دفا ترا بنام مدرسه، نخوردم و

ترا فدام. بگفتم درس بخانی تی ره کسی بی، بجار درونم ترا اوسه

نکودم، بگفتم خودم کار کنم می جاقله خرچا فادم ده ناستیم که تی

آخر و عاقبت آتو به که نیستی بی می جگر بنیشینی.

یادگاری - (که منتظر بود حرف مش سکیه تمام شود) تی منظور چیه؟

چی به کی با سواد و یسوادا حالی به؟ چه خایی امه را حالی بکونی؟

تراب - (برمیخیزد) باشد سر فرصت آقای یادگاری (وارد قهوه خانه می شود و

صدای مش سکیه از داخل قهوه خانه بگوش می رسد)

مش سکیه - لا مذهب او شانا ده دس نوا زن، بی صفت دخل برکتا بری،

صد بار ترا بگفتم مرا بگو چقدر خایی تی کفنی پولا فادم.

(تراب از قهوه خانه بیرون می آید و بی اعتنا به دیگران بسوی موتور می رود، سوار می شود

دنده می زند، موتور روشن می شود تراب با موتور می رود.)

مش سکیه - بخدا مرا خسته کوده، کاشکی خشت سر بشویی، اول کتابا

کی حالی نبو، بکاشت و منم پس تاودام، بازی خوسرا بنا بمرم، می ره

ارث بنا، سیزده ماه نخوردگی بکشم جگر خون بیستم. جه می گولی

جیگفتم پس انداز بکودم، بگفتم شاید فرجی بیه آ موتورا آنا کمک

بم، بهینه، موتورا فاگفت بگفتم، ا خط درون مسافرکشی بکن روزی

فلانقدر بیرون آوری. زرتی را دکفه شه شهر، او یام نانم انی گوش

درون چی خانیدی کی آیه محل لا پورت پس، خدا الهی ترا ذلیل

بکونه زای.

یادگاری - اون هنوز نانه چی به چی به، محرومیت بکشه، بی پشری بکشه،

الان خایه سران مین سری بیرون باره.

مش سکیه - ایچی گه، خودشم نفهمه، ان دق دل من بوم، ای مدت

پیش ایتا عکس باورده دکان درون سریش حل بگفت بچسبانه ای،

نانم شب کویدانه زاکان باموئید اونا بکندید صبح بامو بنیشت ایاکه

باز یگران - مشهدی گلیمیر - یادگاری - مش سکیه - تراب

- رئیس تعاونی - وکیل - گیلوا - مرد اول - مرد دوم - مرد سوم - مرد چهارم - و

چند بازیگر مرد.

یک دکه بصورت قهوه خانه، با نیمکی در جلو، روی نمکت مشهدی گلیمیر نشسته که

به اندیشه ای دور و دراز غرق است. یادگاری که مردی است ۵۰ ساله با صورتی استخوانی

و چشمانی خون گرفته سرگرم مطالعه روزنامه است.

یادگاری - (از روزنامه خواندن دست می کشد) آخر هچین کی نیبه، به چی

جرمی؟

مشهدی گلیمیر - نانم، خودم نانم.

یادگاری - پاسگاه چی بگفت؟

مشهدی - بگفتید اصلن خبر ناریدی.

یادگاری - (روزنامه اش را می بندد و به صورت مشهدی گلیمیر نگاه می کند)

مش سکیه - فکر نکنه ایتا زن سو لونده دست تنها چی بکنه؟ اسیری

اوسه کونه کویا؟ پنجاه سال آن ره کارگری بکودیدی پشت در پشت،

الان خدا حافظ! خدا حافظ؟

مشهدی - هن آ پسرکا دیوانه کوده، نانم چه خط و نشانی آلا کتاب ره

بکشه بو کی آتو بکود.

یادگاری - حتم دانی اون کاره.

بین صحبت مشهدی گلیمیر صدای موتور شنیده می شود و با تمام شدن جمله یادگاری

تراب همراه با موتور به صحنه می رسد و آنرا پارک می کند.

تراب - جمع شما جمع، ریش سفیدان محل، چه خبر آقای یادگاری،

جه روسیه گب زنده بی؟

مش سکیه - تی دهنا بگیر، خیال کنی تی امره همسنده کی، چی خایی

آ وقت روز؟

تراب - چی وایخایم؟ هزار نفر تانه بایه ای چائی بخوره بازی من نتانم

می مارور ایدانه چائی بخورم.

مش سکیه - چائی خوردن که انقده زرن ناره.

تراب - باز شروع بکودیا!

مشهدی گلیمیر - پسر جان، بابا جان، تو جوانی، آتو نکن، تی مارمره

درشتی نکن، بددینی، باتم خوری.

تراب - احوالات مشتی؟ من فکر کودیم فقط آقای یادگاری می مار

هواداری آیه، چون اگر آتو به یک دلایلی داره، اما تو کی زن و

بچه داری مشتی!

مشهدی - تام بزنی بند و بار.

تراب - تی احتراماً بدار مشتی، تازه ربطی بمن ناره کی دختر باموتی

الا و بلا تو بیده‌ئی، کی کاره؟ بگفتم من چیکار به کار اون دارم، باوردی بچسبانی بیدم، کی پارا کوده نانم به پیر نانم به پیغمبر نانم، من خودم هزار جور بدبختی دارم، روزم اگر ای نفر بایه اوسانه من خبر نازم؟ تازه مگه من خط بدام که می پیشانی سر عکس بچسبانم.

یادگاری - پس اون خیال کنه امی کاره؟

مش سکیته - نه شما، هر کس دیگر هم بیه هتویه، ای جور پلیس بازی در آوره خیال کونی چل سال حقوق بگیره.

مشهدی گلیمیر - خودت تقصیره که اتو بار باردی باید آنا روانه کودی بی گیل درون. ان سر میان بزه بی، راه رسم زندگی یا آنا یاد بدایی. الان ده خاب تازنده ای اون چشم به تویه.

مش سکیته - روزی هزار بار جه خدا خایم مرا بکشه راحت کنه، زندگی نیه آن، چند سال تاب باوردم، هزار جور حرف بخوردم، بی شرفی بشناوستم، دندان بجگر بگفتم بگفتم می زندگی یا آ جقله ره بنم پیتله کنم می مردانه بیه.

یادگاری - زمانه خرابه مارا!

مش سکیته - (تقریباً با گریه) می دیل وقتی گیره دکان درا دو دم شم امامزاده زیارت، راه میان آدمانی که شون آمون کودان دریدی، ایجور دیگر مرا نگاه کنیدی. (با گوشه دستمال اشکش را پاک می کند) می سرا تاو دم بجیر ردام چی بگم؟ چی خاکی می سر دکونم؟

یادگاری - درد ایتا دو تانیه، بهرحال چیزائی ایسدی کی نه، ویریز، ویریز ایتا چائی دکون بخورم (مش سکیته بلند می شود) راه هنه کی، باید وکیل بگیری. من حرفی نازم ایتا کی سهله ده تا عریضه نویسم، ولی راه انه کی وکیل قانونی بگیری کسی که بتانه از شما دفاع بکنه.

(مش سکیته چائی می آورد) - (نور خاموش می شود)



نور به صحنه می رسد پشت سر مردی که روی صندلی و پشت میز نشسته، تابلویی نصب گردیده و روی آن نوشته شده شرکت تعاونی روستائی. مشهدی در مقابل مسئول تعاونی ایستاده است.

رئیس تعاونی - (به مشهدی) بگفتم کی نیبه.

مشهدی - لازم دارم، درد دارم، بدبختی دارم.

رئیس تعاونی - ترا چره حالی نیبه پر باز کی از سر نو شروع بکودی تی پارسال قرض بمانسته، نتانی یکقران فاگیری. باید اول اونا صافا کنی بعد، از ای نفر دستی فاگیر اونا پاکون می چوم سر، هنده تی ره لیست نویسم فادم بانک بازین با خودته و بانک.

مشهدی - ولاه بخدا بچ که بجور بایه می حسابا پاکاکنم، نتانم بیشتر از آن می دسا هرکس و ناکس جلو درازاکنم، آبرو دارم.

رئیس تعاونی - خیال کنی من آدم نیم، نانم چه خبره؟ بدین به مذهب اگه خودم بداشتیم ترا فاداییم، بوقشتم فاگفتم ولی می حقوق هه رفت و آمد ره کم آیه، خودم خاستیم اودفعه کی شما وام فاگفتیدی ده هزار تومن فاگیرم می ناما جه لیست بیرون باردیدی هیچی، نزدیک بو می ره پرونده چا کونید سوء استفاده از مقام!

مشهدی - من کی پول زیادی فانگفتم.

رئیس تعاونی - خاب تی نسق اندازه فاگفتی، بعضی نفقات ۳ برابر فاگفتیدی.

مشهدی - چی بکنم؟

رئیس تعاونی - من نانم والله، آیاکی راهی ناره، تازه تی او قرضم اگه صافا نکنی ممکنه ای وخت بائید تی دنبال.

مشهدی - چی بیه.

رئیس تعاونی - خاب خوشان پولا خائیدی.

مشهدی - پس آ فعلگی کرا کوداندرم...

رئیس تعاونی - تی بجار سرکارا دری.

مشهدی - کو بجار یربه یر نرسه، آن دخل و خرج یکی نیه، کودا که هزار جور تبلیغ بکودیدی فادید بفروختیدی، ستا جدا بهیم، بذرا جدا بهیم، پول نسق و آبم که جدا قسط فادیم کرایه ماتورم بجای خودش پول کارگرم بجا، ده چی مانه؟

تراب - (که تازه وارد شده) سهم کرم.

مشهدی - (به سر تا پای او نگاه می کند) کرم ده سهم نشناسه ان کار میان حساب و کتاب دینه، هر چی بمانه اون سهمه (می رود)

تراب - تورشا کوده.

رئیس تعاونی - آدم خسته به معلوم نیه کوزبان مره و آشنا حالی کودن. تراب - درد بیسوادیه.

رئیس تعاونی - مثلن تو سواد داری؟

تراب - خاب ای چیزائی مرا حالی به.

رئیس تعاونی - آخر نفهمستم چه کلکی تی سر جیر نهه. انهمه آدم با زمین و نسق کشاورزی پمانستیدی کی چوتو وام فاگیریداما تو با چه زبانی نانم آخطانا چوتو بخشداری جا فاگیری خدا دانه

تراب - اونا ده عاقلان دانیدی معرفتی نامه بنویس خایم بشم بانک.

رئیس تعاونی - هن واستی صب زود باموئی؟ اصلن دیشب ترا خاب بگفت؟

تراب - امان از آ پولان زیاد خرج بکودیم آبا، بنویس وقت نازم.

رئیس تعاونی - بشو اول ایتا چائی ابغل فاگیر بار صبحانه نخوردم.

تراب - بازی در ناوور جان تی زای.

رئیس تعاونی - عجب خریه، خیلی خوب، بگفتم بشو ایتا چائی اوسان باور تی ره بنویسم.

تراب - اسا چائی خایی یا پول چایی یا؟

رئیس تعاونی - تی پولا خوردن کفاره داره.

تراب - (در حالیکه بدیوار نگاه می کند) آه، تونم تی سر و گوش جنبه یا.

رئیس تعاونی - (به بالا سرش نگاه می کند جای خالی پوستری بر روی دیوار بچشم می خورد) آه، یعنی چی؟ آ عکس چی بوو (به تراب) او عکس مره شوخی نوا کودن.

تراب - ساحت خاب دیروز بعد از ظهرم نناو.

رئیس تعاونی - یعنی چی (ناگهان) کی کاره پس؟

(نور خاموش می شود)

(ادامه دارد)

دوتا خاطره چه شهریور ۱۳۲۰

خوره قلم خودسر مرا اوساد، او طرف تیرده.

۲

خاستیم بگم یک سال بعدکی روسان باموید رشت، زبان روسی توسعه ره شروع بوکودید رشت میان کلاس روسی دایر کودن. ایتا پيله خانه میان، هه خیابان امام خمینی گاراژ رودباررو ورجا کلاس روسی دایر بو. رشتی زاکان خیلی باموید نام بینوشتید. منم بوشوم می ناما بینوشتیم. راستش چیره دروغ بگم، نانم روسی یادگیتن واستی بو یا او خانم معلم اوروس واستی. آخه امی معلم ایتا خانم روسی بو، گیرنجی مو - انی توک سرخ بو، بقول افراشته مرحوم (انی لب ولس نوخورد ولسی) خاب ده ایتا ۱۵ - ۱۶ ساله جواناکی زناک بی حجاب نیده، تانه فاکشه به کلاس. امی کلاس شبان شروع بوستی. یک دو سه ماهی بوشویم و راستی راستی کرا امی ره روسی یادگیتان دیبیم. هر شب تازه شاگرد امویی. کلاس شلوغا بوسته بو، رشتی زاکان استقبال بوکودی بید.

ایتا شب کلاس توماما بوسته شونده بیم به خانه. امی خانه ساغرسانان بو، جه سفید مسجد دوارستیم بطرف بادی الله. هه دگردسر ایتا غول رگ تا امی جلویا بیگیت خوچاقویا بیرون باورد بنا می سینه سر. سه چهارتا فوش مارو خاخور بدا، بعد واپرسه جه کویا اموندی؟ می زهله بوشو، کوچیک بیم، آجور چیزان نیده، به جودکی دکفتم. بگوفتم جه مدرسه آموندرم آقا، کلاس روسی درس خانم. تا بگوفتم روسی ایتا دگاده می گوش تان. فلان فلان شده خجالت نکشی کلاس روسی شی. ایتا شب ده بیشی اویا، هه جگاتانی نعشا ایگانم. ایتا دارکونه بزه مرا اوسه کود.

چی ترس و لرز مره فارسم به خانه! می پریده می وضع خرابه، رنگ و رو واپلکسته. زردا بو، واپرسه چیه پسر جان چیره اتو بو بوستی. جریانا بوگوفتم. واپرسه او غول رکا شناسی؟ بوگوفتم نه. بوگوفت خاب ده از فردا نوشو کلاس. خیلی می دیل بوسوخت. یواش یواش کرا امی ره ایچی یادگیتان دیبیم. می پرا بوگوفتم خوبه بیشیم کلانتری شکایت بوکونیم.

می پر بزه زیرخنده، قاه قاه خنده بوکود. بوگوفت پسر جان هه لات رکا کی تی جلویا بیگیت تامینات شینه. مال شهرپانیه. دولت بیده مردم جه کلاس روسی، استقبال بوکودید بترسه کی فردا آشان مر ام مره هم هتو استقبال تبه جه آراه باموید کی زاکانا بترسانید، آشان پایا جه کلاس روسی بیگانید.

بازون کلاس خوره یواش یواش خلوتا بو و روسان نقشه در توسعه زبان روسی نیگیت.

جه تهران - ای نفر قدیمی رشتی

روسان کی باموید رشت، من ۱۵ ساله بوم. (شهریور ییستاگم) اووقتا من مدرسه قآنی شویم، کلاس ۹ ایسا بوم. امی مدرسه مدیر آقای چمنی بو، خدا حفظش بوکونه، ایتا پيله مردای، فرهنگی، با معرفت و متعهد. ولی از اون بهتر امی معلم فرانسه بو، سه سال بوستی که امه را فرانسه درس دایی، نازنین مردی که دومی ناشتی، پهلوی چی بو، انی نام آقای غازیاری، الانم راه نیم راه اگر انا بیدینم تمام قد انا تعظیم کونم، مثل ان کی وظیفه داشتی زبان فرانسه یا لوقمه بوکونه، دگانه امی حلق درون. الان کی ۵۵ سال جه او دوران بوگذشته، هر چی دانیم جه اونه. اگر راه دوار امی گذر دکفه کافر ولایت فرانسه درون، امی گلیما تانیم جه آب فاکشیم و یاد او بزرگوار دکفیم، کاری نازم اما خایم بگم جه معلم بهتر امی مبصر بو. چتو ببوسته که اوسال هر چی خوب بو، امی قسمت بو بو، نتانم بفاتم. امی مبصر نام آقای سیدتقی موسوی بو. بعد خو ناما عوضا کود، بو بوسته کی منش. اوسال زاکان کی مدرسه قآنی ایساید حتماً آشانا واستی یاد تبه. البته خلیان بوشوید به سرای جاوید ولی خلیانم ایساید آلان واستی بین ۷۲ تا ۷۵ سال بدارید.

آقا سیدتقی کلاس زاکان غما خوردی ایتا پيله برار مانستان مواظف خو هم کلاسیان بو، آخر بهار کی امتحان آخر سال بو، چند نفر به بهانه درس یادگیری، شویم باغ محتشم، سیدتقی هم امویی اما مواظف بوکی جقلان شیطنت و بازی مره خوشان وقتا هدر ندید. آدمدا دعوا کودی راهنمایی کودی. از عجایب امر آن کی هو سال آسیدتقی موسوی جه مبصری کلاس استعفا بدا، نفامستم چیره؟ جقلان همه ناراحت بید. ایتا مبصر دیگر امی ره انتخاب بوکودید کی هنه نام هم آسیدتقی بو، اون موسوی بو. آن افتخاری. ایتا جه اویتا بهتر. اگر بگم از موسوی بهتر بو، شاید اغراق ببه ولی راستی. راستی هونی مانستن آقا - انسان و بزرگوار.

بازم عجیب تر آن کی بعد از دیپلم هر دو تا بوشوید نظام. موسوی ارتش میان، افتخاری شهرپانی میان. موسوی بو بوسته کی منش. ۲۷ سال زندان رژیم ستمشاهی یا تحمل بوکود. اما تسلیم نبوسته کی ایتا توبه نامه بنویسه یابه بیرون. خوره مردی بو، خدا انا بیامورزه، خیلی حرفان دارم، اما الان جای گفتن ناره. خاب گاهی مصلحت در آنه کی آدم خفقان بگیره. اما امی آسیدتقی افتخاری «رئیس راهنمایی و رانندگی شهرپانی کل کشور» بو بو تا درجه سرتیپی فارسه. اما هرگز و هرگز خودشاگوما نکود. انی اتاق دوستان و همشهریان جا بو، هر کی کار داشتی انی کارا راست و رست کودی، خدا حفظش بوکونه کی انسان والا و بزرگی ایسه.

بقول مرحوم افراشته، دورا قاچ بوشوم، اصلن آحر فانا نخاستیم بگم

از دفتر ایام به حافظه تاریخ

احمد علی دوست

شهریورماه هر سال یادآور خاطره شوم حمله ناجوانمردانه‌ای است که در سوم شهریور ۲۰ با نقض بی‌طرفی ایران توسط نیروهای متفق جنگ جهانی دوم در کشور ما بوقوع پیوست.

ظاهراً بهانه تجاوز وجود چند تن آلمانی و جماعت طرفدارانی بود که به نام ستون پنجم خوانده می‌شدند اما در حقیقت منظور اصلی استفاده رایگان از راه امن برای رسانیدن کمک به شوروی و دستبرد منابع ایران مثل خطوط ارتباطی - راه آهن - نفت - خواربار و مؤسسات نظامی و بندری و از همه مهمتر نیروی انسانی بود که در سرنوشت جنگ تأثیر حیاتی بسیار داشت.

بنابراین مملکت به مدت چند سال تحت اشغال درآمد و صرفنظر از مداخله در همه امور و شئون داخلی نه تنها به چپاول اسب و علیق اکتفا نشد که از هیچگونه تجاوزی به حقوق ایران و مردم آن نیز کوتاهی نگردید.

طرفه آنکه در هفدهم شهریور ۱۳۲۲ مطابق با نهم سپتامبر ۱۹۴۳ بین ایران و آلمان و در نهم اسفندماه همان سال بین ایران و ژاپن حالت جنگ اعلام شد اما در پایان جنگ آنها غنیمت‌ها بردند و ما با داشتن نقش حیاتی در سرنوشت جنگ و نشان پل پیروزی بر پیشانی! غرامت‌ها پرداختیم - فتنه و آشوب بسیار دیدیم و گرفتار انواع مصائب اجتماعی و اقتصادی و سیاسی شدیم که نقل آن در تنگنای این مجال نمی‌گنجد.

در جنگ جهانی اول نیز سرنوشت مشابهی داشتیم، با وجود آنکه مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء احمدشاه در ۱۳۳۳ هـ ق رسماً بیطرفی ایران را اعلام کرده بود متأسفانه باز بهانه در آستین بود و به دستاویز آنکه عمال متخذهای در ایران مردم را به اتحاد اسلام و یاری به عثمانی دعوت می‌کنند مورد هجوم قرار گرفتیم. صفحات شمال و غرب و جنوب غربی ایران میدان جنگ شد و با انعقاد قرارداد ۱۹۱۵ کشور ما

رسماً به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم گردید.

بنابراین شاید گناه ما این بود که در هر دو جنگ جهانی اول و دوم به قول معروف روی اسب‌های بازنده شرط‌بندی کردیم و چویش را خوردیم!

در یادداشت‌های زنده‌یاد جهانگیر سرتیپ‌پور آمده است: در جنگ بین‌الملل اول ۱۹۱۴ با اینکه دولت ایران اعلان بی‌طرفی داده بود گروه گروه قشون تزاری به گیلان وارد و پس از مانور به سوی قزوین رهسپار می‌شدند دولت بی‌طرف بود اما مردم بی‌طرف نبودند. جوانان و پیران، شاگردان مدارس از جمله من که در کلاس پنجم مدرسه شمس بودم بدون آنکه آلمان را بشناسیم طرفداری از آلمان و عثمانی و اطیش می‌کردیم و اخبار فتح آن دسته را زبان به زبان می‌دادیم و شکست روس و انگلیس را از خدا می‌خواستیم.

قرائت خانه زیر مدرسه عصرها محل تلاقی طرفداران آلمان بود که می‌رفتند جراید را می‌خواندند سپس آشنایان اعم از پیر و جوان در اطاق دفتر که وسیله هنرمندی وطن‌پرست بنام امیر هوشنگ اداره می‌شد جمع می‌شدند و اخبار را تجزیه و تحلیل می‌کردند.

کم‌کم دشمنی با متفقین نمایان و نمایان‌تر شد ناطقین در سبزه میدان بالای کوکب زیبایش که فعلاً اثری از آن نیست رفته و نطق‌هایی علیه مظالم روس می‌کردند پیش از همه سیدی بود کم‌سواد ولی خوش بیان بنام سید تقی تبریزی که می‌آمد و در قرائت‌خانه

اشغال گیلان در شهریور ۲۰

شهریور ۱۳۲۰ یادآور یکی از بحرانی‌ترین رخدادهای تاریخ معاصر در کشور ما است و آن زمانی است که ایران از دو سوی مورد تهاجم قوای بیگانه قرار گرفت. گیلان، پاره شمالی میهن در شهریور ماه ۱۳۲۰ در محبوحه جنگ جهانگیر دوم مورد تهاجم همسایه شمالی و ارتش سرخ آن قرار گرفت و تا مدتی عرصه تاخت و تاز آرا و عقاید و نشت افکار سیاسی و اداری روسها در انجام امور گیلان بود. بخاطر نزدیک بودن زمان حادثه با زمان ما که تنها ۵۶ سال از آن می‌گذرد، خوشبختانه شمار زیادی از گیلانیان صاحب‌نظر، اندیشه و منصب و حافظه تاریخی از نسل معمر گیلانی (حدائق یا هفتاد سال سن) حتی و زنده‌اند که در این مورد خاص محفوظاتی در ذهن یا بر کاغذ نوشته دارند که انتقال آن برای نسل جوان و نسل‌های جوانتر بعدی حائز اهمیت است.

گیله‌وا در آغاز پنجسال دوم انتشار خود در صدد است، با وصول تدریجی این خاطرات مجموعه‌ای از این رخداد تاریخی را فراهم آورد و یک جا منتشر کند. از صاحب‌نظران امور سیاسی و اجتماعی گیلان که این دوره از تاریخ معاصر را از سرگذرانده و واقعیات و اتفاقات آن را تجربه کرده‌اند تقاضا می‌شود در صورت تمایل خاطرات مستند و مستدل خود را برای به سامان رساندن این مجموعه و غنابخشی آن به نشانی گيله‌وا ارسال دارند.

از گفت و شنودها توشه می‌گرفت سپس با شتاب به کوکب مزبور می‌رفت و فریاد بزرادران هموطن برمی‌داشت و ما هم زنده‌باد و مرده‌باد می‌گفتیم.

از این رو نسل ما و نسل ما قبل ما بعضاً دوبار در عمر خود خفت شکست را به تلخی تجربه کرده است. در جنگ جهانی اول بر اثر ضعف و پاشیدگی حکومت مرکزی انواع تعدیات و اهانت‌ها را از عقاب ستمگر روسیه تزاری تحمّل کرده و شاهد اعدام وحشیانه چهارتن از قربانیان وطن^(۱) به فرمان نیکراسف ژنرال قنسول تزاری بوده است نیز محاکم ظالمانه تربیوتال و آسوتی آتیل بلشویک‌ها را^(۲) و به فاصله فقط بیست و چند سال در جنگ جهانی دوم ایضاً سلطه کسومانداتی نظامی شوروی و آدم‌ربایی‌های شبانه^(۳) را در شهر رشت دیده یا شنیده است بنابراین برخلاف کسانی که این دغدغه‌ها را نداشته‌اند و درد زخمی را در رگهایشان جاری نبوده است هرگز نمی‌تواند این خاطره‌های طاقت‌سوز را فراموش کند.

همچنانکه ما وقایع خونین جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را طی هشت سال در قسمتی از خاک وطنمان شاهد بودیم اما نسلی که می‌آید و فقط خبرش را می‌شنود و بازآفرینی کشتارگاههای خونین هویزه و خرمشهر و حلبچه و سوسنگرد را بر پرده سینما می‌بیند هرگز احساس مردم هستی بر باد رفته و آتش و خون دیده آن سامان را نخواهد داشت و مرور این قصه‌ها تنها ممکن است عنوان سرگرمی داشته باشد یا حکایتی حزن‌انگیز!

به هر حال زندگی‌نامه هر کس قصه نانوشته‌ای است سرشار از خاطرات تلخ و شیرینی که در گذر ایام و به اقتضای حال و هوای زندگی بر او گذشته است و آن‌سچه می‌آید روایت غم‌انگیزی است از وقایعی که شخصاً دیده‌ام یا از حشر با دیگر ناظران شنیده‌ام.

در سن هفده سالگی و عنفوان جوانی بودم که مثل میلیونهای دیگر طعم تلخ جنگ و ننگ شکست و اشغال وطن را چشیدم

خاموشی‌های شبانه و پرواز هواپیماهای دشمن و بمباران قسمتهایی از شهر را از ایوان خانه دیدم و لرزیدم. پیش از آن در خبرهای سینمایی موویشن پاته ژورنال‌هایی از جنگ بین متحدین و متفقین دیده بودم و با همه شگفتی و وحشت اما هرگز چنین احساسی نداشتم؛ یک روز اجساد لت و پار شده سربازان بی‌گناهی را که بر اثر بمباران سربازخانه رشت در میدان مقابل مسجد کباب سبزه میدان از کامیون‌ها روی زمین می‌ریختند دیدم مردان و زنان محله شیون می‌کردند و با چند تخته حصیر کهنه که از خانه جعفری‌ها آوردند روی جسد‌ها را پوشاندند. و روزی دیگر در یک بعدازظهر دم کرده و ابری ورود قوای شوروی، زرهپوش‌ها و کامیونت‌های مملو از سربازان مسلح را در کنار تنی چند از دوستان همکلاسی در میدان شهرداری به تماشا ایستادم؛ و وقتی اتومبیل زیم سیاه‌رنگ روسی پیشاپیش قوای مهاجم در رسید شنیدم سروان معیبدی معاون ستاد تیپ رشت که یکی از سرنشینان آن بود خطاب به ما و مردم سرافکننده و مغمو حاشیه خیابان می‌گفت: «بچه‌ها کف بزنید صلح شد!» و هفته‌ها بعد خبر شدیم که اسیران وطن! را به حمام فانتازیا (پاک) در ابتدای خیابان شیک می‌آورند با عجله برای دیدن آنها رفتیم و در گوشه‌ای کز کردیم تا به دکتر معین دفتری‌ها سلام بگوئیم!

هنوز صدای چکمه سالداتهای آفتامات به دست بر روی سنگفرش کوچه و معابر در گوش من است و ترس و زبونی وقتی که چند کیلو برنج برای یکی از بستگانم به تهران می‌بردم و جامه‌دان حاوی آن با سرنیزه تفنگ روسی در پاسگاه نظامی رودبار دریده شد در جان من!

قصه روزگار بدی بود، روزگاری سخت و سیاه، فضای شهر غمزده و دلگیر بود، بلا تکلیفی عجیبی گریبانگیر مردم شده بود، آنها که بار و بُنه گرانسی داشتند به قصد خارج شدن از قلمرو بلشویک‌ها موقتاً از راه و بیراهه گیلان را ترک می‌کردند و آنها که راهی به دهی نداشتند انبان غم می‌انباشند و تن به قضا می‌دادند. در فضای سوت و کور شهر جز رفت و آمد افسران و سربازان روس و پرواز گهگاهی هواپیماهای جنگی خبری نبود. کلاس و درس برای ما گرمی و جذابیت چندانی نداشت یا شاید به تصور ما چنان بود! بنابراین روزها به عنوان مطالعه و همیشینی با دوستان همکلاسی در باغ سبزه میدان جمع می‌شدیم و بدون کمترین اطلاع از سیاست و سیاست بافی مثلاً به بررسی اوضاع و احوال جنگ می‌پرداختیم و در حقیقت وِراجی می‌کردیم. استفاده از رادیو کم میسر می‌شد چون کمتر خانه‌ای برق داشت. روشنایی شهر منحصرأ به وسیله کارخانه خصوصی ارباب گشتاسب فیروزگر تأمین می‌شد که

تولید آن فقط ۲۵۰ کیلووات برای چند صد مشترک بود! شب‌ها در رستوران اسلامیّه «جنب سینمای ایران سابق که در حال حاضر اثری از هیچکدامشان نیست» کنار رادیو جمع می‌شدیم تا صدای بهرام شاهرخ را از رادیو آلمان بشنویم که با کلماتی کوبنده و رسا از برلین و برچستگادن و فتوحات برق‌آسای نازی‌ها می‌گفت!

به یاد دارم یک روز افسری جوان که درجه‌اش را نمی‌شناختم در باغ سبزه میدان به جمع ما پیوست به فارسی سلام گفت و خودش را نظری اهل بادکوبه و معاون سرکنسول شوروی در رشت معرفی کرد و در کنار ما نشست «آنوقت‌ها درجه کمونیستی افسران عبارت از دگمه‌های مینایی قرمز رنگ کوچکی بود که روی بقیه فرنج یا پالتو می‌دوختند و شناختن مراتب آن آسان نبود» ضمن صحبت از وضع تحصیلی ما پرسید و از اینکه به جای رفتن به مدرسه وقت خود را به بطالت می‌گذرانیم اظهار تعجب کرد و در جواب دلتنگی ما گفت جنگ بالاخره دیر یا زود تمام می‌شود اما کلاس و درس تعطیل بردار نیست. آنگاه به مهربانی در مشاعره ما شرکت کرد چند خط شعر از لاهوتی خواند که مضمون‌های تازه و انقلابی داشت و ما تا آنروز تشنیده بودیم و موقع خداحافظی ما را به کلاس درس زبان روسی دعوت کرد و رفت! چندی بعد تحت تأثیر وقایعی که می‌گذشت اولین شرم را که صد البته سیاه مشقی به اندازه سن و سالم بود با عنوان «خداحافظ» و با مطلع «چه خوش بنشسته‌ای بلبل فراز شاخسار گل / به آهنگ حزین خوانی که گلبانا خداحافظ» گفتم و به روزنامه سپیدرود که نام‌های قبلی آن معیشت ملی و گذران توده و مدیر آن مرحوم خلیل نوعی بود فرستادم که با حذف یک بیت «کنون خاک وطن بنگر لگدکوب ستوران شد / به اشک و آه باید گفت ایرانا خداحافظ» چاپ شد. وقتی به دفتر روزنامه که در عمارت جلوه بود رفتم تا علت حذف یا از چاپ افتادگی این بیت را که به نظر من مثلاً پیامی داشت جو یا شوم مرحوم نوعی به من خیره شد و با صدای دورگه‌اش گفت: پسر جان همین اندازه که حرف وطن چاپ شد کلی ماجرا آفرید! من کاغذ این ورق پاره را به ازای چاپ عکس و تفصیلات فتوحات ارتش سرخ از روس‌ها می‌گیرم «آن روزها چون کاغذ کمیاب و در دسترس نبود روزنامه اغلب در نیم ورق یعنی فقط در دو صفحه چاپ می‌شد!» پس چطور می‌توانم به جای تشکر به آنها فحش بدهم! که البته ساکت شدم اما با همه نوجوانی و خامی چیزهایی دستگیرم شد و بعدها معنای سانسور و محرم‌علی خان و شخصیت محرم‌علی خانی را بدرستی دریافتم! راستی وطن چیست و حدیث عشق به وطن کدام است؟

از دوران‌های آغازین یعنی عصر حجر وسطی یا عصر انسان ثناتدرتال که نخستین آثار سکونت به صورت غارنشینی در آن وجود داشته است و بقایای بازمانده فرهنگی آن مانند افزارهای سنگی و استخوانی در اروپا و نیز در آفریقا و فلسطین «اریحا» از زیر خاک بیرون آورده شده وطن به طور غریزی در ذهن بشر معنا گرفته است و از آن پس طی قرون و اعصار متناهی و هم‌عرض تکامل جای باش انسان‌هایی با رنگ و نژاد و زبان و آیین متفاوت در محدوده‌های جغرافیایی این کرهٔ خاکی شده است که امروزه بنام کشورهایی با حکومت‌های مختلف و پرچم و سرود جداگانه اما حقوق سیاسی به اصطلاح یکسان و مساوی منشور سازمانی را بنام سازمان ملل متحد پذیرفته‌اند که اندام ناسازش تنها یادگار ماندگار جنگ شش ساله دوم جهانی است.

بنابراین مقوله وطن حرف و سخن تازه‌ای نیست که تنها بر زبان و قلم این بنده کمترین برود؛ از درزی و ورزی تا قلمزن و نوکریاب با درد وطن آشنایند و عزت سایه‌سار وطن می‌شناسند.

میرمحمد حجازی «مطیع الدوله» در کتاب آئینه قصه کوتاهی دارد به نام شیرین کلا که با نثری فاخر تعریفی نغز و دلپذیر از وطن به دست می‌دهد و خلاصه آن این است: قصه مربوط می‌شود به شیرین کلاهی مازندرانی و دو پسرعمو بنام مراد و رستم که هر دو دل‌باخته دختری بنام لیلا بودند و لیلا ترجیح یکی را بر دیگری نمی‌توانست. کار رقابت برای تصاحب لیلا میان دو عاشق روز بروز بالا می‌گرفت اما نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد تا اینکه به تدبیرخان مالک قرار می‌شود مسابقه گاو جنگی «ورزو جنگ» برای گاوهای رستم و مراد بر پا کنند که جایزه صاحب گاو و برنده عروسی با لیلا باشد، رستم زودتر از مراد با گاو خودش به میدان می‌آید و وقتی مراد پس از تأخیری طولانی با گاو قوی هیگلش وارد معرکه می‌شود همه‌های در میان جمعیت تماشاگر می‌افتد که کلمه وطن را به لهجه شیرین مازندرانی می‌گفتند. سرانجام جنگ سختی بین گاو‌ها در می‌گیرد و با وجود آنکه گاو مراد به ظاهر قوی‌تر و آماده‌تر بود عقب می‌نشیند و به سختی شکست می‌خورد. صدای اعتراض مراد در میان قیل و قال مردمی که وطن می‌گفتند بلند می‌شود که رستم خیانت کرده و قاعده ورود همزمان هر دو گاو به میدان رعایت نشده است و در نتیجه گاوی که زودتر به میدان آمده وطن کرده و از وطن دفاع کرده است! و نویسنده با این عبارت افلاطون که می‌گوید «محکمترین عُلقه زندگی مهر وطن است» داستان را به سود مراد و ناکامی رستم به پایان می‌برد.

و نقل این شگرد قلمی که سر صاحب قلم را به باد داد نیز از باب وطن شنیدنی است:



مهران اشراقی

قبر استاد دکتر محمد معین

از موضوعات قابل توجه این سری آنست که برای ۴ نفری که نویسنده و شاعر و یا ادیب بوده‌اند از تصویر کتاب در زیر چهره هر یک از شخصیت‌ها و در زیر تصویر کمال‌الملک که نقاش چیره‌دستی بوده از تصویر بوم و چندین قلم نقاشی و طراحی استفاده شده است. رنگ متن هر یک از این ۵ قطعه تمبر با یکدیگر فرق می‌کند که به شرح زیر می‌باشد: جلال‌آل احمد - رنگ متن نارنجی - شماره آن در آلبوم مصور - ۲۳۳۴

پروین اعتصامی - رنگ متن آبی کم رنگ - شماره آن در آلبوم مصور - ۲۳۳۸
کمال‌الملک - رنگ متن سبز کم رنگ - شماره آن در آلبوم مصور - ۲۳۳۷
قائم مقام فراهانی - رنگ متن صورتی پررنگ - شماره آن در آلبوم مصور - ۲۳۳۶
دکتر محمد معین - رنگ متن بنفش - شماره آن در آلبوم مصور - ۲۳۳۵

این سری تمبر به فلیگران شماره ۶ و با شماره دندانه ۱۳ و با تیراژ ۲ میلیون قطعه چاپ گردید که از آن پاکت مهر روز نیز وجود دارد و موضوع دیگر آن که ۴ قطعه از ۵ قطعه تمبر این سری دو به دو به هم چسبیده‌اند و یک قطعه آن بصورت تکی می‌باشد. قابل توضیح هست که در بعضی از سری‌هایی که در چند قطعه منتشر می‌شوند ممکن است چندین حالت داشته باشند ممکن است چند قطعه آن سری همگی به همدیگر چسبیده باشند و یا هیچکدام به هم چسبیده نباشند و یا اینکه مثل سری فوق که ۵ قطعه بوده ۴ قطعه تمبر آن دوه‌دو به هم چسبیده باشند و یک قطعه به صورت تکی مانده باشد.

استاد دکتر محمد معین، در سال ۱۲۹۳ هجری شمسی در خانواده‌ای روحانی در شهر رشت به دنیا آمد. وی دکترای ادبیات فارسی خود را در سال ۱۳۲۱ (ش) گرفت و نخستین فردی بود که در این رشته به این درجه عالی در زمینه‌های تألیف و تصحیح، ترجمه و مقالات، آثار زیادی دارد ولی از آثار مهم وی که اکثر ما ایرانیان با آن سر و کار داریم فرهنگ معین می‌باشد که در شش جلد تدوین یافته و تا به امروز چندین بار تجدید چاپ شده است.

دکتر معین در آذر ماه ۱۳۴۵ به عارضه سکته مغزی دچار شد و بعد از حدود ۵ سال در تیر ماه ۱۳۵۰ درگذشت و در آستانه اشرفیه به خاک سپرده شد.

به همین خاطر، در تاریخ ۲۷ آذر ماه ۱۳۶۷ یک‌سری تمبر با عنوان مشاهیر علم، ادب و هنر ایران در ۵ قطعه منتشر گردید که در نوع خود بی‌نظیر بوده و این اولین سری تمبر جمهوری اسلامی ایران با عنوان فوق بوده است. در این سری تمبر تصویر پنج نفر از شخصیت‌های ادبی و هنری ایران به چشم می‌خورد که ۴ نفر از آنها ادیب و نویسنده و شاعر و یک نفر آنها نقاش بوده است. اسامی آنها عبارتند از (جلال‌آل احمد - پروین اعتصامی - قائم مقام فراهانی - کمال‌الملک و دکتر محمد معین). سری مشاهیر علم و ادب و هنر ایران سی‌امین سری تمبر چاپ شده در سال ۱۳۶۷ دویست و سی و پنجمین سری تمبر منتشره جمهوری اسلامی ایران است. تمبری که با تصویر دکتر محمد معین چاپ شده با ۴ قطعه دیگر همراه است که هر قطعه آن ۱۰ ریال و کل سری آن ۵۰ ریال در بایچه‌های پستی عرضه گردید.

در همان سالهای سیاه اشغالی هنگامی که روس‌ها امتیاز نفت شمال را با توسل به انواع دستاویزها علی‌الذوام مطالبه می‌کردند! و به بهانه آن موج تظاهرات خیابانی و اعتصاب کارگری به رهبری حزب طرفدار آن‌ها بالا می‌گرفت! غوغای جدایی آذربایجان بر می‌خاست و ارتش شوروی عملاً از پیشه‌وری‌ها حمایت می‌کرد کاریکاتور صفحه اول روزنامه مرد امروز پسر بچه‌ای را نشان می‌داد که در صدد بود با کبریتی که علامت داس و چکش داشت خانه ملت را آتش بزند و زنی با عنوان سمبولیک «مادر وطن» بر سر پسرک می‌کوفت که «چرا با این کبریت؟»

روزنامه مرد امروز برای چاپ این کاریکاتور و مقاله کوبنده پیوست آن بنا به شکایت مقامات شوروی مدت شش ماه در توقیف ماند و محمد مسعود از طرف روزنامه پروا لقب طرفدار ارتجاع گرفت و سرانجام در ۲۲ بهمن ماه سال ۲۶ درست چهارده ماه پس از آنکه فتنه نفاق افکنانه بدخواهان فرو نشست با گلوله‌ای که همه می‌دانیم با دست و اسلحه چه کسی شلیک شد به قتل رسید! آری قرن‌های متمادی است که دنیای ما عرصه شلتاق هوشمندان نااهل است و نسل بشر از سلطه جنون آمیز هوس‌ها و فزون‌طلبی‌های آنان رنج برده و می‌برد و همچنان اسیر استیلای نظم ناپه‌نچار جهانی است؛ هنوز سرتیتر بلا انقطاع روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها اخبار جنگ و کشتار دسته‌جمعی آدم‌ها و خرابی و انهدام وطن‌ها است؛ هنوز حرف حساب از دهانه توپ بیرون می‌آید و یاسای اسارت و بردگی به قوت جاری است و هنوز وقت آن نرسیده است تا به قول آندره موروآ نادره مردی بر بلندترین بام جهان بر آید و فریاد برآورد که حماقت موقوف - دیوانگی ممنوع - یا به تعبیر ماکسیم گورکی بزرگترین شیور عالم را به دست بیاورد و با تمامی قدرت در آن بدقت آن چنان ممتد و وحشت‌زاکه از هیبت صدای وحشی و ترسناک آن همه از اسارت بگریزند! و بالاخره اربابان بیمروت جهان دریابند که دنیای ما دیگر چیزی نیست و چاکری آن را بر نمی‌تابد!

۱- این چهار نفر عبارت بودند از یوسف‌خان جوته‌ای معاون نظمی - صالح‌خان فدائی وطن افسر نظامی - کاظم‌خان افسر پلیس و شریعت‌مدار طالش رئیس مجاهدین طالش که در میدان ناصریه مقر فعلی بیمارستان پورسینا رشت اعدام شدند و آرامگاهشان در ضلع جنوبی بیمارستان باقی است.

۲- معادل فارسی این عناوین: دادگاه نظامی و شعبه ویژه امنیتی است که با سپاس از جناب دکتر عنایت‌الله رضا گرفته‌ام.

۳- محمدعلی داداشی از تجار و معارف انزلی و سکندری «پسر اسکندر گاریچی» پدر سکندری‌های نویسنده و هنرمند در رشت از جمله کسانی هستند که به دست مهمانان ناخوانده روسی ریود و سر به نیست شدند.

گیلان، استان آخر

بحث آزاد

مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نا یافتگی گیلان

بحث «گیلان، استان آخر» که از شماره ۳۵ تاکنون در گیله‌وا پیگیری شده و می‌شود یکی از پرتعدادترین و پرخواننده‌ترین مطالب مندرج در آن است و به شهادت بسیاری از صاحب‌نظران یکی از حساس‌ترین مباحث مطروحه در گیله‌وا. این بحث مدخلی است بر پسرفت، ایستایی و عدم توسعه گیلان در سال‌های اخیر در مقایسه با سایر استان‌ها که طی چند از متخصصان و کارشناسان مطلع و دل‌آگاه در این باره قلم زده‌اند. طبیعی است که نظرات مخالف و موافقی هم بر تافته است. بازتاب این نظرات اکنون در محافل سیاسی، اداری و اجتماعی گیلان مطرح است. حتی چند بار از تریبون نماز جمعه و از زبان نماینده محترم ولایت فقیه در گیلان و امام جمعه محترم رشت هم به صورت دردی جانکاه فریاد کشیده شد.

حقیقت این است - گفته‌اند و می‌گویند و درست هم هست - گیلان استان زرخیز و ثروتمندی است. کوه و دریا و جنگل و مرتع، اراضی حاصلخیز، معادن، جمعیت کافی و نیروی کاروانی و متخصص و مستعد فراوان دارد... اما واقعیت این است که فقر و گرانی و بیکاری در استان بیداد می‌کند. فقدان صنعت، کشاورزی سنتی و غیر مکانیزه و مدیریت غیریومی و ناتوان، یک منظر زشت و ابلق و یک سیستم باری بهر جهت در کلیت جامعه گیلانی پدید آورده است.

پسروی، ایستایی و عدم توسعه در گیلان آنچنان مشهود است که بارزترین نمود آن به صورت رکود اقتصادی در همه جا به چشم می‌خورد. کافی است گوشه‌ای از بازار بایستی و اقتصاد مریض و محتضر این استان زرخیز و ثروتمند را ببینی. مردمی سرگردان، در حال تردد، مردد، تماشاجی، پرسشگر و بی‌بنیه خرید با مغازه‌های نیمه خالی یا بسته یا در شرف فروش و واگذاری و تا بخواهی دستفروش‌های جوان و بساط دستفروشی... این تعریف درست بازار نیست و این اقتصاد، اقتصاد یک استان زرخیز و آباد نیست.

اقتصاد گیلان تا چندی پیش به کاکل برنج می‌چرخید، یک اقتصاد کشاورزی بود اما اینک قیمت یک کیلو برنج با قیمت یک کیلو میوه پوسیده برابر است. یک کیلو برنج که عصاره جان رنجور شش ماه کار جان سوز برنجکار گیلانی است با یک پاکت سیگار خارجی و دود هوا برابر است. این اقتصاد به فقر عمومی پهلوی می‌زند که هزاران پی آمد ناگوار اجتماعی در بر دارد. تنها یک لعاب رنگ رخسار و یک هیئت فرهنگی بر چهره گیلانی زده شده و یک رنگ سبز خدادادی که بر سیمای گیلان پاشیده است و دیگر هیچ و این دو شد بزرگ توسعه در گیلان.

خوب است که بعد از اتفاقات جانانه امام جمعه محترم رشت در خطبه‌های نماز جمعه این شهر در طول ماههای گذشته، اخیراً شکوه‌های امام جمعه محترم لاهیجان و نماینده مردم گیلان در مجلس خبرگان نیز به گوش جان‌ها می‌رسد. مصاحبه اخیر ایشان در هفته نامه پیک خزر و انتقادات بها و واردشان دوروبر این معضل، بویژه از عملکرد سست نمایندگان مردم گیلان در مجلس جداً خواندنی است. [ننگرید به هفته نامه پیک خزر، سال دوم، شماره ۸۱ (۵ شهریور ۷۶)، صفحه ۵]

آیت الله قربانی نماینده مجلس خبرگان و امام جمعه لاهیجان:

محرومیت گیلان، زیر پرده سرسبزی طبیعت پنهان است!

رئیس جمهوری درس بگیرند. مردم دولت‌مردان را جا می‌گذارند و راه خودشان را می‌روند.

فرازی دیگر

از همین مصاحبه

در حالی که طرح راه آهن بندرعباس - سرخس چند ساله به اتمام می‌رسد، ساخت محور کمربندی سه کیلومتری لاهیجان ۱۳ سال طول کشیده است؟! مسئولین می‌گویند دو ماه دیگر به اتمام می‌رسد؛ البته ما دو سال است که می‌شنویم دو ماه دیگر!

وی در زمینه چهار بانده کردن راه رشت - قزوین گفت: چند صباحی سخن از ترمیم این جاده که فلکاه مسافران است به میان می‌آید. اما در عمل حرکت‌های مهمی دیده نشده است....

یک طرف و نداشتن افراد دلسوز که مشکلات منطقه را به گوش دولت برسانند، از طرف دیگر، باعث محروم ماندن گیلان شده است. نمایندگان ما در حوزه‌های خود تلاش می‌کنند چند رای به رای‌های خود اضافه کنند. ناآگاهی بسیاری از نمایندگان گیلان از نیازهای منطقه از یک طرف و پیگیری نکردن برای جذب بودجه از سوی دیگر و نداشتن تشکل قوی برای توجه دادن دولت به منطقه، عواملی هستند که باعث شدند تا استان گیلان در محرومیت بماند.

انتظار ما اینست که مسئولین استان پروژه‌های خود را به تهران ارائه دهند. نمایندگان به جای برداشتن دهن‌دار و بخشدار و فرمانداری که در انتخابات با آنان کار نکرده، بایند با انجام کارهای اصولی برای مردم، آنان را از بیکاری و فقر نجات دهند! بایند از انتخابات

بزرگ صنعتی در گیلان ایجاد شده تا بیکاران را جذب کنند؟ ۱۵۰ هزار بیکار گیلانی چه کار کنند؟ به تهران مهاجرت کنند؟ مگر جوانان ما چه گناهی کرده‌اند؟ که سربار جامعه و اولیاء خود باشند؟

وی در ادامه دلایل این محرومیت را برشمرد و گفت: دلیل اول اینکه آقایانی که در راس امور به شمال می‌آیند، وقتی جاده‌های سرسبز و دریا را می‌بینند خیال می‌کنند همه جای گیلان آباد است. نمی‌دانند در منطقه لاهیجان بسیاری از روستاها برق ندارند جاده و آب آشامیدنی ندارند. سرسبزی گیلان از

لاهیجان - نلاح شجایی - خبرنگار پیک خزر:

«چطور می‌شود در استانهای خراسان، یزد، اصفهان، هرمزگان و... پروژه‌های مهم صنعتی چندین میلیاردی به اجرا در می‌آید، اما در گیلان اجرای هیچ پروژه زیربنایی مهم را شاهد نبوده‌ایم؟»

آیت‌الله قربانی امام‌جمعه لاهیجان و نماینده مردم گیلان در مجلس خبرگان ضمن بیان مطلب فوق و ستایش از دولت به خاطر اجرای طرح‌ها و پروژه‌های بزرگ صنعتی در کشور، استان گیلان را بسیار محروم قلمداد کرد و اظهار داشت: در این سالها، چند مجموعه

در فاصله انتشار هر شماره گیله‌ها دهها نامه بدست ما می‌رسد که از وضعیت نابسامان گیلان و آینده گنگ و مبهم آن نکته‌ها دربر دارد. ما نه می‌توانیم همه آن‌ها را منعکس کنیم و نه می‌توانیم از خواست‌های برحقشان بگذریم. در این شماره حتی مجبور شدیم یکی از مطالب رسیده را که بسیار هم ضروری و حساس بود برداریم تا براساس حفظ و رعایت اصول دموکراسی در مطبوعات صفحه را در اختیار مطلب و ارگانی قرار دهیم که خود را بنحوی متولی امر توسعه در استان می‌دانند.

بدیهی است باب بحث آزاد در گیله‌ها نظر به اهمیتی که این مسئله در گیلان دارد همچنان مفتوح است و نظرات رسیده، اعم از موافق یا مخالف، در آن منعکس می‌شود، تا نهایتاً به رفع بحران و حل مشکل بیانجامد.

سهم استان گیلان از دوران سازندگی کشور

بسمه تعالی

مدیریت محترم مجله گیله‌ها

باسلام،

تاریخ: ۱۳۹۰/۰۶/۰۷

شماره: ۹۹۵۵۵۵۵۵

پوست: (برور)

بسمه تعالی



مدیریت محترم مجله گیله‌ها

باسلام،

به بدوست عین نامه روابط عمومی این سازمان و گزارش (سهم

استان گیلان از دوران سازندگی) جهت چاپ در آن جریده ايفاد

می‌گردد. / ک

محمد ابراهیمی هردورودی

رئیس سازمان برنامه و بودجه استان گیلان

عمر آذرگل

روابط عمومی سازمان برنامه و بودجه استان گیلان

شده در خصوص توسعه اقتصادی - اجتماعی منطقه قرار گیرند.

تلفنخانه: ۱۶ - ۶۳۰۱۳ فاکس: ۶۸۲۵۶ کدپستی: ۴۱۳۴۵

فراوان در زمینه‌های مختلف اقتصادی می‌باشد که از نعمت پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار حکومت مقدس جمهوری اسلامی بهره‌مند گردیده است، اما در کنار برخورداری این استان از مواهب الهی و طبیعی و دارا بودن قابلیت‌ها و امکانات و توانمندی‌های بسیار، اذعان می‌شود که این استان با تنگناها و محدودیت‌هایی نیز مواجه بوده است. تنوع منابع سبب گردیده است تا این استان در کلیه بخشهای کشاورزی، صنعت، معدن، خدمات، توریسم و... دارای فعالیتهای گوناگون با بازدهی اقتصادی چشمگیر باشد. اما وجود مسایل و مشکلات متعدد در میزان و نوع سرمایه‌گذاری‌ها و در اجرای

شمار می‌رود. موفقیت در اجرای برنامه اول توسعه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی کشور و نیز برخورداری از پیشرفتهای قابل توجه در دو سال اجرای موفق برنامه دوم توسعه را می‌توان به وضوح در تمامی بخش‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی مشاهده نمود. ولی باید به این موضوع نیز اشاره نمود که به خاطر اولویت و اهمیت فراوان امر بازسازی مناطق جنگ‌زده همه استان‌های کشور به میزان برابر از این تحولات بهره‌مند نگردیدند. استان گیلان یکی از مناطق آباد، زرخیز و حاصلخیز کشور است که دارای مزیت‌های نسبی

سازندگی تبلور و تلاش غیورانه خدمتگزاران نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و مردم قهرمان و شهیدپرور این مرز و بوم است که به حق میراث‌داران خون شهدای ایثارگر و فداکار انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و هشت سال دفاع مقدس از خاک پاک قرآن و تشیع می‌باشند. اجرای طرحها و پروژه‌های بزرگ عمرانی در سرتاسر کشور در سالهای پس از پیروزی انقلاب نشانه‌هایی از پیشرفت جامعه و تعالی به جای نهاده است که به نوبه خود پاسخ قاطعی به دسیسه‌های گوناگون نظام‌های استکباری جهان بر علیه این نظام مقدس و همت والای مردم و سازندگان این نظام به

برنامه‌ها و طرح‌ها و... موانعی در برابر پیشرفت و توسعه هر چه بیشتر فعالیتهای اقتصادی در آن به وجود آورده که این همه به خاطر اولویت‌بندیها و سرمایه‌گذاریها در مناطق مختلف کشور براساس مصالح سیاسی و اقتصادی کشور و نیز بازسازی مناطق آسیب دیده از جنگ تحمیلی و رفع فقر و محرومیت از مناطق محروم کشور می‌باشد.

با این همه استان گیلان نیز به عنوان بخشی از کشور جمهوری اسلامی ایران از ثمرات مثبت دوران سازندگی بهره گرفته و اجرای طرح‌ها و پروژه‌های بی‌شمار از جمله تأسیس و احداث مراکز بهداشتی، درمانی، مدارس، دانشگاه‌ها، پلها و راه‌های ارتباطی، شبکه‌های مخابراتی، انرژی، توسعه بخشهای تولیدی همچون کشاورزی، دامپروری، شیلات، صنایع، معادن و... توسعه زیربنایی مانند تأسیسات شهری و روستایی، مراکز پستی و مخابراتی، توسعه راه‌های اصلی و فرعی، برق‌رسانی و گازرسانی، ایجاد اشتغال و... را می‌توان در استان مشاهده نمود.

از این رهگذر، در زیر گوشه‌هایی از پیشرفت‌های حاصل شده در بخش‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی را در استان گیلان پیش روی مردم مسلمان، آگاه و فهیم این استان قرار می‌دهیم تا خود در مورد آن چه که در دوران سازندگی اقتصادی کشور نصیب این منطقه گردیده است را به قضاوت بنشینند.

اعتبارات عمرانی

میزان اعتبارات عمرانی هزینه شده در طول برنامه اول توسعه در استان گیلان معادل ۵۶۶ میلیارد ریال بود که ۳۲۱ میلیارد ریال از محل اعتبارات عمرانی ملی و ۲۴۴ میلیارد ریال از محل اعتبارات عمرانی استانی می‌باشد. در طول برنامه دوم توسعه جهت اجرای طرح‌های عمرانی و توسعه‌زا در استان گیلان معادل ۶۶۴۲ میلیارد ریال اعتبار پیش‌بینی شده که ۱۰۳۴ میلیارد ریال از محل اعتبارات ملی، ۶۵۶ میلیارد ریال از محل اعتبارات استانی و ۴۹۵۲ میلیارد ریال از محل تسهیلات و اعتبارات بانکی و سایر منابع تأمین اعتبار می‌باشد.

تاکنون که دو سال از اجرای برنامه دوم توسعه می‌گذرد معادل ۷۵۴ میلیارد ریال اعتبار عمرانی ملی و استانی جهت اجرای طرح‌های عمرانی در استان گیلان هزینه شده است که ۱۱۱/۵ درصد میزان پیش‌بینی شده برای سالهای ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ می‌باشد، این ارقام نشانگر آن است که نظام اداری و اجرایی استان گیلان موفق شده است بیش از میزان اعتبارات پیش‌بینی شده جهت اجرای طرح‌های عمرانی جذب نماید. در طول دو سال اجرای برنامه دوم توسعه رقمی معادل ۲۱۷۲ میلیارد ریال نیز از اعتبارات و

تسهیلات بانکی در استان گیلان سرمایه‌گذاری شده است.

با توجه به سرمایه‌گذاری‌های فوق میزان بیکاری در سطح استان گیلان از ۱۵/۵ درصد در سال ۱۳۶۵ و ۱۷/۵ درصد در سال ۱۳۷۰ به ۱۳/۴ درصد در سال ۱۳۷۵ کاهش یافته است، این بدان معناست که سیاست‌های سرمایه‌گذاری و توسعه‌ای در استان گیلان تاکنون با هدف ایجاد اشتغال، رفع معضل بیکاری استان اتخاذ گردیده است.

الف - امور تولیدی

۱ - بخش آب

استان گیلان از نظر میزان اراضی آبی دارای شبکه مدرن آبیاری اولین استان کشور است. در طول برنامه اول حدود ۳۴ کیلومتر کانال اصلی آبیاری و ۳۲ کیلومتر کانال فرعی در استان گیلان احداث شده است و ۱۱۰/۲ کیلومتر عملیات زهکشی انجام شده است. در همین دوره حدود ۵/۱۱ میلیارد مترمکعب آب شرب نیز تأمین گردیده است. طول خطوط اصلی انتقال آن شرب معادل ۵۵ کیلومتر بوده است و در برنامه اول استان گیلان از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی در بخش منابع آب چهارمین استان و از نظر میزان اعتبارات عمرانی در تأمین آب هفتمین استان، در ایجاد شبکه آبیاری و زهکشی چهارمین استان و در آب رسانی به شهرها پنجمین استان کشور بوده است.

۲ - بخش کشاورزی

در طول برنامه اول، حدود ۵۰۰ هکتار بر سطح زیرکشت برنج افزوده شده و تولید آن رشدی معادل ۲۰/۶ درصد داشته و عملکرد آن در هر هکتار به ۳/۷ تن رسیده است، تولید برگ سبز چای رشدی معادل ۲۴/۲ درصد داشته و عملکرد آن در هر هکتار به ۲۰/۴ تن رسیده است. صید انواع ماهیان استخوانی رشدی معادل ۹۹/۱ درصد و صید ماهی کیلکا رشدی برابر ۱۵۴۲ درصد داشته است. تولید انواع فراورده‌های دامی نیز در استان با رشد مواجه بوده است. چنان‌که گوشت سفید ۵/۳ درصد، گوشت قرمز ۲۲/۶ درصد و شیر ۳۳/۵ درصد افزایش نشان می‌دهد. میزان رشد پیل تولید شده در استان معادل ۶۷ درصد می‌باشد. از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی در بخش کشاورزی استان گیلان در برنامه اول هفتمین استان و از نظر تأمین اعتبارات عمرانی در زراعت، دومین استان، در شیلات و آبزیان، سومین استان و در کشت و صنعت، چهارمین استان کشور بوده است.

۳ - صنعت و معدن

استان گیلان به موازات قابلیتهای کشاورزی یکی از قطب‌های صنعتی کشور نیز محسوب می‌شود.

تعداد کارگاه‌های بزرگ صنعتی در برنامه اول در این استان ۱۵ درصد رشد نشان می‌دهد و از لحاظ تعداد کارگاه‌های صنعتی با ۵۰ کارکن و بیشتر استان گیلان رتبه چهارم و از نظر تعداد شاغلان آنها، رتبه پنجم کشور را دارا بوده است. در این دوره میزان ارزش افزوده و ارزش تولیدات صنعتی در استان، رتبه هفتم را در سطح کشور داشته است. همچنین از لحاظ سرمایه‌گذاریهای جدید صنعتی این استان هشتمین استان کشور بود. رشد میزان استخراج مواد معدنی استان طی برنامه اول حدود ۱۵۱/۱ درصد بوده است. از نظر ارزش تولیدات معدنی، در این دوره این استان ششمین استان و از لحاظ ارزش افزوده چهارمین استان کشور بود. این استان از لحاظ تعداد معادن فعال رتبه پنجم را در میان دیگر استانها داشته است و بهره‌دهی تولید در معادن آن، رتبه اول را در سطح کشور حایز بوده است. از نظر سرمایه‌گذاری در معادن فعال، استان گیلان رتبه نهم را در کشور دارا بود. عمده‌ترین معادن با عملکرد ملی استان گیلان، معادن ذغال سنگ است که از نظر ذخایر معدنی پنجمین استان کشور محسوب می‌شود. از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی در بخش معدن استان گیلان در برنامه اول نهمین استان و از نظر تأمین اعتبارات عمرانی در تجهیز و راه‌اندازی معادن هفتمین استان کشور بوده است.

ب - امور زیربنایی

۱ - راه و ترابری

طی برنامه اول توسعه، طول راه‌های اصلی و فرعی استان گیلان معادل ۲/۳ درصد رشد داشته است. از نظر میزان راه‌های اصلی و فرعی این استان در این دوره یازدهمین استان کشور بوده است. در برنامه اول حدود ۴۶۴۴ کیلومتر راه روستایی در استان احداث شده و از این لحاظ استان گیلان سومین استان کشور محسوب می‌شود. از نظر میزان تراکم راه نسبت به مساحت، گیلان از لحاظ تراکم راه‌های اصلی دومین استان و از نظر تراکم راه‌های فرعی و روستایی اولین استان و از لحاظ تراکم کل راه‌ها نیز اولین استان در سطح کشور به حساب می‌آید.

در برنامه اول، فعالیت‌های بندری استان نیز افزایش داشته است. چنان‌که میزان کالاهای تخلیه شده در بندرانزلی معادل ۲۱۳ درصد و میزان کالاهای بارگیری شده ۸۷ درصد رشد داشته است. طول باند فرودگاه رشت نیز در همین برنامه معادل ۶۵۰ متر افزایش داشته است.

استان گیلان در برنامه اول توسعه، از لحاظ تأمین اعتبارات عمرانی در حمل و نقل جاده‌ای هفتمین استان، در راه‌داری هفتمین استان، در احداث و بهسازی بنادر هفتمین استان و در احداث راه‌های

روستایی نهمین استان کشور بوده است.

۲- انرژی

طی برنامه اول، استان گیلان از نظر تولید برق، ششمین استان کشور بوده و تکمیل نیروگاه عظیم سیکل ترکیبی رشت در طول برنامه ادامه داشته است. در این دوره ۱۳۱ روستا از نعمت برق برخوردار گردیده و رشد روستاهای برق‌دار استان معادل ۹/۲ درصد بوده است. در برنامه اول توسعه، از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش برق، استان گیلان دومین استان و از نظر تأمین اعتبارات عمرانی در تأمین برق روستایی اولین استان کشور بوده است.

در حال حاضر بیش از ۱۷۳۹ کیلومتر خط اصلی انتقال گاز طبیعی در استان وجود دارد و ۲۲ شهر در این استان دارای لوله کشی گاز هستند. خانوارهای تحت پوشش ۱۸/۹ درصد خانوارهای استان را تشکیل می‌دهند.

۳- پست و مخابرات

در استان گیلان ۱۹۰ هزار دستگاه تلفن منصوبه، ۱۷۲ هزار دستگاه تلفن دایر، ۱۳۸ مرکز تلفن خودکار و ۱۰۵ دفتر مخابراتی روستایی وجود دارد. ضریب نفوذ تلفن در استان ۳/۷ می‌باشد. در برنامه اول توسعه، این استان از لحاظ تعداد واحدها و نمایندگی‌های شهری و روستایی پست، سومین استان و از لحاظ تعداد صندوق‌های پستی شهری و روستایی هفتمین استان کشور بوده است. در این دوره از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش پست و مخابرات، استان گیلان هفتمین استان و از نظر تأمین اعتبارات عمرانی برای فعالیت‌های پستی ششمین استان کشور بوده است.

۴- عمران شهری و مسکن

در برنامه اول استان گیلان از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش عمران شهری سومین استان و از نظر تأمین اعتبارات عمرانی در توسعه شهری دهمین استان، در ایجاد توسعه تأسیسات آب آشامیدنی سومین استان، در ایجاد و توسعه تأسیسات فاضلاب هفتمین استان، در ایجاد تأسیسات حفاظتی شهرها هفتمین استان، در بهبود عبور و مرور شهرها دومین استان و در ایجاد تأسیسات و تسهیلات شهری دهمین استان و در بهبود محیط شهری و ایجاد فضای سبز یازدهمین استان کشور بوده است. از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش مسکن استان گیلان دهمین استان کشور بوده است.

۵- عمران روستایی

در استان گیلان اینک ۱۰۹۲ روستا دارای آب لوله کشی ۱۶۲۶ روستای دارای برق، ۵۴۷۷ کیلومتر راه روستایی، ۸۶ روستای دارای طرح هادی توسعه و ۳۵ روستای بهسازی شده وجود دارد.

ج- امور اجتماعی

۱- آموزش و پرورش

استان گیلان از نظر میزان باسوادی در جمعیت ۶ ساله و بالاتر ششمین استان در کشور محسوب می‌شود. این رتبه‌بندی برای شهرهای استان سوم و برای روستاها هفتم است. از لحاظ تراکم دانش آموزان در کلاس، استان گیلان در دوره ابتدایی در شهرها ششمین استان و در روستاها پنجمین استان محسوب می‌شود. در دوره راهنمایی تحصیلی در شهرها هفتمین استان و در روستاها ششمین استان کشور می‌باشد.

در طول برنامه اول توسعه، رشد تعداد آموزشگاههای استان معادل ۱۰ درصد و رشد تعداد کلاسها حدود ۱۷/۲ درصد بوده است. نسبت دانش آموز به معلم در حال حاضر ۲۶/۵ نفر است که به معنای وجود یک معلم به ازای هر ۲۶ نفر دانش آموز در سطح استان می‌باشد. پوشش ظاهری تحصیلی در استان گیلان در پایان برنامه اول توسعه در مقاطع ابتدایی، راهنمایی و متوسطه و فنی و حرفه‌ای به ترتیب ۱۰۲/۸، ۱۰۴/۹ و ۵۲/۶ درصد می‌باشد، و به ترتیب در رتبه‌های دومین، دومین و هفتمین استان در کشور قرار دارد.

در برنامه اول از نظر تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش آموزش و پرورش، استان گیلان سیزدهمین استان در سطح کشور بوده است. در راستای جهاد در راه ریشه کنی بی‌سوادی، در طول برنامه اول تعداد روستاهای تحت پوشش نهضت سوادآموزی به ۱۶۸۵ آبادی رسید که رشدی معادل ۶/۹ درصد داشت.

۲- آموزش عالی

از لحاظ تعداد دانشجویان مراکز آموزش عالی دولتی و غیردولتی، استان گیلان دهمین استان کشور محسوب می‌گردد. و از نظر کادر آموزشی و اعضای هیات علمی نهمین استان کشور است. نسبت دانشجویان به استاد در دانشگاههای دولتی استان معادل ۲۵ نفر است که رتبه دوازدهم را در کشور دارا می‌باشد. در استان گیلان در مقابل هر صد هزار نفر جمعیت معادل ۱۲۰۰ نفر دانشجوی وجود دارد. در برنامه اول استان گیلان از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش آموزش عالی، نهمین استان کشور محسوب می‌گردد.

۳- بهداشت و درمان

استان گیلان از لحاظ تخت بیمارستانی به هر هزار نفر جمعیت، دهمین استان، نسبت پرستار و بهیار به ازای هر ۲۵ تخت بیمارستانی اولین استان، تعداد مراکز بهداشتی درمانی، ششمین استان، تعداد مراکز بهداشتی درمانی شهری و روستایی هفتمین استان و از نظر خانه بهداشت سومین استان کشور به حساب

می‌آید. این استان از نظر نسبت جمعیت به مراکز بهداشتی درمانی شهری سومین استان، نسبت جمعیت به خانه بهداشت هفتمین استان، برخورداری هر هزار نفر جمعیت از مراکز بهداشتی درمانی شهری پنجمین استان و برخورداری هر هزار نفر از خانه بهداشت هفتمین استان کشور می‌باشد.

طی برنامه اول توسعه تاکنون ۳۰۷ خانه بهداشت، ۴۵ مرکز بهداشتی درمانی شهری، ۳۵ مرکز بهداشت روستایی و ۶۴۰ تخت بیمارستانی در استان گیلان ایجاد شده است، تعداد پزشکان عمومی، متخصص، دندانپزشکان، داروسازان و پرستار و ماما در این دوره به ترتیب ۳۱۳ نفر، ۱۰۴ نفر، ۹۱ نفر، ۳۶ نفر و ۴۴۹ نفر افزایش داشت.

میزان رشد تأسیسات پزشکی در استان، در طول برنامه اول برای داروخانه‌ها ۲۱۲ درصد، آزمایشگاه ۸ درصد و فیزیوتراپی‌ها ۱۷۱ درصد بوده است. هم‌اینک ۸۶ درصد کودکان زیر ۶ سال استان تحت پوشش مراقبتهای پزشکی قرار دارند، ۹۱ درصد جمعیت تحت پوشش مراقبتهای اولیه بهداشتی هستند و ۹۹/۸ درصد تحت پوشش واکسیناسیونهای مختلف می‌باشند.

در برنامه اول، استان گیلان از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش بهداشت و درمان نهمین استان، و از نظر تأمین اعتبارات عمرانی در خدمات بهداشتی ششمین استان، در خدمات بهداشتی درمانی ششمین استان، و در بهداشت محیط پنجمین استان محسوب می‌شود.

۴- بهداشتی و تأمین اجتماعی

اینک ۱۱۹ مرکز اولیه ارایه خدمات بهداشتی در استان گیلان وجود دارد و ۲۸۰۷۵ نفر تحت پوشش خدمات حمایتی بهداشتی قرار دارند. افراد استفاده‌کننده از خدمات توانبخشی ۱۷۰۱۲ نفر می‌باشد. تعداد خانوارهای بی‌سرپرست تحت پوشش سازمان بهداشتی ۱۹۷۴ خانوار است. تعداد بیمه‌شدگان اصلی و تبعی استان ۹۲۹۸۸۶ نفر می‌باشد. در حال حاضر ۲۱۱۰۱ نفر در این استان از بیمه بیکاری استفاده می‌نمایند.

در برنامه اول، استان گیلان از لحاظ تخصیص اعتبارات عمرانی به بخش بهداشتی و تأمین اجتماعی هفتمین استان و از نظر تأمین اعتبارات عمرانی در خدمات رفاهی اولین استان، در توانبخشی پنجمین استان و در امداد به آسیب‌دیدگان سومین استان کشور بوده است.

طرحها و پروژه‌های آینده در استان گیلان

رئوس سیاستهای توسعه آینده استان در برنامه دوم توسعه بدین شرح می‌باشد:
- در بخش منابع آب، احداث سد های استور، پلرود و

دو نامه از خوانندگان

... ظاهراً در شروع تغییر شرایط جدید دولت، مسئولان استان هم به سمت گفته‌هایی که شما در چند ماهه اخیر روی آنها تأکید داشتید لب به سخن گشوده‌اند لیکن بعید به نظر می‌رسد خود آنها بخواهند برخوردی اصولی و مسئولانه انجام دهند و شاید این فقط یک دست پیش گرفتن و مانور مقطعی روی مسائلی باشد که اینک بسیاری از مردم منطقه به آن آگاهی یافته‌اند...

شاید امروز زمان آن رسیده باشد که با فراخوان از کسانی که اطلاعات دقیقی در مورد وضعیت آماری استان دارند خواسته شود که اطلاعات خود را در اختیار شما بگذارند تا مقایسه‌ای شود با استانهای دیگر. آمارهای مالیات و مقدار برگشتی آن به تهران، تعداد دقیق مدیران و معاونان غیربومی در ادارات و ارگانها، میزان دقیق سرمایه‌گذاری دولت و... مسائلی از این دست که خود تخصص لازم را در مورد آن دارید.

شاید با فضای بازی که پیش رو داریم فراخواندن افراد صاحب‌نظر جهت پیوستن به این حرکت و بررسی در قالب جلسات یا سمینارهایی در تلویزیون استان و یا در دانشگاههای گیلان تا حدی مقامات مسئول استان را از بی‌تفاوتی و سرهم بندی کردن مسائل باز دارد...

با تشکر سپاوش

جانا سخن از زبان ما می‌گوئی

... تا امروز چند نفر از نویسندگان و دل‌سوختگان مقالات متعددی در این زمینه به رشته تحریر در آورده‌اند و عللی را بیان کرده‌اند، ولی بدون پرده‌پوشی و با صراحت تمام باید قبول کرد سخن از اینکه گیلان چه بوده است، سابقه تاریخی و یا اجتماعی، استبداد و یا ذکر مبارزات با آن، و نوشتن خاطرات شخصی و گفته‌های گذرا درد گیلان نیست، بنظر اینجانب آشنائی با آنچه بر این سرزمین و مردم آن گذشته است بسیار لازم است و جای تشکر دارد ولی درد اساسی در بی‌تفاوتی مردم گیلان است که هم‌دل و هم‌زبان نیستند و چیزی هم نمی‌خواهند و در مورد این همه بی‌لطفی‌ها سخنی بر زبان نمی‌آورند و حتی شاید متوجه نباشند که درآمدی که از گیلان بدست می‌آید در دیگر استانها مصرف می‌شود و از بودجه عمومی مملکتی نیز چندان نصیبی ندارند، این بی‌تفاوتی و تفرق به جایی رسیده است که در این چند ساله گیلانی‌های تهران نیز نتوانسته‌اند بهم نزدیک شوند و انجمن گیلانیان مقیم تهران را تشکیل دهند، این عقب‌ماندگی هیچ علتی جز عدم تفاهم و قبول یکدیگر ندارد و این امر را بگردن دیگران انداختن و دنبال تقصیرات گشتن دور از عدالت و انصاف است. «سخن کوتاه» «از ماست که بر ماست»

هوشنگ مجلسی

یازدهم مرداد ۱۳۷۶ - تهران

پروژه‌های عمرانی و توسعه‌زا، مشکلات و تنگنهایی نیز به چشم می‌خورد که به طور طبیعی در هر نظام اقتصادی - اجتماعی، می‌توان آنها را توجیه نمود.

عمده‌ترین محدودیتهایی که در هشت سال دوره سازندگی، استان چه از نظر تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و چه از نظر اجرا با آن مواجه بوده در دو عامل اصلی تبلور می‌یابد.

۱ - اولویت بازسازی و احیای توسعه در مناطق جنگزده کشور که طی هشت سال جنگ تحمیلی و دفاع مقدس زیر ضربات دشمن از دایره توسعه مملکت خارج شده بودند و اینک می‌بایست دوباره آنها را به حلقه حیات توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور بازگرداند، این خود حجم عظیمی از اعتبارات عمرانی را به خود جذب نموده است.

۲ - اولویت در توسعه مناطق محروم کشور که میراث رژیم گذشته بوده است و براساس اصول و معیارهای نظام مقدس جمهوری اسلامی می‌باید همپای دیگر مناطق کشور وارد دایره توسعه اقتصادی - اجتماعی می‌شدند و در این راستا نیز میزان زیادی از اعتبارات عمرانی صرف ایجاد عمران و توسعه در آن مناطق شده است و در راس آنها باید از جامعه روستایی کشور نام برد.

با توجه به اولویتهایی که در فوق به آنها اشاره شده است باید گفت که استان گیلان در حد توانایی‌های مالی و اعتباری کشور تا آنجا که امکان داشته است در اعتبارات عمرانی و اجرای طرحها و پروژه‌های توسعه‌آفرین در سطح کشور سهم بوده و از آنها برخوردار گردیده است.

در انتها، این سازمان به عنوان دبیر کمیته برنامه‌ریزی استان و طراح سیاستهای توسعه‌ای و هدایت‌کننده فرآیند توسعه در استان اعلام می‌دارد که طراحی و تدوین برنامه‌های عمرانی و توسعه‌ای آینده استان برای رسیدن به آنچه که در آن محقق است و برای احراز مقام مناسب در سطح کشور نیاز به همکاری، همگامی، همفکری و مشارکت گسترده تمام گروههای اجتماعی و به ویژه روشنفکران، دانشمندان و متخصصان استان دارد که باید در این امر مهم سهم و شریک باشند. این سازمان آمادگی آن را دارد که در کنار نظرات انتقادی و سازنده کلیه صاحب‌نظران از طرحها، اندیشه‌ها و پیشنهادات آنها که ارسال می‌گردد استقبال نماید و از ارشاد و راهنمایی آنها در طراحی و تدوین برنامه‌های توسعه‌ای و عمرانی آینده منطقه بهره‌مند گردد، این خود سبب می‌گردد تا اصل مشارکت عمومی در طراحی برنامه‌های توسعه به نحو احسن اعمال گردد.

من... التوفیق



شفارود به منظور تأمین آب به میزان ۲/۳ مترمکعب برای ۷۴ هزار هکتار اراضی شالی‌زار، باغات زیتون و چای.

- در بخش جنگل و مرتع = ساماندهی دام از ۸۲ هزار هکتار جنگلهای استان.

- در بخش کشاورزی = رشد سالانه معادل ۵/۳ درصد در تولیدات زراعی و باغی.

- در بخش دامپروری = رشد سالانه معادل ۶/۵ درصد در تولیدات دامی.

- در بخش شیلات = رشد سالانه معادل ۲۰/۹ درصد در تولیدات شیلاتی و احداث بنادر ماهی‌گیری در تالش، بندرکیاشهر و رودسر.

- در بخش صنعت = تکمیل و احداث ۱۱۴۳ واحد نیمه تمام و جدید صنعتی جهت ارتقای ظرفیت تولیدی و ایجاد اشتغال در استان و تکمیل و احداث ۷ شهرک صنعتی جهت استقرار صنایع در استان.

- در بخش معدن = رشد سالانه معادل ۷/۶ درصد در بهره‌برداری از ظرفیتهای موجود معدنی.

- در بخش بازرگانی = ایجاد منطقه ویژه اقتصادی در بندرانزلی و بازار مرزی در آستارا.

- در بخش ایرانگردی = ارتقای ظرفیتهای تأسیسات پذیرایی و تشویق و حمایت از بخش خصوصی جهت سرمایه‌گذاری.

- در بخش راه و ترابری = توسعه بندرانزلی، افزایش ناوگان دریایی بازرگانی، احداث بندر چند منظوره آستارا، مطالعه و احداث بزرگراه رشت - قزوین، مطالعه راه آهن آستارا - بندرانزلی - رشت - قزوین، چهارباند کردن جاده‌های رشت - رامسر، رشت - بندرانزلی و رشت - فومن و صومعه‌سرا و تکمیل جاده سراوان - فومن - میانه.

- در بخشهای آموزش، بهداشت، فرهنگ، ورزش، مسکن، نفت و گاز و پست و مخابرات، گسترش فعالیتهای خدمات‌رسانی در سطح استان با تأکید بر نقاط و نواحی محروم منطقه.

نتیجه‌گیری:

استان گیلان نیز همچون دیگر مناطق کشور طی هشت سال تلاش و سازندگی و اجرای برنامه اول و نسیمی از برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی از ثمرات آنها بهره‌مند گردیده و سرمایه‌گذاریهای چشمگیری در سطح کلیه بخشهای اقتصادی - اجتماعی استان انجام گرفته است.

این امر، چندان هم دور از انتظار نبوده است، زیرا گیلان منطقه‌ای است که دارای ظرفیتهای و قابلیتهای فراوان طبیعی و تخصصی می‌باشد و در غالب بخشهای اقتصادی از مزایای نسبی فراوانی برخوردار است. اما این واقعیت نیز انکار نمی‌شود که در راستای سرمایه‌گذاریها و اجرای طرحها و

گفتاری چند درباره

موسیقی مازندرانی

اصطلاحات به کار گرفته شده در قطعات موسیقی مازندرانی

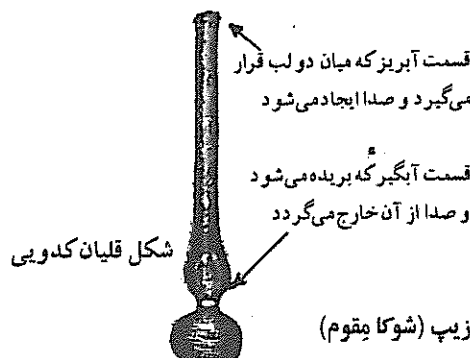
نوع شخم زدن یک بار به صورت طولی و یک بار به صورت عرضی انجام می‌شد. معمولاً گوشه و کناره‌های زمین به علت دور زدن اسب یا گاو شخم نکرده باقی می‌ماند؛ دهقان در پایان کار به شخم زدن و آرایش کناره‌های زمین می‌پرداخت، که به این کار «سرورز» می‌گفتند. از این نام برای پایان‌بندی آوازهای مازندرانی استفاده شده است.

ابزار آهنگین در پیوند با زندگی اجتماعی مردم منطقه

کَهِیر (مَوِّمِقوم^۱)

صدایی است که شکارچیان در موقع شکار گوزن ایجاد می‌نمودند. وسیلهٔ ایجاد این صدا قلیان کدویی بود و صدایی که از آن بیرون می‌آمد صدایی بود «بم» که به آن «لیر»^۲ می‌گفتند.

طرز ساختن آن به این شکل است: قسمت پایین قلیان را - که پهن و آگیر آن است - و قسمت بالای آن را - که باریک و آبریز آن است - بریده، قسمت بالای بریده شده را میان دو لب قرار می‌دهند و در آن با فشار نفس می‌دمند؛ با دمیدن کدوی قلیانی صدایی مانند صدای گوزن از آن بیرون می‌آید که به «لیر» معروف است. با ایجاد این صدا، حیوان به شکارچیان نزدیک می‌شود و گرفتار می‌گردد.



نوعی ایجاد صدا است که جهت شکار شوکا به کار گرفته می‌شود؛ برای ساختن این وسیلهٔ صدا ده،

سِلَنگ

سِلَنگ یا سه لَحن، نوعی ایجاد صدا است که به صورت دسته‌جمعی سر داده می‌شود. این صدا که نوعی هیلهٔ شادی‌بخش است، هنگام کارهای دسته‌جمعی (درو، وجین، ماهیگیری) جهت ایجاد هماهنگی و رفع خستگی و در جشنها و اعیاد برای ایجاد شور و شغف به کار گرفته می‌شود. این اصطلاح در مناطق مختلف مازندوان نامهای متفاوتی دارد؛ در بهشهر و حومهٔ آن به سیرانگ و سِلَنگ و در میانهٔ مازندرانی به «کَلَه وَنگ»^۱ معروف است. معدودی از راویان، این نوا را از سه حالت آواز بلبل می‌دانند.

سَرِتَنَد^۲ (سَرَوَنگ، سَر بانگ)

در آوازهای مازندرانی، «تَنَد به بَند خوانی» بسیار مرسوم بوده است؛ برای اینکه خواننده‌ای بتواند قطعه‌ای مشخص را در لحن خاصی بخواند، آغاز آن قطعهٔ آوازی را با حالتی شروع می‌کند که به آن سَرِتَنَد می‌گویند. مانند «امیر گیتَه^۳ که»، «آی لیلی جان»، «آی دوست، امان امان».

این اصطلاح در بعضی از مناطق مازندرانی به شواش آوازه دارد.

سَرورز^۴

در پایان آوازهای مازندرانی جملات کوتاهی همچون «عاشق لیلی، من هَمَدَم ته»؛ «ته پِلارِم^۵»، «هَمَدَم پِنالِم» و یا «علی علی جان»، «مولا علی جان»، به کار گرفته می‌شود که به «سَرورز» معروف است؛ این اصطلاح از نوع کار دهقان بر روی زمین کشاورزی، برداشت شده است. در گذشته، دهقان مازندرانی با «اِزال^۶» زمین را شخم می‌زد.

سخن آغازین

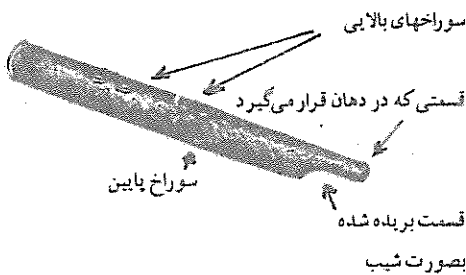
هر ملّتی یا قومی بنابر شرایط اقلیمی، اجتماعی و اقتصادی دارای فرهنگ خاصی است. بیان نوع فرهنگ در ابعاد مختلف هنری می‌تواند نمود پیدا کند، که یکی از آنها هنر موسیقی است؛ چرا که موسیقی زبان گویای انسان است. به بیان دیگر موسیقی گونه‌ای از بیان هنری است که هر ملّتی می‌تواند بجاگاه فرهنگی خود را از طریق آن مشخص نماید.

برای شناخت هر چه بیشتر این هنر، باید به بررسی و شناخت جزئیات آن دست یافت و اینکار تنها از طریق شناسایی نوع فرهنگ هر منطقه ممکن خواهد بود.

این مطلب مُهم را نیز باید مدنظر داشته باشیم که هر قومی برای اینکه بتواند از محیط زندگی خود به نحو احسن بهره‌مند گردد، باید پدیده‌های طبیعت خود را در اختیار بگیرد و بر آن مسلط گردد؛ اینکار ممکن نخواهد بود مگر با به کارگیری قوای فکری و جسمی، که بخشی از این قوا در موسیقی نهفته است. به جرأت می‌توان ادعا نمود که هنرمندان مازندرانی در به کارگیری این نیرو، جهت احیاء و تکامل موسیقی تا حدود بسیار زیادی موفق بوده‌اند. این موفقیت را می‌توان در قطعات و نواهایی که هر کدام از آنها بیانگر نوع شرایط طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اعتقادی مردم منطقه است مشاهده نمود.

هنرمندان مازندرانی با شناخت و کشف پدیده‌های طبیعت مازندرانی آموختند که چگونه علم موسیقی خود را با نواها و صوت دلنشین آنها هماهنگ سازند. آنها در این زمینه به ایجاد و ساخت نواها، سازها، اصطلاحات و باورها و سنتهایی پرداختند که توانست شکل موسیقی فلکلوریک را ترسیم نماید.

«جوگی‌ها» بودند، این ساز نوعی اسباب‌بازی نیز بشمار می‌آمد.



شکل چوتک (سیکاتک)

برخی از باورهای مردم منطقه

تلا ونگ^{۱۶}

تلا ونگ (بانگ خروس) در باور مردم منطقه اهمیتی ویژه داشته است. مردم، زمان خواب و بیداری خود - بویژه بیداری بامداد - را با آن تنظیم می‌کردند. آنها صدای این پرنده را در هنگام صبح به قدری خوش یُمین می‌دانستند که معتقد بودند مسافر یا گمشده آنها به زودی پیدا خواهد شد. باورهایی به صورت شعر در این مورد وجود دارد که می‌گوید:
خبر خور مه سفری دره اینه از سفر
(خبر خیر و خوبی است که مسافر از سفر می‌آید)

تیکا نواجش^{۱۷}

تیکا نواجش از آوازهایی است که برای شکار توکا به کار می‌رود و شعر آن چنین است:
سیو تیکا، دُگ بَزَن، تِکلوم بَزَن، تِه جفته لینگ، هَر
دَلِله، بوره تله، آجیک مَسته، تِه وِهسته،
(توکای سیاه، جهش کن، دانه‌ها را نوک بزن، تاهر دو پایت، که به مانند دونی نازک است، به داخل دام برو، گرمای مست، برای توست)

آسمون پلا (ماه بهیته)

«بلای آسمانی (ماه گرفتگی)»

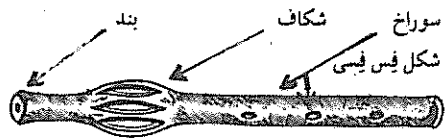
هنگام آفتاب گرفتگی یا ماه گرفتگی، مردم ظُروف مسی را با چوب یا دست به صدا در می‌آوردند و معتقد بودند که ارتعاش صداهای ایجاد شده به آسمان خواهد رسید و دعوی این دو پدیده آسمانی را به صلح مُبدَل خواهد نمود؛ آنها بر این باور بودند که دعوی این دو پدیده قحطسالی را به همراه خواهد داشت.

را با دو انگشت شصت و سبابه فشار می‌دهند، به گونه‌ای که یک سانتی‌متر بعد از بند، چهار شکاف ایجاد می‌شود؛ سپس با همان دو انگشت، دو سر آنرا فشار می‌دهند تا قسمتهای ترک خورده گمی باز شود و فشار هوا از داخل قسمتهای ترک خورده وارد قسمت دهانه آن گردد.

طریقه به صدا در آوردن آن اینگونه است: از قسمت بند تا جایی را که شکاف ایجاد شده، در دهان می‌گذارند و در آن می‌دمند. صدای زیر و یا بمی که از آن بیرون می‌آید به کلفتی و نازکی آن بستگی دارد؛ بلندی و کوتاهی ساقه نیز در سیستم صدادهی تأثیر دارد. برای نواختن آن، یک دست را به حالت استوانه و دست دیگر را به حالت خمیده به قسمت آن دست می‌چسبانند و انگشتان دست خمیده را به عنوان پنجه به کار می‌برند. برای دلنشین‌تر نمودن صدای این ساز چند سوراخ در قسمت بالای آن ایجاد می‌کنند. ناگفته نماند وسیله سیستم صدادهی در شرنای مازندرانی، همین فِس فِسی (وز وزی) است. همچنین باورهایی به صورت شعر در مورد این ساز وجود دارد که به فِس فِسی نواجش^{۱۸} معروف است.

فِس فِسی، آله آکِسی^{۱۹}، صدایِرو
(وز وزی، ای نی باریک، به صدا در آی)

تِه لَله جار، گو دَکته، دَست بزومه دَرها کَته
(در نی زار تو، گاو هجوم برد، من بیرونش راندم)
آگه صدا یهی، تَره یا چاه اینگیمه، یا چلو
(اگر به صدایابی، ترا در چاله یاچاه خواهم انداخت)



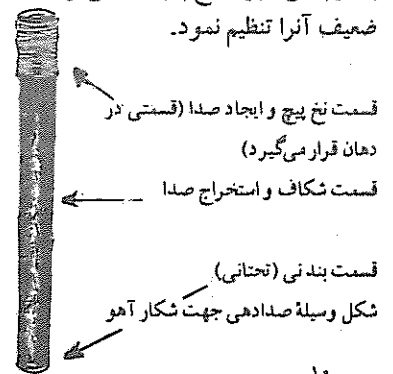
چو^{۱۳} تک^{۱۴} (سیکا^{۱۵} تک)

نوعی ساز است به مانند نی لیک، که از چوب شمشاد ساخته می‌شود. طرز ساختن آن به قرار زیر است:

چوب استوانه‌ای شکل را به اندازه ۲۰ یا ۳۰ سانتی‌متر می‌بُرند و داخل آن را سوراخ می‌کنند. یک طرف این چوب را به صورت شیب می‌بُرند و چوب ۲ سانتی‌متر را در داخل قسمت شیب قرار می‌دهند. در قسمت بالای ساز پنج سوراخ و در قسمت پایین آن یک سوراخ ایجاد می‌کنند. با فشار نفس بر قسمت شیب‌دار آن می‌دمند که بدینگونه صدایی از آن بر می‌خیزد. با این ساز می‌توان قطعاتی دلنشین نواخت. بعدها عوامل فروش این ساز

از نی نازکی استفاده می‌شود. طرز ساختن آن به قرار زیر است:

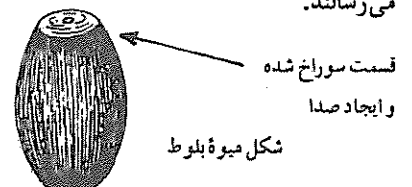
یک بند از نی باریک را به اندازه ۱۰ یا ۱۵ سانتی‌متر انتخاب کرده، آن را از میانه می‌شکافند؛ به گونه‌ای که یک یا دو سانتی‌متر به بند باقی بماند. قسمتی را که در آن شکاف ایجاد شده به اندازه ۲ سانتی‌متر با نخ می‌پیچند و از همان قسمت نخ پیچ می‌دمند تا صدایی شبیه به صدای شوکا (آهو) - که به «زیپ» معروف است - از آن بیرون بیاید. ضمناً با بالا و پایین آوردن نخ پیچیده، می‌توان صدای قوی و ضعیف آنرا تنظیم نمود.



نوعی ایجاد صداست، برای اصرار دادن موجودات و حشرات موذی. طرز ساختن آن به شرح زیر است:

گردو و یا «موز بلور» (میوه بلوط) رسیده را سوراخ نموده، درون آن را خالی می‌کنند. لب بالایی را بر قسمت سوراخ شده می‌نهند و بر آن می‌دمند؛ صدایی که از آن پدید می‌آید «سیپ» نامیده می‌شود.

این صدا باعث راندن حیوانات کوچک و حشرات می‌شود که به درختان میوه آسیب می‌رسانند.



فِس فِسی (وز وزی)

علف سبز جو - که به «خَسیل» (= قَصیل) معروف است - ساقه نرم و لطیف و بندهای مختلف دارد؛ از ساقه این علف نوعی ساز دهنی ساخته می‌شد که از اسباب‌بازیهای صدادار به شمار می‌آمد. طرز ساختن آن به شرح زیر است:

یک بند از ساقه خَسیل را تا انتهای آن - که به بند دیگر متصل است - می‌بُرند؛ قسمت باریک بعد از بند

یاوران گیله‌وا

(هرچه از دوست رسد نیکوست)

در فاصله آماده‌سازی و چاپ شماره ۴۳ و ۴۲ گیله‌وا تاکنون که شماره ۴۴ آن آماده چاپ می‌شود این عزیزان به یاری گیله‌وا شتافته‌اند و به مصداق هر چه از دوست می‌رسد نیکوست بی‌ریب و ریا در هزینه چاپ و نشر این شماره یار و یاور مدیر مجله شده‌اند.

ترتیب نام این عزیزان برحسب تاریخ وصول کمک آن‌هاست که در دفتر مخصوص یاوران گیله‌وا ثبت شده است.

آقای تقی صدائقی (تهران) ۲۶۰۰۰ ریال
خواهر و برادری بنام فرانک و کناوه غلامی
فشخامی از صومعه‌سرا هر یک ۱۵۰۰۰ ریال
عباسعلی سهراب حقیقت (اصفهان) ۱۰۰۰۰ ریال

عزیزی از آلمان (بدون ذکر نام) ۵۰۰۰۰۰ ریال
عزیزی از انگلستان (بدون ذکر نام) ۲۰۰۰۰۰ ریال

حسن فطرت‌جو (رشت) ۵۰۰۰۰ ریال
محمد جاویدفر (تهران) ۱۰۰۰۰ ریال
و تنی چند از عزیزان که نخواهند ذکر نام شود ۱۲۳۰۰۰ ریال

مهران مهرزاد (کلاچای) ۱۰۰۰۰ ریال
سیدقاسم سیدحسین‌جاری (بندر بوشهر) ۱۰۰۰۰ ریال

و خانمی از تهران ۲۰۰۰۰ ریال
مرگونه کمک به گیله‌وا، کمک به فرهنگ
بومی گیلان و پاسداری از زبان و آیین‌ها و
سنت‌های اصیل مردم شمال ایران است و
وصول آن عیناً و تماماً خرج خود گیله‌وا
می‌شود.

خواننده گرامی و فرهنگ دوست گیله‌وا

چنانچه به اسناد و مدارک تاریخی و خانوادگی دسترسی دارید که می‌تواند دست‌مایه کار تحقیق پژوهشگران و عرضه تولیدات فرهنگی باشد، بهتر است برای استفاده عمومی و فرهنگی آن را در اختیار مؤسسه نظیر:

کتابخانه ملی رشت، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه گیلان و آرشیو اسناد گیله‌وا قرار دهید.

انتخاب پاشماست

اسناد و مدارک اهدایی و امانتی در آرشیو گیله‌وا به محض وصول و در صورت استفاده حتماً به نام اهداکننده و امانت‌گذار ثبت خواهد شد.

انتشار ۹ ویژه‌نامه موضوعی

در طول ۵ سال چاپ گیله‌وا

در طول پنج سال اول انتشار مجله، گیله‌وا چندین شماره ویژه‌نامه چاپ و منتشر کرده است. این ویژه‌نامه‌ها به دو صورت ضمیمه مستقل و یا شماره ویژه عرضه شده است. ویژگی‌های هریک از این ویژه‌نامه‌ها برای طیف خاصی از خوانندگان جذبه مخصوص داشته است. از برخی این ویژه‌نامه‌ها به تعداد محدود در آرشیو مجله موجود است و چون ممکن است عده‌ای از علاقمندان موضوعات مربوط از وجود آن‌ها بی‌اطلاع بوده یا تمایل به تهیه آن‌ها داشته باشند در این جا اعلام می‌شود:

- ۱- ویژه تالش (ضمیمه شماره ۱۸)
نایاب (قابل وصول به صورت زیراکس درازای ارسال ۴۰۰ تومان تمبر)
- ۲- ویژه تالش (ضمیمه شماره ۲۵)
قابل وصول درازای ارسال ۱۵۰ تومان تمبر
- ۳- ویژه شالیزار (شماره ۲۶ گیله‌وا)
۲۰۰ تومان تمبر
- ۴- ویژه مردم شناسی (شماره ۳۱ گیله‌وا)
۲۰۰ تومان تمبر
- ۵- ویژه تالش (ضمیمه شماره ۳۱)
۱۵۰ تومان تمبر
- ۶- ویژه هاشاعر (ضمیمه شماره ۳۲)
۱۵۰ تومان تمبر
- ۷- ویژه شعر گیلکی (شماره ۳۶ گیله‌وا)
۲۰۰ تومان تمبر
- ۸- ویژه تاریخ (شماره ۴۳ و ۴۴ گیله‌وا)
۲۰۰ تومان تمبر
- ۹- ویژه هنر و اندیشه (تابستان ۷۳)
۲۵۰ تومان تمبر

انتشار ویژه‌نامه‌های موضوعی

گیله‌وا با استقبال کم‌نظیر عزیزان نویسنده گیلانی و مازندرانی و صاحبان ذوق و اندیشه در ارسال مطالب متنوع و روپرو است، بسیاری از مطالب پذیرفته شده بعلا صفحات محدود مجله و فاصله انتشار نسبتاً طولانی آن در نوبت چاپ قرار دارد. از اینرو برخی از مطالب بخاطر پاره‌ای موضوعات خاص برای ویژه‌نامه‌های موضوعی در نظر گرفته شده است که امیدواریم در فواصل مناسب در طول سال از آن‌ها استفاده کنیم.

منتشر می‌شود:

گیله‌وا، ویژه جوان

سنت‌های به جا مانده در پیوند با موسیقی منطقه

رج ۱۸ تبری

سنتی است به جا مانده از «دو خوانی»‌های قدیم که ریشه در مشاعره‌شعر و شاعری دارد. در گذشته‌های نزدیک‌تر، هرگاه افرادی در جمعی یا مجلسی - مثل مجلس عروسی - دور هم می‌نشستند، به بازیهای همچون کتک‌بازی و... مشغول می‌شدند؛ بعدها هنرمندان دانایی همچون استاد احمد محسن‌پور تلاش کردند تا به سنت پسندیده «رج خوانی» - که سابقه‌ای دیرینه در سنت موسیقی مازندرانی داشت - اعتباری دوباره ببخشند. بدین گونه تلاش گردید تا به جای انواع بازی، «رج خوانی» برگزار شود؛ اگر کسی نمی‌توانست آواز بخواند، می‌توانست چند بیت شعر مازندرانی بخواند و یا ضرب‌المثل و چیستان مازندرانی بگوید. این کار به اشاعه موسیقی مازندرانی یاری رسانده است. لازم به توضیح است که این سنت در بیشتر مناطق مازندرانی رواج دارد.

سنجاق‌زنی

وقتی دو خواننده در جمعی به دوخوانی مشغول می‌شدند، شخصی به طور پنهانی یا با رضایت یکی از دو طرف (دختر و پسر) سنجاقی را بر پیراهن او نصب می‌نمود؛ اگر اشعار دو خواننده از پاکسی و صداقت و وصال یار حکایت می‌کرد، نشانهٔ وصلت عاشق و معشوق بود و اگر اشعار از جداییها حکایت می‌کرد، نشانهٔ جدایی عشق و معشوق بوده است. در این مورد معتقد بودند که در حکایت اشعار جدایی، سنجاق باز می‌شود. ناگفته نماند این ترفند به خاطر این بود که بتوانند زمان خواندن را طولانی‌تر نمایند.

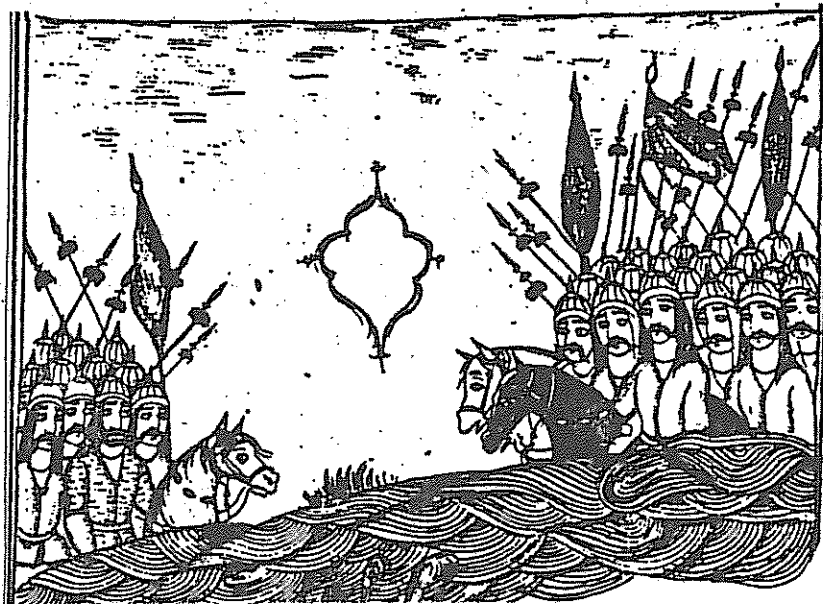
لازم به توضیح است که این کار در میان جمع مشغول به کار (وجین، درو، نشا) انجام می‌گرفت و معمولاً در میان زن‌ها مرسوم بوده است.

روستای گرجی محله - بهشهر

۱- کله و نگ - گلبانگ

۲- سر بند: شروع هر بیت؛ هر بند از یک دوبیتی تشکیل شده.
۳- گینه: می‌گفت ۴- سرورز: شخم حاشیه‌ای ۵- ته پلام: به قربانت بشوم ۶- ازال: خیش، گاو آهن، ابزار شخم‌زنی که به گاو یا اسب می‌بندند و زمین را شخم می‌زنند. ۷- گو: گاو ۸- یقوم: آدا ۹- لیر: ماغ، صدای گاو ۱۰- سیب: گریزاندن ۱۱- نیواچش: نوازش ۱۲- آکس: نی باریکی است که در آب بندانها (مردابها) رویده می‌شود و از گل آن جاروی نرم - که به نرم سازه معروف است - درست می‌کنند. ۱۳- چو: چوب ۱۴- یک: دهان ۱۵- سیکا: اردک صحرایی ۱۶- تلاونگ (تلا=خروس، ونگ=بانگ) =بانگ خروس. ۱۷- تیکا: توکا، پرندای است.

۱۸- رج: ترتیب (طرح‌ها از شهرام دفاعی)



عاشورای قدیم و عاشورای جدید

براساس گاهشماری سنتی ساکنان دامنه‌های شمالی و جنوبی البرز

سید محمد تقی - میرابوالقاسمی

همزمان می‌گردد عبارت دیگر آنان در برابر تفاوتی را که میان سالشمار ایرانی و چوپانی دیده می‌شود به صحت و درستی گاهشماری باقیمانده از پیشینیان که برای آن نیز حرفها و دلایلی دارند پای بندی بیشتری نشان می‌دهند.

در سال ۱۳۷۶ مراسم عاشورای قدیم در بعدازظهر روز جمعه ۲۷ تیرماه مطابق با ۱۷ یا ۲۴ نوروزماه طبری (اگر ۵ روز خمرسه مسترقه را برآن بیفزائیم ۲۲ یا ۲۹ نوروزما می‌گردد) در روستای شصت خانواری مهران و در کنار بنای بقعه پیرجمشید با حضور جمعیتی در حدود دوهزار نفر که از روستای اطراف و دهستان فشکلدره و از کلاردشت مازندران و شهرهای قزوین و آبیک و کرج و تهران نیز آمده بودند با تمیزه خوانی گروهی از زبده‌ترین تمیزه خوانها بمدت پنج ساعت تمام که همه وقایع نیمروز عاشورا را منعکس می‌ساخت انجام گرفت.

نظم و توانمندی همه آنان بویژه تمیزه‌خوان بانام و آوازه شمال ایران آقای حاج محمد مهرانی که در تمام این مدت قدرتمندانه به اجرای نقش پرداخت مایه تحسین بوده است.

برایم دریک توقف ۲۴ ساعته در روستای مهران فرصتی پیش آمد تا درباره پیشینه تاریخی عاشورای

به ظلم ستیزی و استقلال است وقتی پی می‌بریم که بدانیم این زمان‌سنجی و بزرگداشت جز در چند مورد مذهبی و ملی مانند خاطره وقایع کربلا و تیرماه سیزده و یادآوری از افسانه‌های شاهنامه در تمیزه‌ها و تنظیم و بیان صحنه‌ها در موضوعات دیگر مطرح نمی‌گردد (۱) بهرحال وقتی به گاهشماری دوسوی دامنه‌های ساحلی البرز برمی‌گردیم تقریباً سالهای شبانی با اسفندماه آغاز می‌گردد که بحث درباره آغاز و انجام آن می‌تواند موضوع مقاله دیگری باشد و عبارتند از:

اول ما - بتیک (= خمرسه مسترقه) از ۲۱ - تا ۲۵ فروردین در طالقان و چند دهستان دیگر - سیامادیه‌ما - ورفن‌ما - نوروزما - تن‌شورها - کرج‌ها - هری‌ما - تیرما - مردال‌ما - شریرما - امیرما - و تقریباً در اشکورات، جنت رودبار و روستاهای طالقان مانند پراچان و دیزان و مهران و ...

نوروز ماه برابر با ماه چهارم و پنجم (= تیر و مرداد) است که مانند ماههای طبری از نیمه تیرماه آغاز می‌گردد و ساکنان کوه‌نشین و شبانان منطقه معتقدند اتفاقاتی را که به آن اشاره گردید و دهم محرم با ۲۱ مهرماه سال ۵۹ شمسی برابر بوده است با ماه چهارم و پنجم یعنی نوروز ماه گالشی

وقایع کربلا در چه ماهی اتفاق افتاد؟ پاسخ این سوال در آغاز همانست که عموماً به آن آگاهیم و بلافاصله به ماههای عربی برمی‌گردیم و ده روز اول ماه محرم را به حوادث خونبار شهدای کربلا اختصاص داده و روزهای نهم و دهم آن ماه را با واژه عربی تاسوعا و عاشورا یاد می‌کنیم اما این پرسش همچنان باقی میماند که ماه عربی محرم سال شصت و یک هجری برابر با اول اکتبر ۶۸۰ میلادی که حوادث کربلا در روزهای دهه اول آن اتفاق افتاد با کدامیک از ماههای رسمی ایرانی و گاهشماری سنتی بومیان شمال ایران همزمان بوده‌است که اینک با گذشت بیش از سیزده قرن هنوز هم کوه‌نشینان نوار ساحلی البرز در گاهشماری سنتی و مراسم سالگرد شهادت امام حسین از دو عاشورای قدیم و جدید یاد می‌کنند و به پیروی از سنت پیشینیان بزرگداشت شهدای کربلا را در ماهی غیر از ماه محرم نیز برپا میدارند و عزاداری دهه محرم را انتخاب جدید و دگر باره‌ای می‌شناسند که حداقل پس از پایان دوره علویان در شمال ایران رواج یافته است که ابتدا آلبویه و سپس صفویه به آن توجه نمودند.

به اهمیت این نظر که نشانه دل‌بستگی شدید آنان

خوری سو کجایی ست؟

آیا رکجی دختری پرا خاک ده که

* * *

شاد باد زرگر که اینجا نقره را گذاخته است

اشکهای چشمانم از دیده براه افتاد

دوست بیهوده رفت آکه یکبار هم کار خبری انجام نداد

اینجا در دامان دختر رکج خاک ریخت

اما این رکج به چه معنایی است؟ آقای حاکی در

شرح این واژه نوشته اند: «معنای این واژه معلوم نشد.

احتمالاً اسم پدر خوری سو - معشوقه، یا همسر

شرفشاه - میباشد. آقای ابراهیم فخرایی «شغل وی را

کوزه گری دانسته است.»

اگر رک Rek باشد که آقای حاکی آنرا چنین

دانسته اند که به احتمال قریب به واقع چنین است.

رکج Rekej دو معنا می تواند داشته باشد. یا

صفتی ست که برای خوری سو و صفت و عنوانی که

برای پدر خوری سو استفاده شده است یا معنایی که

عرض می کنم: این واژه واژه ای ست مرکب، یعنی

رک «Rek» و ج «ج».

که رک Rek نام محلی (امروزه هم در اسالم و

سایر مناطق تالش رک Rekej تلفظ می شود.) آبادی

ریک Rik کرگانرود است. و ج - ژ - پسوندی است

که بیانگر زیستگاه و مکان نشو و نما و محل زندگی

شخص است. و این پسوند امروزه نیز در زبان های

تالشی و گیلکی استعمال می شود. در تالشی و گیلکی

مثل رشتج - Rastej - «اهل رشت - رشتی».

پس اگر این واژه برای خوری سو آورده شده باشد

نشان می دهد که او از اهالی رک Rekej (ریک

امروزی) بوده و اگر منظور از آن پدر خوری سو هم

بوده باز به این معناست که خوری سو از اهالی رک

«ریک» بوده است. و السلام

اسالم - شهرام آزموده

توضیحات لازم:

۱ - دیوان پیرشرفشاه دولائی - عارف قرن هشتم - بکوش عباس

حاکی - چاپ اول ۱۳۷۲ - انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد

اسلامی گیلان

۲ - به دویتی های ۱۴ - ۱۵ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ مراجعه

شود.

در شماره ۴۳ - ۴۲ آن نشریه وزین درستون از

میان نامه های رسیده مطلبی پیرامون خوری سو و

جنگل هفت دغان چاپ شده بود. با مطالعه آن

فرصت را غنیمت دانسته مطلبی را که مدتها پیش در

حین مطالعه «دیوان پیرشرفشاه دولائی»^۱ (دولابی به

اعتقاد خودم) - حاصل زحمت آقای عباس حاکی -

یادداشت کرده بودم برایتان ارسال دارم.

اینکه «خوری سو» کی بوده و کجایی بوده

تاکنون مطالبی نوشته شده است. و همگی را عقیده

براین است دختر خانم تالشی که معشوقه سید شرفشاه

بوده خواهر امیره ساسان گسگری بوده است. اینکه

او واقعاً خواهر امیره ساسان بوده یا خیر جز نوشته

کاتب دیوان اشعار شرفشاه اثر دیگری در دست

نیست و گفته های مردم منطقه نیز قابل یادآوری ست،

که همگی همین عقیده را دارند. و می توان گفت که

شاید گفته های مردم نیز بر اثر نوشته کاتب شکل

گرفته باشد. چون سید شرفشاه در هر یک از

دویتی هایش (چهاردانه هایش) نامی از امیره ساسان

نیآورده است. و چه بسا که کاتب شعرهایش خود

داستان شرای کرده باشد و یا او هم چنین گفته هایی

را شنیده و به نوشتن آنها اقدام کرده است.

سیدشرفشاه در چند مصراع از چهاردانه هایش از

خوری سو یاد کرده است. و آنچه که از این شعرها

قابل استنتاج است علاقه فراوان او به خوری سو بوده

است.^۲ و او که آن سان راحت و بی دغدغه به وصال

معشوق رسید باید این وصلت را مدیون امیره ساسان

بوده باشد.

اما اینکه خوری سو از اهالی گسگر بوده

مشکوک است. چرا که سید شرفشاه از گسگری بودن

او حرفی نزده است.

اما در یک دویتی (شماره ۱۷۰) نام دختر رکج

Rekej را آورده است.

شایازی که آیا نقره گداز بکد

می چشمانی ارسه، دیده آراه بکد

اچین بشو دوست که یکی بخیر پانکد

قدیم پرسشهایی را مطرح سازم. براساس روایات شفاهی و آنچه را که در نسخه خطی پیادگار مانده بنام «تشبیه المصائب» تالیف علی بابای خاکسار متخلص به «مخلص» فرزند شیخ لطفعلی که اینک در اختیار بازماندگان اوست این نتیجه بدست آمده که: در برابر بنی امیه که روز عاشورا روز جشن و سرور آنان بود دوستداران اما حسین مراسم سوگواری را بشکل سنتی دنبال نمودند که بسیار ساده و نمادین بود و هنوز هم کهنسالان روستاها روز چهارم نوروزماه را روز عزاداری که با حرکت دستجمعی و فریاد یاری برآوردن همراه بود می شناسند اما بتدریج این زمان به هفتم و بعد هم به هیجدهم و اینک بخاطر پاره ای از ملاحظات به جمعه آخر تیرماه (یا نیمه دوم نوروزما) که امسال مصادف با ۲۷ تیرماه بوده است انجام گرفت.

اما نویسنده نسخه خطی تشبیه المصائب می نویسد پس از آنکه شبیه خوانی مورد بی توجهی و گاه اعتراض قرار گرفت در سال ۱۲۸۰ هجری دوبار پیامبر را در خواب دیدم و ضمن شرح ماجرای سرگردانی و حیرانی خود در قصیده ای خطاب به امیرالمؤمنین می گوید:

خدایا بفریاد «مخلص» برس

بخیزار توبود کسم دادرس
که به او دستور داده می شود کار تعزیه خوانی را همچنان ادامه دهد و باز برای تعیین زمان دقیق اتفاقات عاشورا براساس گاهشماری دیلمی از خواب کمک می گیرد که نمونه هائی از آن در آثار پیشینیان آمده است (۲). بدین ترتیب نزدیک به یک قرن ونیم است که بازماندگان علی باباییک به ادامه سنت عزاداری براساس گاهشماری کوه نشینان شمال ایران پای بندی بیشتری نشان می دهند. (۳)

۱ - در یکی از صحنه ها چنین آمده است:

کجا رفت آن رستم زابلی کسجارت اسفندیاریلی
بیاید تماشا کنند باشتاب که عباس بنشته پشت عقاب

۲ - تعاللی در ریمه الدهرمی نویسد مردی بود بنام ابن کولان که جزء شعرای شیعه بشمار می آمد این مرد سخت به امام حسین علاقمند بود چهل و نه قصیده انشاء کرد اما قصیده پنجاهم را نتوانست ادامه دهد پیامبر را در خواب دید و آن حضرت او را نزد

امیرالمؤمنین علی فرستاد و حضرت دنباله قصیده را به او تلقین کرد. ر. ک. آلبویه و اوضاع زمان ایشان علی اصغر فقیهی ص ۴۶۱.

۳ - کتاب تشبیه المصائب جمعاً دارای ۲۴ تفسیر است که در سال ۱۲۸۶ توسط حیدرعلی دیزانی بازنویسی شده است و در بعضی از صفحات به بعضی از حوادث تاریخی نیز اشاره می گردد که

موضوعی خارج از متن اصلی است. در ص ۶۷ کتاب نوشته شده است «مخفی و پوشیده نماناد در سنه ۱۳۳۷ گندم یک تومان و

جو هشت قران و از هر طرف صد (صد) عبور عابرین بوده خدایا بفریاد فقرا برس مردم از دست رفته اند به تاریخ ۱۲ سیاه ۱۳۳۷»

این زمان مقارن با سال قحطی است که بر اثر خشکسالی پدید آمده بود و راهبان نیز برای دستگیری جنگلی ها که به طرف گیلان شرق

رفته بودند بسته شده بود.

گیلهوا برای تداوم کار و بنیادی شدن خود، احتیاج به رای زنی و همفکری خوانندگان هوشمند و علاقمندان وفادار خود دارد. هر کس به نحوی اگر مشکلی از دوش گيلهوا بردارد به فرهنگ قومی و زبان و ادبیات بومی خود کمک کرده است.

اگر حله امه بهاره نوبه فانرسه بایه
تی سبزه تیجه چوشمانه میجیکه امراشا
او زردا بوسته گوله تاله ره
کی دایمن تلاره جوهره حسره داره
بهاره عطره شیشه ایشکنن
دتی امرا شاه

درنگی کوتاه بر «نسیم نرم آواز»

مسعود بیزارگیتی

در مضمون شناسی کتاب «نسیم نرم آواز» به عنوان یک بخش لاینفک و یک شاخصه اصلی مجموعه اشعار، تغزل اجتماعی که گاه در بیانی کاملاً غنایی و گاه با صحنه اجتماعی بیان همراه است، جهت گیری فرایند آفرینشی شاعر را می نمایاند. نمونه شعر ارائه شده در بالا، مصداق سخن ماست. اگر چه نمونه های شفاف تر و رساتر در کتاب به چشم می خورد.

شعر گیلکی در چند دهه اخیر بنا به برخی ضرورت های اجتماعی از زبان تغزل بهره برده است. حتی این نوع کاربرد زبان جدای از ضرورت یاد شده، بدون تردید تکیه بر عنصر اقلیمی بویژه در سطح فرهنگ فردی - اجتماعی روستایی نیز داشته است. چنان که صور خیال شعر گیلکی مملو از اساندهای توصیفی و مجازی مادی (در حوزه زبان شناختی) و مفردات روستایی است.

اشعار کتاب «نسیم نرم آواز» که گزینهای ترکیبی از حضور آفرینشی شاعر در چند دهه است، به غزلیات، اشعار نیمایی و هاشمر (= جریان نو شه معاصر گیلکی) تقسیم می شود. نگاه مسلط شاعر در بیشتر شعرها، معطوف به حیات اجتماعی است و آنگاه که خسته می شود، آفتاب عشق بر بعضی اشعار می تابد تا سایه آرامشی برای سراینده اش فراهم سازد.

غزل های کتاب با توجه به نگاه شاعرانه پنهان در پس آنها، مبین تنهایی شاعر و جستجوی گریزگاهی است که شاعر در پرتو آن دمی بیاساید. یأس، سرگشتگی، نومییدی و گاه نگاه فعال و سرزنده و آرزومنداری، موازی با هم شاعر را بر بستر آفرینش نگه می دارند. این الگوی کارکردی مضمونی غزل ها در اشعار نو و هاشمر کتاب نیز به همان سیاق حضوری جدی دارد و نقطه مشترک سه شکل از آفرینش شاعر است:

کویا گرده نسیمه نرمه آواز
جه لالایی گو مانم نم بیگفته
توفنگ دارانه جا ترسه پرنده
دانه باروته جا چی زم بیگفته
اگر شقه جه سرسبزی سقه دار
خرم آزادی یا خوچم بیگفته

نسیم نرم آواز



● نام کتاب: نسیم نرم آواز

● شاعر: محمد فارسی

● ناشر: میلکان، رشت، ۱۳۷۵

چاپ «نقد کتاب» از شماره های نخست انتشار گیله و مورد تقاضای طیفی از خوانندگان مجله و اهل قلم بود. البته ضرورت پرداخت به آن برای ما بیش از هر کس دیگر محسوس بوده است اما به خاطر سیاستی که در انتشار مجله و برنامه های زمان بندی شده آن داشتیم تعمداً از پرداخت به آن سرباز زدیم. این سیاست البته به چند دلیل بسته بود: یکی از عللش این بود که نقد تنش پذیر است و گیله و نشریه ای نبود که بخواهد از این تنش ها با توهم به بازار گرمی برای خود و بالا بردن تیراژ استفاده کند، بلکه باید به سود فرهنگ بومی و روشنگری در این راه عمل می کرد که آن نیز به زعم گیله و محتاج زمان بود، تا گیله و جا بیفتد. گیله و برای وصل کردن آمده بود نی برای فصل کردن.

اینک گیله و یک دوره پنجساله را پشت سرگذاشته است. سابقه ای ایجاد کرده است، در خانواده ها نفوذ کرده است. خوانندگان گیله و بخوبی مشی آن را می شناسند. اکنون سیاست مجله ایجاب می کند با دخل در پنجسال دوم باب «نقد کتاب» را بگشاید.

در طول این سالها البته مطالب زیادی تحت عنوان نقد کتاب به ما رسیده که جز دو سه مورد بقیه از تعریف و حیطه نقد خارج بود. مطالبی که به اغراض شخصی و عقیدتی آلوده بود و بالحنی تند و موهن نوشته شده بود، مطالبی که بیش از آن که به نفس موضوع بپردازد، به آیین نگارش و سبک نویسنده و اشتباهات فنی مربوط به چاپ و نشر می پرداخت، مطالبی که صرف تعریف و تمجید و مدیحه گویی از اثر و نویسنده آن بود، مطالبی که فقط به تعرفه و فهرست برداری و رونویسی از مندرجات کتاب می پرداخت و بالاخره نقد کتابهایی که از محتوا خالی بود و بار علمی و ادبی نداشت و تنها از سر ذوق و سراب نویسندگی چاپ و منتشر می شد. گیله و با پوزش بسیار از درج این گونه مطالب معذور است.

نقد در خدمت ارتقای فکر و اندیشه است. نقد، اسباب و علل پیشرفت در کار است مخصوصاً اگر مستدل و مهربان بیان شود یک کلاس و یک مکتب است. معرفت از نقد شروع می شود.

ابیات فوق بی‌نیاز برای تبیین و توضیح می‌باشد و از غزل‌های متعدد کتاب می‌توان نمونه‌هایی در تأیید نوع نگاه شاعر به حیات اجتماعی ارائه داد. کشف فضا و جهانی که بودلر آن را وظیفه اساسی شاعر می‌پندارد، در شعرهای محمد فارسی تجربه‌ای درونی شده است. وی شاعری است که به درک و رای لحظات مادی دست یافته و عناصر نو زبان مجازی در حوزه خیال ورزی شاعرانه و کارگرد نحوی مصراع‌ها در شعرهایی از کتاب یاد شده، مؤید کار وی می‌باشد:

واوه گرمه بهاره سبزه بوقچه
پيله جرگه گولا میدان کشاشه

«بهاره سبزه بوقچه»

که به لحاظ ارائه ساختار نحوی نو بویژه در مصراع اول بیت فوق، با تبعیت از نحوه آفرینش تصویری که بدیع و از مشخصه‌های زبان تغزلی وی می‌باشد، قابل توجه است. و یا غزل «مریمانه جمال» که به لحاظ بافت زبان و استفاده از مفردات و ترکیب‌های نرم و روان، که یک دستی نگاه تغزلی شاعر را تضمین نموده و در نگاهی زبان‌شناختی، شاعر به کژ راهی از نرم زبان و استفاده از تناسب هم حروفی و هم آوایی که در بازنمایی مشخصه‌های سبکی شاعر از عوامل ضرور نقد ادبی می‌باشد، اهتمام ورزیده است. با عنایت به این مسئله که نگاه ذهنی شاعر کاملاً نو و سنت زداست:

صوبه نسیمه مانستان ادر او در دکفم
تی سایه ره بودوم شب گولانه خابه درون

«مریمانه جمال»

تکرار حرف (س و ص) از یک سو و حرف (د) از سوی دیگر در مصراع اول، اهتمام یاد شده را حتی اگر ناآگاهانه باشد، می‌نمایاند. این گونه رفتار با زبان (=کنش‌گری زبان‌شناختی در مناسبات درونی) را بیشتر در اشعار نیمایی و هاشم‌شعر کتاب شاهد هستیم، که تلاش شاعر را در راستای درک هر چه بیشتر تناسب‌های زبان شعر و احاطه آن به روابط متقابل درونی معطوف می‌دارد.

غنایی بودن ذهنیت تصویری اشعار و درونی کردن تجربه و شبکه متداعی خاطره‌های ذهنی، به شاعر توانایی تجسم هنری را ارزانی داشته است. اگر چه در تعدادی از اشعار همین کتاب، گزارش گونگی و اطناب در محتوا و بیان گاه مغل ذوق خواننده است. در شعرهای نیمایی کتاب، با پرش‌های درخشان از ذهنیت منسجم و آفرینشگر شاعر روبرویم:

دو سی زوزه کودی
جادانه کوتره خاک

«شب»

خو سفره سرده آسمان

او جور ستاره دینچه

«دوخان مرا»

شبان کشاگیرم خیاله جا

ستارانا

«تره قسم بوخورده یم»

در بخش پایانی شعرهای گیلکی که اختصاص به «هاشمر» دارد، به قطعه‌هایی بر می‌خوریم که یکدستی و انسجام درونی شعر، ارتقاء توانایی شاعر را پس از چند دهه سرودن نشان می‌دهد. شاعر در قطعه‌های «هاشمر» نگاه درونی‌تر، موجزتر و لحظه‌ای‌تر خود را نمایش می‌دهد و به ویژه اختصار بعضی از قطعه‌ها در نوع نگاه تصویری و بافت زبان تابان‌تر از همه شعرهای این دفتر است:

سیفیدی امرا صوب بوشوسته خو دیمه

شبق شبق بزه

دکفته آفتابه آینه می چومه

یکدستی و نظم درونی در قطعه زیر به خاطر رعایت ساختار عمودی:

کو، خو تیجه نیزه سر

زرده آفتابه فوزه

شب پراگفتاندره

تام نوم بزه

ما، واگیراسته

ستاره، ول بزه

و یا:

صوبه

سیفیده چادره شورومه لا به لا میان

نسیمه نم پیگفته جارو

گرده بی صدا

خورا بوشوسته آفتابه ره هوا

در قطعه‌های «هاشمر» عموماً شاعر در بررسی از لحظه، زندگی را درونی می‌کند و آفرینش شعر به تیری می‌ماند که به ناگاه از ترکش پرتاب می‌شود. همین جدایی تیر از ترکش «هاشمر» است؛ یک لحظه آفرینش و سپس رهایی از خلعان‌ها. در بسیاری از «هاشمر»ها، این یک عامل روان‌شناختی مشترک است. با عنایت به ویژگیهای فردی هر سراینده. «هاشمر»های محمد فارسی نیز از این قاعده خارج نیست. هنگامی که سخن از انسجام ذهنی و رعایت ساختار عمودی می‌شود، در هاشمر، بستر آن، لحظه مکشوف است که ناگهان می‌آید و می‌رود؛ بی‌درنگی. در عین حالی که در هاشم‌شعرهای «نسیم نرم آواز» ما به قطعه‌هایی بر می‌خوریم که ساختی

روایتی و توصیفی - حکایتی دارد و آن حقیقی آفرینش را تار می‌کند.

۴

درنگی بیشتر بر کتاب «نسیم نرم آواز» حکایت از شتاب شاعر در تدارک مجموعه و گاه کم تأملی او در گزینش دارد. اول اینکه مجموعه اگر در یک فرم از سرودن ارائه می‌شد و با حجم متعارفی که دارد تنها اختصاص به شعر نیمایی و یا «هاشمر» می‌یافت، انتخابی احسن و توجیهی دقیق‌تر را با خود همراه می‌کرد؛ اگر چه مجموعه حاضر با همین ویژگی، نمایی از دوره سرودن شاعر می‌باشد. دو دیگر که حائز اهمیت بسیار است، ترجمه فارسی کتاب در بخشی جدا از اشعار گیلکی چاپ شده است. شایسته‌تر آن بود که اشعار گیلکی و ترجمه‌ها در کنار هم ارائه می‌شد، تا خواندن آن را برای آنان که با زبان گیلکی آشنایی اندکی دارند، به جهت برگردان فارسی در کنار خواندن، بدون زحمت تورق فراوان و یافتن ترجمه فارسی تسهیل می‌نمود.

اشاره به این نکته نیز ضروری است، که در ترجمه اشعار گیلکی گاه شتابزدگی علمی و ادبی مشاهده می‌شود که بایسته‌تر آن بود، با تأمل و تدقیق بیشتری همراه باشد. برای مثال شاعر در مصراع زیر از واژه «شبانا» معنای «افسرده» را در ترجمه لحاظ می‌دارد، که نادرست است:

شعر

تسکه تنها شبانا

ترجمه

تک و تنها، افسرده

یا بخشیدن معنی «پی راهش را گرفت» برای کلمه «جی پیتادا» که عبارت ترجمه‌ای نارساست. واژه مذکور نوعی از گریختن و در رفتن را تداعی می‌کند و به لحاظ نحوی و ساختار معنایی ترجمه فارسی از هم گسیخته است و فضای حسی آن القاء نمی‌شود:

شعر

جی پیتادا بوگوزوخت

ترجمه

پی راهش را گرفت و گریخت

در معناشناسی ترجمه فارسی مصراع، دو گونه معنایی کاربرد یافته است؛ در حالی که در مصراع گیلکی چنین مفهومی ناپیدا است. و این تناقض ادبی نیست.

و یا باز در همان شعر «شب» سطر معادل گیلکی سطر ترجمه شده «به استراحت گذاشت» در شعر نیست.

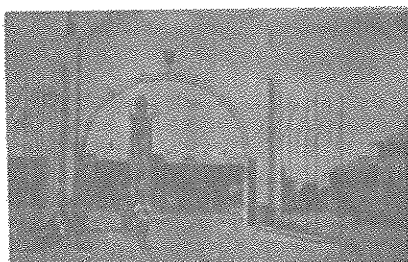
در باره عکس‌های پشت جلد

(خیلی دوستانه و خیلی خودمانی)

پشت جلد هر مجله‌ای یکی از حساس‌ترین صفحات آن مجله است، جان می‌دهد برای آگهی، ما از نخستین شماره مجله تاکنون این صفحه را اختصاص داده‌ایم به چاپ عکس‌های قدیمی. کم‌کم دارد آلبومی می‌شود. اتفاقاً خیلی‌ها خاطر خواهش شده‌اند. مخصوصاً هنرمندان و هنردوستان، معماران و شهرسازان. آن‌ها که خارج از کشور و استان بسر می‌برند بیشتر. حتی نامه‌های تشویق آمیزی نوشته‌اند و خواسته‌اند ادامه دهیم. یکی از صفحات جا افتاده گیله‌ها است که همینطور از اول با ما دارد می‌آید.

ما فقط دو سه بار از صفحه جلد گیله‌ها به منظور آگهی استفاده کرده‌ایم و اتفاقاً اگر خوب ملاحظه فرمایید در همان دو سه بار، روی جلد، چهار رنگ چاپ شده است. در واقع درآمد آگهی را عیناً خرج چاپ چهار رنگ و اسکن عکس روی جلد کرده‌ایم. به قول ما گیلکان «هون خون، هون سرودیم» یعنی خون او، به سر و صورت خودش و مگر نه این که آگهی خون مجله است. خون گیله‌ها به اندازه یک «گلاب شیشه» است، آنهم ارزانی خودش، حالا هم اصراری نداریم حتماً آگهی چاپ کنیم. اگر استفاده شد مطمئن از قبل روی جلد و به تبع آن کاغذ جلد خوبی خواهیم داشت. و اگر نشد، به سادگی مجله، ما را ببخشید.

این شماره در عکس پشت جلد، عزیزی ما را یاری کرده است که دستش درد نکند. شما هم چنانچه عکس «مناسب حال»ی دارید از گیله‌ها و مضایقه نکنید.



عکس پشت جلد این شماره

این عکس را آقای شاهرخ میرزایی دوست هنرمندان به آرشیو مجله گیله‌ها اهدا کرده است و این توضیحات را پشت آن مرقوم داشته است:

«ساختمان شهرداری رشت در یکی از اعیاد ورزشی با نمایی از یک طاق نصرت زیبا در جلو، قبل از شهریور ۲۰»

دو چرخه سوار اول که در تصویر دیده می‌شود محمد رضاخان رفیع است که آن زمان ورزش دو چرخه سواری می‌کرد و محصل بود و بعداً از مالکین بزرگ گیلان شد.

حاصل سفر

دکتر علی فروچی، همانطور که در گیله‌های شماره ۴۰ و ۴۱ آمده بود، به دعوت مؤسسه پزشکی «ولکام» به کشور انگلستان سفر کرد. وی حدود دو ماه در این کشور ماند. دکتر فروچی در گفتگوی کوتاهی حاصل سفر علمی خود را چنین برشمرد:

هدف اولم از سفر لندن مقابله، تصحیح و تنقیح نسخه خطی کتاب پزشکی «خلاصة التشریح» اثر عبدالرزاق موجود در کتابخانه مؤسسه ولکام بود. دو نسخه از این کتاب را که در ایران وجود داشت، همراه داشتم. نسخه‌ای از کتابخانه ملی ایران و نسخه‌ای دیگر از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. و نیز با استفاده از راهنمایی استاد احمد منزوی نام این اثر را در چندین کتابخانه از جمله کتابخانه خدابخش در هندوستان یافتیم. با این حال مایل بودم، به نسخه‌های دیگری از این کتاب دست یابم. در دایرة المعارف‌های موجود در کتابخانه ولکام و دیگر کتابخانه‌های انگلیس با نام ۱۳ عبدالرزاق آشنا شدم که دو تن از آنها لاهیجی بودند. یکی حکیم عبدالرزاق لاهیجی و دیگری عبدالرزاق لاهیجی عارف و فیلسوف. یکی از دامادهای ملاصدرا. در کاتالوگی که در کتابخانه الفرقان وجود داشت حکیم عبدالرزاق لاهیجی را مؤلف کتاب خلاصة التشریح آورده بود. با توجه به سابقه تاریخی که از حکیم عبدالرزاق داشتم، یقین نمودم که نویسنده خلاصة التشریح ایرانی و گیلانی بوده است. در همین سفر به لیستی از کتابهای پزشکی از نویسندگان گیلانی الاصل مقیم هندوستان دست یافتیم که در زمان صفویه و شاهان کیایی گیلان ناچار به جلای وطن از گیلان به هند شده بودند.

وی در ادامه توضیحات خود افزود: یکی دیگر از کارهایم کنجکاری بر روی نسخه خطی پزشکی به نام «تشریح الابدان» نوشته منصورین محمدبن احمد بود. این کتاب مصور پزشکی هشتاد الی صد سال قبل از چاپ کتابهای پزشکی مصور در اروپا نوشته شده بود. با کمک دکتر کنراد مسئول بخش طب اسلامی مؤسسه ولکام متوجه شدم یک محقق در آکسفورد روی این اثر کار می‌کرده و به علت مشکل بودن متن آنرا کنار گذاشته است. و محقق دیگر از اسپانیا به تازگی این اثر را در دست بررسی قرار داده است. با این محقق تماس گرفتم و بعد از تبادل نظرهای زیاد قرار شد این متن را با او کار کنم. متن پزشکی دیگری در دست داشتم به نام تنکشوق‌نامه یا طب اهل ختا. این متن با مقدمه‌ای از مرحوم مجتبی مینوی در ایران چاپ شده بود. و دارای کلمات قصاری به زبان چینی قدیمی بود. با محققین چینی مقیم انگلیس این سؤال را مطرح کردم و در نهایت قرار است این متن را نیز با یک محقق آمریکایی به نام کوباش کار کنیم.

برای دکتر علی فروچی آرزوی موفقیت می‌کنیم.

شاعر گاه با اطناب در مضمون به ناگزیر بیان شعر را نیز مطول می‌کند. این رفتار با زبان در شعرهای نیمایی، محل ذوق خواننده است. با توجه به این مسئله که در شعر نو، حذف زائد کلام و معنی در خدمت یکدستی شعر بوده و رعایت ایجاز در پیکره شعر نو، ضامن ادبیت آن می‌باشد.

در شعر «اوروش - واروش» حس شاعر با نمونه‌ای که ارائه می‌دهیم کاملاً القاء می‌شود:

پیشه باد ایسکیتی

دو کوشانه فانوسه

سخته ایمساله زمستان

واره ورف

در حالی که نمونه اصلی ارائه شده که باز تاباننده همان فضای چهار مصرع بالا است با بیانی مطول به شکل زیر است:

ایسکیتی، ایسکیتی جا فانوسه

دو کوشانه پیسه باد.

پیشه باد

دو کوشان فانوسه

سخته ایمساله زمستان واره ورف

سخته ایمساله زمستان واره ورف

همین مسئله در خصوص کاربرد مفردات نامناسب نیز در ساختار بیان تصویری دیده می‌شود. مانند کاربرد فعل «بایه» در مصرع زیر:

اگر حله امه بهاره نوبه فانرسه بایه

که فعل آخر مصرع زائد بر نیاز بوده و بر مصرع نخست بند دوم شعر «تی امرا شا» که از انسجام ذهنی و تصویری نو برخوردار است، تحمیل شده است.

«نسیم نرم آواز» را در راستای تلاشی که شاعر ارائه داشته است، بیش از این می‌توان به رشته کلام سپرد و از زوایای گوناگون به مذاقه پرداخت. ولی حسن ختام این یادداشت را با قطعه کوتاهی از کتاب همراه می‌کنیم، با امید به حضور جدی‌تر شاعر در کتاب‌های بعدی:

گولدان جی خوشکی

آبه خابه دئن دوبو

کی گورخانه

جی دورشر

بترکسه

* اگر چه توضیح دوست نویسنده‌ام رحیم چراغی در خصوص گزینش شعرها در مقدمه کتاب آمده، ولی نگارنده را عقیده دیگری است.

یگ کتاب و یگ مسئله

علی عبدلی

● نام کتاب: جمهوری آذربایجان

● مؤلف: بهناز اسدی کیا

● انتشارات: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

● چاپ اول ۱۳۷۴، تهران، ۱۵۰ صفحه

کتاب (جمهوری آذربایجان) یکی از جدیدترین نشریات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران است. این اثر یکی از سلسله کتابهایی است که هر عنوان آن، یکی از کشورهای جهان را به شیوه مختصر و مفید معرفی می‌کند و پیش از این ۳۴ عنوان آن منتشر شده است. این کتابها به لحاظ اینکه مسموم به مهر تأیید مؤسسه‌ای می‌باشد که علی‌القاعده باید حداقل از لحاظ ارایه آمار و ارقام و شناسنامه کشورها بیانگر دقیق‌ترین و جدیدترین اطلاعات باشد، ولی دست کم تا جایی که به کتاب (جمهوری آذربایجان) مربوط می‌شود، انتظار و توقع مذکور برآورده نمی‌شود.

نگارنده قصد نقد و بررسی این کتاب را ندارد و گرنه می‌شد فهرست مطبوعاتی از کاستی‌ها و اشتباهات محتوای آن را برشمرد، مثلاً اینکه چرا در این کتاب نگاهی به پیشینه تاریخی جمهوری آذربایجان انداخته نشده است، منظور از عبارت «ترک و ایرانی زبان» در مورد سمیرین‌ها، سائین‌ها، اوگوز (آغوز)، خازار (خزر)، بلغارها، هونها و پچنگی، در کنار «آتروپانتی‌ها و آلبانی قفقازی چیست؟» (ص ۲۹) و یا کارپاتی‌ها (قره‌پاخها) و شاهسونها از کی اقوام و نژادها شده‌اند. (همانجا)، این عقیده شگفت‌انگیز از کیست که: با گسترش اسلام، ایرانیان در قرن ۱۱ (۱۹) در جمهوری نفوذ کرده‌اند (ص ۳۸) و این که کشوری به نام جمهوری آذربایجان به اتحاد شوروی ملحق شده است؟ (ص ۳۹) مگر سرزمینی که اکنون جمهوری آذربایجان خوانده می‌شود جزئی از ولایات ایرانی نیست که در سالهای ۱۸۲۷ - ۱۸۰۰ به تصرف روسها درآمد؟ چرادر این کتاب در زمره مراکز علمی و پژوهشی آن کشور از آکادمی ملی و مؤسسات وابسته به آن نامی ذکر نگردیده است و غیره ...

از محتوای این کتاب موردی که برای نگارنده بیشتر جالب توجه می‌باشد و این امر در دیگر نشریات وزارت امور خارجه نیز مکرر تجلی یافته هویت و شمار تالشان جمهوری آذربایجان و ارزیابی جایگاه اجتماعی این قوم ایرانی است.

در کتاب «جمهوری آذربایجان» از تالشان یکبار در ص ۲۳ یاد شده و نویسنده ضمن اشاره به آمار سال ۱۹۸۹ شمار این مردم را ۲۱۱۶۹ نفر نوشته و طبعاً به همین لحاظ از آنها در زمره اقوام قابل توجه جمهوری آذربایجان یاد نموده است.

در شماره ۹ مجله (مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز) نیز در دو مقاله به نام تالش و تالشان روبرو می‌شویم، یکبار در مقاله «اقلیتهای قومی ارمنستان» نوشته حمیدرضا نیک‌کار اصفهانی که در جدول مربوط به آمار جمعیت جمهوری‌های قفقاز در سال ۱۹۲۶، شمار تالشان را ۷۷۳۲۳ نفر در آن سال نوشته است. ظاهراً در این مورد منبع ایشان کتاب «اقوام مسلمان اتحاد شوروی» تألیف شیرین آگینر بوده و این آخرین آمار رسمی می‌باشد که قبل از سال ۱۹۸۹ از تالشان جمهوری آذربایجان ارایه گردیده است. در مقاله «تحولات قومی - جمعیتی قفقاز» نوشته بهرام امیراحمدی نیز که نگاه ویژه و جامع‌تری به اقوام و گروه‌های اجتماعی جمهوری‌های قفقاز دارد، چند جا از تالشان یاد شده، نویسنده آنها را از جمله اقوام (هند و اروپایی قفقاز) معرفی نموده و گفته است: «آذربایجانی‌ها، تالشها، تاتها، لزگیها و همچنین گرجی‌ها - آجارها و ینگیلوی‌ها - و تعداد زیادی از آبخازها و اوستین‌ها، مسلمان هستند.» اما آنجا که از واحدهای قومی، گروههای قومی و اکثریتهای قومی قفقاز سخن می‌گوید، حتی وقتی که (۵۴۸۴) نفر موسوم به یهودیان کوهستان را از نظر دور نمی‌دارد، هرگز نامی از تالشان به میان نمی‌آورد.

به نظر نگارنده این سهو و غفلت را بدین گونه می‌توان توجیه کرد که دانش و اساس باز یافته‌های ما در زمینه شناخت اقوام و طوایف قفقاز هنوز زیر سیطره سیاست (امحاء قومی) استالین و جانشینان او قرار دارد.

سیاستی که از استالینستها برای پان‌تورکیستها مرده ریگ مانده است و چندی ست که آن شمشیر زنگار خورده علیه تالشان و تاتها به طور اخص جلا و زهراب داده شده است. زیرا حضور و وجود نیرومند اینها در سرزمین اجدادی شان آخرین مانع عمده مسیر کسانی و دستگاههایی تلقی شده است که بقاء و جلال خود را در جعل جغرافیا، جعل تاریخ و جعل اصل و هویت ملت‌ها و تمدن‌ها می‌بینند.

برعکس آنچه که در نشریات مورد گفتگوی مانشان داده شده است، تالشان جمهوری آذربایجان که به دلایلی مختلف، تاتها را نیز باید از جمله آنها به شمار آورد نه تنها جماعت کم‌اهمیتی نیستند، و تعدادشان نه ۲۰ هزار است و نه ۷۰ هزار بلکه با احراز رقم حدود یک میلیون نفر بعد از ترکی زبانها، بزرگترین قوم جمهوری آذربایجان و تشکیل دهنده حدود یک پنجم جمعیت آن کشور می‌باشند.

برای این که جهت اثبات این ادعا فقط به ارایه شاهد آماری اکتفا نشود، جای آن دارد که در اینجا نگاه نسبتاً مفصلی بیفکنیم به تالش و وضعیت خاص تالش شمالی با یادآوری اینکه «تالش» در اصل نامی ست که هویت قومی را بیان می‌کند و همین نام بر منطقه مورد سکونت این قوم نیز اطلاق شده است. باری ... دنباله رشته کوه البرز که از کرانه غربی سفیدرود آغاز می‌شود و تا دشت مغان امتداد دارد، «کوه‌های تالش» نامیده شده. حد فاصل بین دو رودخانه کورا و سفیدرود و خط الرأس کوه‌های تالش و کرانه دریای مازندران، غیر از جاهایی که از دیرباز محل سکونت گلهابوده، تالش، توالش و یا سرزمین تالش خوانده می‌شود. به قومی نیز که در آن سرزمین زندگی می‌کنند نیز «تالش» می‌گویند.

پس از جنگهای فاجعه بار ایران و روسیه در سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۸ م و عقد دو پیمان ننگین «گلستان» و «ترکمن‌چای» سرزمین تالش دو نیمه شد. نیمه شمالی تا رودخانه آستارا به تصرف روس در آمد و نیمه جنوبی آن بین پنج در خانه حکومت یا پنج خاندان نیرومند محلی تقسیم شد و «خمس - طوالش» - نامیدند. بخش جدا شده

تالش، هم از لحاظ جمعیت و هم از لحاظ وسعت بزرگتر از تالش این سوی آستاراچای است. آنجا را خان‌نشین تالش، گشتاسقی، تالش روسیه و یا تالش شمالی خوانده‌اند.

حکومت تالش در مهم‌ترین شهر و مرکز آن ایالت یعنی لنکران بوده. این شهر که مدت‌ها نقش مرکز اداری باکو در آذربایجان را داشت، در زبان فارسی لنکران، به زبان تالش لنکون گفته می‌شود و برخی نیز آن را لنکرکنان خوانده‌اند، این نام شاید به معنی لنگرگاه باشد. کشتیهای کوچکی که در بین باکو و انزلی رفت و آمد داشتند اغلب به لنکران سر می‌زدند.

بندرگاه این شهر به عنوان پناهگاهی برای کشتیهایی که گرفتار آب و هوای بد و طوفانی می‌شدند، شناخته شده بود. مورگان در منطقه لنکران بناهایی متعلق به دوران ساسانیان و اشیائی مربوط به زمانهای کهن‌تر پیدا کرده است اما از تاریخ بنای شهر لنکران اطلاعی در دست نیست. حدود اواخر سده هیجدهم میلادی مرکز خان‌نشین تالش شد. این شهر در زمان پطر کبیر به تصرف روسها درآمد (با معاهداتی که در سال ۱۷۲۳ با شاه طهماسب دوم و در سال ۱۷۲۹ با اشرف افغان منعقد شد). ولی طی معاهده سال ۱۷۳۲ مجدداً به ایران واگذار گردید. در سال ۱۷۹۶ لنکران دوباره به توسط کنت زوبوف به اشغال درآمد، اما در سال ۱۸۱۱ به وسیله ایرانیان باز پس گرفته شد.

در سال ۱۲۲۸ هـ. ق / ۱۸۱۳ م بعد از مقاومت قهرمانانه اهالی و سپاه ایران در نتیجه حمله سپاه تحت فرماندهی ژنرال کرتلیاروسکی مجدداً به دست روسها افتاد و پس از کشاکشهای زیاد برای همیشه از ایران جدا گردید.

حکومت تالش شمالی تا رودخانه دیناچال در سالهای پیش از تجزیه در دست خانواده میرمصلطفی خان پسر قراخان بوده. مصلطفی خان که در جریان یورشهای ویرانگر ارتش روسیه مصلحت را سازش با مهاجمین دانسته بود، در سال ۱۲۲۹ هجری «از مراحل ریاست و حکمرانی فانی، رحلت به صوب سرای بهجت و جاودانی نمود... امنای دولت اعلیحضرت امپراطوری بعد از وفات میرمصلطفی خان زمام حکومت تالش را به کف با کفایت (فرزندش میر حسن خان) گذارده و او را به منصب پولکونیسکی و اهداء بسیرق زرین و خنجر مرصع و انعام قرین افتخار فرمودند - جواهرنامه لنکران، نسخه دستنویس» اما این شخص برعکس پدر، پس از مدتی روی از روسها برمی‌تابد

به مقابله با آنها می‌پردازد. میر حسن خان به لحاظ نقشهای مؤثری که در مراحل پایانی جنگهای روسیه علیه ایران ایفا نموده. خصوصاً سازماندهی و رهبری هسته‌های مقاومت مردمی در برابر اشغالگران و به دست آوردن پیروزیهای چشمگیر، در تاریخ معاصر ایران و روسیه چهره‌ای آشناست.

پس از پایان جنگ و حذف میرحسن خان و خاندان او از حکومت تالش شمالی، منابع ایرانی از وضعیت سیاسی و اجتماعی آن دیار آگاهی چندانی به دست نمی‌دهد. اما همین قدر روشن است که شورشها و پایداری تالشان در برابر روسها تا سالها ادامه داشته است.

تالش شمالی متشکل از نه ناحیه و این نواحی عبارت بوده است از:

آستارا، ویلکیچ، زووند، چای ایچی، دریخ، اولوف، دشته‌وند، اوجارود و مغان. این تقسیم‌بندی بعدها تغییر یافت و اکنون نواحی مختلف آن دیار با نام شهرهای مهمی چون لنکران، آستارا، جلیل‌آباد، ماساللی، لریک، یاردیملی و مغان شناخته می‌شود.

تالش شمالی از لحاظ اقلیمی شباهت زیادی به استان گیلان دارد. از یک سو به دریا و از سوی دیگر به کوهستانهای جنگلپوش محدود است. اراضی جلگه‌ای حاصلخیز آن متناسب انواعی از فعالیتهای کشاورزی و دامداری است که در استان گیلان صورت می‌گیرد. تنها در ناحیه شمال آن است که با چهره متفاوت اقلیمی روبرو می‌شویم. در آنجا که تقریباً از ناحیه ماساللی آغاز می‌شود، میزان رطوبت و پوشش گیاهی به مراتب کمتر است. این ویژگی طبیعی محیط شرایط زیستی اهالی را تحت تأثیر قرار داده. بیشتر آنها به کارهای کشاورزی از قبیل باغداری، کشت پنبه، توتون، گندم، چای و صیادی و دامداری اشتغال دارند. کشت برنج نیز که تدریجاً از رواج می‌افتاد در جلگه‌های آستارا و لنکران دوباره رونق خود را بازی می‌یابد.

«غله کاری کوهستانی در محدوده کوچکی که از لحاظ اقلیمی برای جنگل نامناسب است، از لریک تا یاردیملی تمرکز یافته است. همراه با آن دامداری نیز انجام می‌گیرد که تنها مورد استفاده از زمینهای مرتفع نزدیک به مرزهای ایران به شمار می‌آید... تالش شمالی از مدت‌ها قبل از حالت عدم وجود صنایع که تا دهه ۵۰ مشخصه تالش جنوبی بود بیرون آمده است. در آنجا نیروگاههای هیدرولیکی برق و تعداد نسبتاً زیادی از کارخانجات و کارگاههای صنعتی ایجاد گردیده. از آن جمله صنایع تبدیل محصولات کشاورزی مانند چای، کمپوت، کنسرو، نوشابه‌های

طبیعی و صنعتی، فراورده‌های شیری و کارخانجات تولید مصالح ساختمانی - تالش، مارسل بازن»

همانطور که آمد فاصله بین آستاراچای و رودخانه کورا، بخشی از سرزمین تالش است که در نتیجه جنگهای روسیه علیه ایران به تصرف روسها درآمد. با گذشت بیش از ۱۸۰ سال از آن تاریخ هنوز زبان اصلی اغلب بومیان آن دیار تالشی ست و این زبان بارزترین مشخصه هویت قومی آن مردم و از ارکان پایداری فرهنگی آنان به شمار می‌آید.

از زمان تجزیه تالش تا وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه (۱۷ اکتبر ۱۹۱۷) هیچ نشانه‌ای گویای این که سیاست زبانی و فرهنگی خاصی در مورد تالشان جدا شده ازمم مهن اعمال شده باشد در دست نیست. در طول آن مدت آنچه که مورد توجه نویسندگان قرار گرفته و یا در برخی اسناد انعکاس یافته است، شرح مبارزه‌ها و پایداری مردم ولایات جدا شده در برابر اشغالگران می‌باشد. از سالهای پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که بنابراین شده بوده ممالک به ارث مانده از تزارها (به قول لنین زندان ملتها) به شیوه تازه‌ای اداره شود، سیاستهای مشخصی به اجرا درآمد که به موجب آن اقوام و ملت‌های آن کشور می‌توانستند در زمینه‌های زبانی و فرهنگی از استقلال مشروطی بهره‌مند باشند. از این رو تالشان که بعد از ترکی زبانها بزرگترین اجتماع جمهوری آذربایجان می‌باشند، ادبیات و آموزش و پرورش ویژه خود داشتند. آنان به زبان تالشی می‌نوشتند و می‌خواندند و آثار و تألیفاتی پدید می‌آوردند. و نشریاتی منتشر می‌کردند که مشهورترینشان نشریه seyatulis = تالش سرخ به مدیریت مظفر نصیرلی بود. اما این دریچه روشن و نویدبخش چندان گشوده نماند. در سال ۱۹۳۷ ناگهان اوضاع دیگرگون شد.

یکی از پژوهشگران جمهوری آذربایجان در مورد وضعیت تالشان شوروی در آن شرایط می‌گوید: «آنچه که در سالهای ۳۸-۱۹۳۷ در تاریخ خلق تالش روی داد این است که مدارس، دبیرستانها و کلاسهای دیگری که در آنها به زبان تالشی تدریس می‌شد، بسته شدند، نام زبان و حتی نام کتابها و نشریات تالشی را عوض کردند. برنامه‌ها و مطالبی که به زبان تالشی از رادیو پخش می‌شد قطع گردید. بازیگران صحنه تئاتر از سخن گفتن به زبان تالشی منع شدند. بالاخره همه آنچه که به زبان و فرهنگ تالش مربوط می‌شد دیگرگون گشت و به گونه‌ای تأسف انگیز در این سرزمین همه مظاهر هویت قومی تالش سرکوب شد - نشریه صدای تالش، شماره ۲،

باکو ۱۹۹۱»

با این حال نه تالش محور گردید و نه زبان تالشی. اکنون به استناد آمار سال ۱۹۸۹ در آستار ۶۹ هزار نفر، یاردیملی ۴۰ هزار نفر، لریک ۵۴ هزار نفر، لنکران ۱۶۴ هزار نفر، ماساللی ۱۴۶ هزار نفر، بیله سوار ۶۱ هزار نفر و در جلیل آباد ۱۳۳ هزار نفر تالشی زبان زندگی می کنند. همچنین عده قابل توجهی از تالشان نیز در باکو، سومگایت، آبشوران «سه روستا در شهرستان جواد، سه روستا در شماخی، سه روستا در جوانشیر و یک روستا به نام (مدی) در زنگنه زور سکونت دارند - آذربایجان، محمدحسن ولی، باکو ۱۹۹۳»

به این ترتیب می توان، ادعا کرد که حدود ۵۰٪ از جمعیت ایرانی زبان جمهوری آذربایجان - تالشان، تانها، لزگیها و کردها - را تالشان تشکیل می دهند. عموم تالشی زبانان آن کشور مسلمان و بیشتر آنها شیعه دوازده امامی و بقیه پیرو مذهب شافعی می باشند و همه اینها از مرکز دینی قفقاز که در رأس آن یک روحانی تالشی (شیخ الاسلام الله شکورپاشا زاده) قرار دارد، پیروی می کنند.

در طول هفتاد سال حکومت کمونیستی اغلب - ساجد و دیگر اماکن مذهبی آذربایجان، مانند همه نای کشور شوروی، برچیده و یا تعطیل شدند و شکل های مذهبی اهالی تقریباً از بین رفته بوده. به طور مثال هنگامی که نگارنده در سال ۱۳۷۱ در روستای بوته سرشیخ کران از توابع آستارا به دیدن محلی رفته بود که می گفتند آرامگاه شیخ زاهد گیلانی ست، متولی آن محل در کنار آرامگاه نوساز موسوم به مرقد شیخ زاهد گیلانی، پاره سفال و آجرهایی را به ما نشان داد و گفت: این بقایای بنای قدیمی مرقد شیخ زاهد است که در زمان حکومت استالین به علت این که مردم در آنجا گرد آمده و آیین های مذهبی اجرا می کردند، تخریب و با خاک یکسان شد، آنها در همه جا همین کار را کردند.

پس از فروپاشی شوروی که مردم آزادی لازم جهت از سرگیری زندگی دینی خود را باز یافتند، تالشان نیز به بازسازی اماکن مذهبی و احیاء آیین های دینی مبادرت نمودند. اکنون در هریک از شهرهای تالش شمالی حداقل یک مسجد دایر برای رجوع مسلمین وجود دارد و زیارتگاه هایی چون مرقد عکاشه صحابه واقع در روستای لکارچایچی معروف به ابوالدردا واقع در قریه ارسله اوجارود و امامزاده ماشیخان واقع در بوته سرآستارا، محل رجوع و توسل انبوه مؤمنان است.

به استناد آمارهای موجود، نزدیک به ۱۰۰٪

تالشی زبانان جمهوری آذربایجان - که گفتیم بزرگترین اقلیت قومی و یا زبانی آن کشور را تشکیل می دهند - با سوادند، متخصصان و دانشمندان تالشی در مراجع دانشگاهی و آکادمی ها حضور گسترده ای دارند. در عرصه های هنر و فرهنگ نقش های درخشانی ایفا می نمایند. گروهی از فعالین این عرصه در سال ۱۹۹۰ مبادرت به تشکیل انجمنی به نام «مرکز مدنیت تالش» در باکو نمودند. ریاست این مرکز ابتدا برعهده دکتر نوروزعلی محمداف بود و سپس به مهدی صفراف تفویض گردید. مرکز مدنیت تالش نشریه پربرای با نام «صدای تالش» به سردبیری سیف الله اسدالله اف و سپس دکتر عوض صادق اف هر ۱۵ روز یک شماره منتشر می کرد که نقطه عطفی در فعالیتهای فرهنگی تالشان آن کشور در طول سالهای گذشته به شمار می آید.

غیر از صدای تالش سه نشریه نیز به وسیله تالشان منتشر می شد که عبارت بودند از: ۱ - «تولیشستان» با رویه سیاسی - اجتماعی، به زبان تالشی و ترکی، زیر نظر ف. جعفراف و ه. تانگه روح. ۲ - «تولیش» که ارگان مرکز مدنیت تالش شعبه مسکو بوده و الخان محمداف، دکتر هلال محمداف مسئول انتشار آن بودند. مطالب این نشریه اکثراً به زبانهای تالشی و ترکی بود. ۳ - «لفکران» نشریه ای نسبتاً پایا تر که در لنکران نشر می یافت و مدیر آن اصلان اف بود. این نشریه ترکی و تالشی زبان پس از «صدای تالش» بیشترین خوانندگان را داشت.

با مرور دوره ای از این نشریات می توان نتیجه گرفت که نویسندگان و مسئولین نشر آنها مروج اندیشه ها و آرمانهایی بوده اند که تحت سه عنوان کلی قابل بیانند: ۱ - احیاء هویت و ارزشهای فرهنگ قومی ۲ - اسلام خواهی ۳ - ایران دوستی. اما متأسفانه در سال ۱۹۹۲ که گروهی از نظامیان و سیاست پیشگان تالشی به رهبری علی اکرم همت اف ضمن جذب شماری از اعضاء مرکز مدنیت تالش سرزمین های جنوب رودخانه کورا را مستقل اعلام کرده و آنجا را جمهوری تالش - مغان خواندند، این گروه افکار خود را بوسیله نشریه «جنگ» انتشار می دادند و خواهان تشکیل جمهوری خودمختاری مانند نخجوان برای تالشان و اتحاد با ایران و مقابله با نفوذ روزافزون اندیشه های پان تورکیسم و محدودیت حضور غرب برای کشور جمهوری آذربایجان بودند. این حرکت ناستبجیده و در عین حال تجلی توان سیاسی - اجتماعی یک گروه قومی در آن کشور، پس از چند هفته بدون مقابله نظامی سرکوب شد، اما آثار سوء فراوانی در وضعیت

فرهنگی و اجتماعی و سیاسی تالشان بر جای نهاد. اقدام سرهنگ همت اف تا جایی که نگارنده به عنوان عضو مرکز مدنیت تالش اطلاع دارد به وسیله مخالفان خارجی و داخلی جمهوری اسلامی ایران در آذربایجان تشویق می شد زیرا از نتیجه محتوم چنان حرکتی پیشاپیش اطلاع داشتند. برای آنها تالشان به عنوان قومی نیرومند و هوادار ایران، همیشه دغدغه خاطر و حساسیت برانگیز بوده اند. واقعه شورش سرهنگ همت اف و اعلام جمهوری خودمختار تالش - مغان، فرصت مناسبی فراهم نمود که مخالفان نفوذ ایران در جمهوری آذربایجان رابه هدفشان نایل کرده و تهاجم گسترده ای علیه قومیت تالش و فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی تالشان صورت گیرد. به تمام محافل و مراکز مربوط به حیات قومی آنها پایان داده شد. در حال حاضر اگرچه مرکز مدنیت تالشان در باکو منع قانونی برای ادامه فعالیت ندارد ولی عملاً تعطیل است.

همچنین نشریه صدای تالش نیز با وجود داشتن مجوز نشر به علت مشکلات مالی، منتشر نمی شود. عده ای از فعالین عرصه های فرهنگی و اجتماعی در پوشش احزاب و مراکز مختلف قرار گرفته اند و گروهی دیگر به صورت انفرادی فعالیت خود را ادامه می دهند. از آن جمله شاعرانی چون: شاهین طالب، ولیشاه علی اف، توفیق الهام، خانملی تولیش، احمد مختاراف، مسعود محمداف، بختیار عزت اف، عبدالرضا احمداف، نریمان افندی اف، سیفعلی ملوک، رضاموسی اف، قدرت ظفر، سهراب احمدزاده، شمس الدین غلامی، نجف تالیش لی، حجت الله محمداف، وپژوهشگران و نویسندگانی چون ابوالفضل رجیوف، نوروزعلی محمداف، هلال محمداف، سید آقاعون الهی، موسی رضا میرزایف، عوض صادق اف، شکر اصلان اف، الله شکورپاشا زاده، م. هاشف اف، ن. ق. نوروزاف، علمدار محمدزاده، ادریس شکوراف، نزاکت قفقازلی، قامل غلامی، آزادبنی اف، سیفعلی ملوک، صدوالدین غلامی و غیره...

تبلیغات سوء و برخی تبعیضات علیه تالشان ناشی از نگرانیهای سیاسی ست اما تأثیر آن فقط در کوتاه مدت منفی و به نفع مخالفان حضور نیرومند این قوم در کشور یاد شده می باشد زیرا همانطور که طی سالیان گذشته تجربه شده و اکنون نیز محسوس است، تبعیضات و فشارهای ملی برای قوم انسجام درونی آنها را بیشتر و پایداری فرهنگی آنها را شدیدتر کرده است.

تاریخ را تحریف نکنیم

فریدون نوزاد

در شماره ۴۰ و ۴۱ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶ گیله‌وا، مقاله‌ای از پژوهشگر فاضل جناب آقای محمود پاینده لنگرودی که شخصاً به ایشان ارادت می‌ورزم به چاپ رسیده بود که من غیرمستقیم حضور (دو پناهنده از «کمیته مجازات» در نهضت جنگل) را سند اعتبار و افتخار این نهضت پاک و اصیل و بدور از هرگونه گروه‌گرایی و الهام‌پذیری از عقاید و افکار بیگانگان شمالی و جنوبی، معرفی نمود.

در این مقاله پیش از آن که به کردار و رفتار این به اصطلاح پیوستگان یا پناهنده توجهی شود و به ماهیت وجودی و اخلاقی آنها اشاره گردد و ضایعه دردناکی را که یکی از این دو پناهنده برای نهضت پیش آورد، تجزیه تحلیل شود، به افتخارآمیزی حضورشان در جنگل پرداخته شد در حالی که حقیقت جز این است.

نویسنده بزرگوار، این دو پناهنده را (دو تروریست آزادیخواه) معرفی می‌نماید، تروریستی هر دو مورد تأیید است، اما آزادیخواهی‌شان مورد تردید زیرا واژه بیگانه ترور Terror به معنی وحشت و خوف و رعب آمده و تروریست به شخصی که موجب خوف و وحشت شود، به شخصی موذی و استفاده‌کننده از ارباب و وحشت در محیط، برای در هم شکستن روحیه حریف و به معنی متداول‌تر، به آدم‌کشی اطلاق می‌گردد، بنابراین با توجه به معنی آزادی به چنین افرادی صفت آزادیخواهی دادن درست نیست.

اساساً کمیته مجازات چه کرد و چه بود، باید بگوییم: حالا که آن مقطع زمانی به پایان آمده و تب چهل درجه‌ای آشوب و عدم رضایت و ثبات و قضاوت‌های بی‌پایه و منطق فروکش کرده لازم است آن قداست کاذبه به درستی تجزیه و تحلیل شود.

چنانچه با بی‌طرفی و صداقت و بدون جانب‌داری بنگریم به یهودی‌دگی اعمال کمیته مجازات حتی در همان زمان پی می‌بریم، چند تن انگشت شمار که به نادرست محبوبیتی بدست آورده بودند، با کشت و کشتار افرادی ولو خائن، نه تنها نتوانستند در سالم‌سازی حکومت‌های وقت گامی بر دارند، بلکه به

تسلط هر چه بیش‌تر و شدیدتر آن‌ها هم کمک کردند.

به وجود آورندگان کمیته مجازات اگر در آغاز به نام ایران دوستی و آزادی‌خواهی هیاهویی براه انداختند، خیلی زودتر از تصور، ماهیت واقعی خودشان را نشان دادند، احمد کسروی پیرامون پاشیدگی کمیته و به مجازات رسیدن افراد آن می‌نویسد: (این کارها بسیار بجا بوده و مایه خشنودی نیک‌خواهان کشور گردید، زیرا این کسان که به نام «کمیته مجازات» به آدم‌کشی برخاسته و روز روشن بی‌باک و بی‌پروا خون مردم ریخته و آشکارا در روزنامه‌ها بنیانه پراکنده گردانیده و چنین وا می‌نمودند که آن خون‌ریزی را به نام ایران‌دوستی می‌کنند و جز به بدخواهان نخواهند پرداخت، سپس چون گرفتار گردیدند و پرده از کارشان بر افتاد دانسته شد که بیش از همه افزار دست بدخواهانی بوده‌اند. ص ۸۰۱ بخش ۴ ج ۲ تاریخ مشروطه ایران).

با چنین روشنگری مسئله پناهندگی حسین‌خان‌لله به جنگل، اولاً هیچ افتخار و اهمیتی برای نهضت نداشت و ثانیاً مسئله‌ای کاملاً مجهول و بی‌پایه است، زیرا همه آن‌هایی که در باره کمیته مجازات مطالبی نوشته‌اند، بدون تردید می‌گویند، اعضای کمیته مجازات دستگیر گردیده به کسیر رسیدند، وثوق‌الدوله... (قدرتی نمایان بروز داد و حسین‌خان‌لله و دو نفر دیگر و نایب حسین کاشی و پسر او ماشاء‌الله‌خان را که معروف به شرارت و غارت‌گری بسود دار زد. ص ۲۲۸ خاطرات صدراالاشراف چاپ انتشارات وحید)

کسروی نیز همان‌گ با صدر می‌نویسد که بعد از کشتن آقامیرزا محسن و منتخب‌الدوله اعضای کمیته دستگیر شدند و چون وثوق‌الدوله زمامدار شد: (آنان را به دادگاه کشید و به دو تن از ایشان که رشیدالسلطان و حسین‌لله بودند کیفر دار زدن و به دو تن دیگر که منشی‌زاده و ابوالفتح‌خان بودند کیفر بیرون کردن از تهران - تاریخ مشروطه ایران ص ۸۰۱ داد.

و اما این که اشاره گردید احسان‌الله دوستدار و حسین‌خان‌لله عضو «کمیته مجازات» بوده‌اند، به مصداق مرده چه مرده‌ایست که مرده‌شور هم به حالش اشک می‌ریزد و ندبه می‌کند، اعضای کمیته از همسنگی آنها بی‌زاری می‌جستند، مدرک و سند این حقیقت اعترافات اعضای کمیته که این دو نفر نیز در بین آنها بوده‌اند بعد از دستگیری است.

بدون تردید حسین‌خان‌لله سردار افخمی در

مبارزات مشروطه خدماتی انجام داده و جامعه به سپاسگزاری برخاسته ولی این دلیل نمی‌شود که جنون نفس‌گشی و تروریزم آن‌ها را بستراییم، تروریست فاقد اندیشه سالم و قضاوت منطقی است، به همین جهت نمی‌تواند هنگام ارتکاب به عمل با حال طبیعی دست به اقدام بزند. ناگزیر قبل از شروع به کار باید مغزش را تخدیر و وجدانش را خواب‌کند تا حالتی غیرطبیعی یافته و نتواند بیندیشد چه می‌کند و چرا می‌کند و خود حسین‌خان هم در مورد قتل میرزا محسن مجتهد می‌گوید: (ما امروز به درب خانه میرزا محسن رفتیم و تحقیق کردیم، معلوم شد از منزل خارج شده است، قبلاً در محلی مقداری عرق نسوکیدیم و سپس من به اتفاق احسان‌الله خان در کمال جلدی - ص ۵۴ اسرار تاریخی کمیته مجازات نوشته جواد تبریزی انتشارات وحید) به کارمان پرداختیم.

از این که حسین‌خان‌لله سردار افخمی آدمی معتاد بود تردید روا نیست، میرزا علی‌اکبر ارداقی می‌نویسد: (... در چهار راه حسن‌آباد به حسین‌خان‌لله برخورد کردم، او به من اظهار داشت که باید در فرصت دیگر، همدیگر را ملاقات کنیم، شب دیگر برادرش محمدعلی‌خان آژان را دنبال من فرستاد و هنگامی که بر او وارد شدم او را مست و مدهوش یافتن و از مذاکره با او امتناع جست. ص ۵۴ اسرار تاریخی کمیته مجازات)

اساساً به موجب چه سندی او را باید پناهنده به جنگل معرفی کرد. نوشته مرحوم فخرایی اشتباه قلمی است و دلیل نمی‌شود، دیگران هم به چنین پناهندگی اشارتی ندارند و شادروان محمدعلی صفاری هم نگفته که او آمده بود تا به جنگل پناهنده شود و تازه گفته او و فخرایی با هم مغایر است و بدینسان مسئله پناهندگی حسین‌خان مسئله‌ای مجهول است.

و اما احسان‌الله‌خان تنها پناهنده کمیته مجازات هم آدمی هرج و مرج‌طلب و معتاد بود گذشته از مصرف عرق روزی یک لول تریاک می‌کشید، و به این اعتیاد هم همگان اشاره کرده‌اند، ای کاش نویسنده بزرگوار به اعمال شوم و انفجار آمیز احسان‌الله دوستدار توجه بیشتری می‌کرد. مردی که حتی کمونیست‌ها هم حوصله‌اش را نداشتند و به اعمال وی خرده می‌گرفتند، صداقتانه عرض کنم، تاریخ را تحریف نکنیم و نسل جوان و پرتلاش را از دانستن حقایق محروم نماییم که فردا قلم و اندیشه ما را به قضاوت خواهند نشست و این برای جامعه بازتابی دردناک خواهد داشت.



ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب های خود در ماهنامه «گیلهوا» هستند می توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

- آواز ریشه ها / اسدالله عمادی / تهران، چاپار
فرزانگان، ۱۳۷۶ / ۷۷ صفحه، رقی، ۲۲۰۰ ریال
مجموعه ۴۰ قطعه شعر نو و غزلواره است که در سه دفتر (آواز ریشه ها - ترانه های شیدایی - از شبنم فسرده) فراهم آمد. اسدالله عمادی زاده ۱۳۳۱ دودانگه مازندران است و علاوه بر شعر در زمینه های قصه و پژوهش نیز آثاری خوب و خواندنی دارد.
- با چشم ها و نگاهت / تابیکران آبی دریای عشق
خواهم رفت / در سیده هستی / با منشی از صدف شعر باز
خواهم گشت
- مقدمه ای بر آب و هواشناسی کشاورزی / دکتر بهمن
رمضانی / رشت، گیلان، ۱۳۷۶ / ۲۴۷ صفحه،
وزیری، ۷۵۰۰ ریال
- کتابی است فنی و تخصصی در زمینه کشاورزی که مخصوصاً در مورد اقلیم، آب و هوا و اهمیت شناخت آن در امر کشت و زرع باریک می شود. انتشارات گیلان از مؤسسات جدید انتشاراتی است که شروع به فعالیت کرده است.
- تاریخ انقلاب سید جلال الدین اشرف (ع) / تحقیق
و تألیف قاسم غلامی کفترودی / رشت، مؤلف،
۱۳۷۶ / ۲۵۴ صفحه، رقی، ۸۵۰ تومان
- کتاب با یک مقدمه و در ۱۲ فصل تدوین شده. سید جلال الدین اشرف که به روایت مشهور برادر امام رضا (ع) امام هشتم شیعیان و حضرت معصومه (ع) می باشد از امامزاده های بسیار مورد عزت و احترام اهالی گیلان و مازندران است. رشد جمعیتی و توسعه شهری آستانه بخاطر وجود همین بقعه متبرکه است. مؤلف جوان کتاب هم خود را بر اساس دو نسخه از جنگ نامه های موجود قرار داده است. پیش از این در سالهای پایانی ۴۰ نسخه ای از جنگ نامه سید جلال الدین اشرف به کوشش دکتر محمد روشن تصحیح و چاپ شده بود که پس از انقلاب اسلامی به چاپ دوم رسید. از مؤلف این کتاب بیشتر کتاب «باد بقعه کفته رود» چاپ شده است.
- قراقوش / سروده محمدقلی صدر اشکوری /
رشت، گیلکان، ۱۳۷۶ / ۵۶ صفحه، وزیری، ۱۵۰۰
ریال

«قراقوش و قوش دو برادر بودند، قوش در یوزه و دست آموز آدمیان شد. قراقوش ستوه آمده از پشتی کار نابردارش، در زیر ابرهای آسمان، خروش برآورد و گفت: اگر برادرم به این خفت تن در نداده بود، نوزاد آدمها را با گهواره از زمین می ریختم.» (روایت شفاهی داستانی اساطیری در اشکور)

شعری است بلند در قالب نو و به زبان گیلکی به گویش مردم اشکور. برای خواندن بهتر و آسان و درک تلفظ منطقه متن گیلکی با آوانوشت همراه است. واژه نامه نسبتاً مفصلی با آوانوشت و توضیحات لازم پیوست منظومه است که خوانندگان ناآشنا را مفید فایده است.

■ انتهای رنج / سیدهادی جوادی رودسری / مشهد،
خاطره، ۱۳۷۶ / ۱۱۲ صفحه، رقی، ۳۰۰ تومان

مؤلف که از طلاب گیلانی ساکن مشهد است در مقدمه کتاب می نویسد: «این قصه را برای آثانی نوشته ام که پدران و مادران شان سالهای دور شلاقهای فقر و جور اربابان و سرمایه داران را تحمل کرده اند، یا به نام کلفت و نوکر روزگار گذرانده اند»

■ تصمیم گیری خلافتانه در شرایط نامطمئن / اچ - بی،
گلات / ترجمه حسین شریفی / تهران، انتشارات
وثقی، ۱۳۷۶ / ۱۰۴ صفحه، رقی، ۳۰۰ تومان

کتابی است در زمینه روانشناسی و بیشتر بر مبنای روانکاو درونی و قدرت تصمیم گیری فردی و توان برنامه ریزی برای آینده مشخص

■ ۴۰ دوبیتی به گویش شرق گیلان - رودسر / سروده
اصغر علیزاده رودسری / ۴۸ صفحه، جیبی، قیمت؟

شاعر دوبیتی ها طلبه جوانی است از اهالی رودسر که کتاب رودسر در گذر تاریخ را زیر چاپ دارد. احمد ارض پیمالشکاجانی شاعر نام آشنای گیلانی مقدمه ای بر این کتابچه دارد و علاوه بر آن ترجمه دو بیت ها نیز از اوست. هر صفحه کتاب شامل یک دو بیت گیلکی، ترجمه فارسی و توضیح واژه های بکار رفته در همان دو بیت است.

■ دایره معیوب / دکتر فریدون جوانپرست
[کوچصفهانی] / رشت، هدایت، ۱۳۷۴ / ۲۰۸
صفحه، وزیری، ۵۰۰ تومان

مؤلف که عضو افتخاری سازمان بهداشت جهانی است با تجارب گران باری که در طول سال های متمادی تحقیق در کشورهای جهان سوم بعمل آورده فصول ده گانه کتاب را تدوین نموده است. واز سه عامل فقر، بیماری و یسودی که در جنبه این «دایره معیوب» گرفتار است با قلمی ساده یاد کرده است.

«خبر» نامه های جدید

■ خبرنامه مرکز خراسان شناسی
نخستین شماره خبرنامه، مرکز خراسان شناسی (تیر
۷۶) به دفتر گیله واصل شد. در این شماره مطالبی بشرح

زیر آمده است: مرکز خراسان شناسی در گفتگو با مدیر عامل - هدفها و سیاستهای پژوهشی مرکز - تشکیلات مرکز - گروههای پژوهشی - پیشینه تاریخی خراسان - نخستین نشست علمی مرکز خراسان شناسی با حضور دکتر شفیع کدکنی.

مرکز خراسان شناسی وابسته به آستان قدس رضوی به عنوان یک مؤسسه غیرانتفاعی با هدف شناختن و شناساندن میراث فرهنگی، تاریخی، ادبی و هنری خراسان کار خود را رسماً آغاز کرده است. ضمن تبریک به بانیان مرکز خراسان شناسی خصوصاً جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی مدیرعامل محترم مرکز و دست اندرکاران خبرنامه، آرزوی توفیق روزافزون برای جمیع عزیزان این مرکز و همه خراسانیان عزیز داریم.

قابل توجه

ریاست محترم مرکز گیلان شناسی

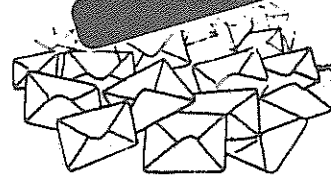
توجه ریاست محترم مرکز گیلان شناسی و دیگر همکاران ایشان را به حرکت رو به شتاب مراکز استان شناسی کشور جلب می نمایم. گویا متأسفانه مرکز گیلان شناسی (ظاهراً وابسته به دانشگاه گیلان) هم مبتلا به عارضه آخریت! استان ما شده است و مرکز گیلان شناسی هم به تبعیت از آن آخرین مرکز استان شناسی کشور! چند سال از اولین سمینار گیلان شناسی گذشته است و دریغ از انتشار یک خبرنامه. مقالات ارائه شده در سمینار اول و آخر هم که بعد از گذشت چند سال، چندماه قبل منتشر شده است!

نامه مربی

مرکز پژوهشهای آموزش پیش از دبستان وابسته به یونسف (صندوق کودکان سازمان ملل متحد) در جمهوری اسلامی ایران اخیراً، خبرنامه ای تحت عنوان نامه مربی انتشار داده است کوشش بایر افروزی و گروه همکاران وی در پرباری این خبرنامه داخلی قابل تقدیر است.

آواز حقیقت

خبرنامه ستاد برگزاری چهارمین سالگرد وفات خانم دکتر فاطمه یحیایی (ادیت ماریا هوف بایر) پزشک اطریش الاصل است که به اسلام و تشیع گروید. وی همزمان با انقلاب اسلامی زمانی که هنوز مهندس آزمایشگاه بود مسلمان شد و با یک دانشجوی ایرانی (اسماعیل یحیایی) ازدواج کرد و بهنگام ادامه تحصیل در رشته پزشکی در وین در خدمت کلیه بیماران ایرانی اعزامی به وین بویژه مجروحان شیمیایی هشت سال جنگ ایران و عراق بود. خانم دکتر هوف بایر (فاطمه یحیایی) بعد از تشریف به دین اسلام به شهادت بسیار کسان نمونه کامل یک زن مسلمان محجبه بود. وی در سال ۱۳۷۲ در سن ۳۶ سالگی در گذشت و مطابق وصیتش او را در کنار شهدای روستای چوکام رشت به خاک سپردند. (به نقل از خبرنامه آواز حقیقت)



سازمان میراث فرهنگی کشور و پژوهشهای مردم‌شناسی

مدیر محترم نشریه گیله‌وا

با احترام و سلام

در شماره ۴۰ و ۴۱ فروردین و اردیبهشت آن نشریه مصاحبه‌ای با استاد ارجمند آقای دکتر روشن انجام شده است که در بخش آخر مصاحبه از قول ایشان آمده است:

«اداره کل ارشاد اسلامی و مؤسسه پژوهشی گیلان‌شناسی باید این کارها را دامن بزنند، دانشگاه هم جای خود دارد، از میراث فرهنگی توقع چندانی ندارم، چون بیشتر کار خود را متمرکز به باستان‌شناسی کرده است.»

دست‌کم شما به این امر آگاهید که حوزه مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، در استانهای مختلف و از جمله در استان گیلان هر ساله طرحها و برنامه‌های متعددی در رابطه با موضوعات مورد اشاره آقای دکتر روشن، در برنامه کار خود دارد، که در چارچوب برنامه‌های سالانه مدیریت میراث فرهنگی گیلان نیز انجام می‌شود و شما اطلاع دارید که از سال ۶۷ تاکنون تعداد بیست و یک پژوهش مردم‌شناسی در استان گیلان انجام شده است از جمله:

- مطالعه روستای زیبای امامزاده ابراهیم با مجموعه بناهای چوبی آن را تنها بخش مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی اقدام به پژوهش نموده که توسط آقای میرابوالقاسمی از پژوهشگران گیلانی انجام شد و در شماره ۳۷ گیله‌وا، در مقاله‌ای که به مناسبت آتش‌سوزی و از بین رفتن خانه‌های چوبی مذکور منتشر شد، به پژوهش مذکور اشاره شده است.

- موضوع مطالعه انسان و آب در حوزه سیدرود به عنوان اولین گام در پژوهش این طرح کشوری در گیلان انجام شد و حاصل آن در مجموعه مقالات اولین گردهمایی مردم‌شناسی سازمان به چاپ رسید. - مطالعه مردم‌شناسی جای در فرهنگ ایران نیز در همین سالها انجام گرفت به ایجاد موزه جای گیلان انجامید و کتاب آن هم در دست چاپ است.

- از مجموع دوازده شهرستان گیلان تعداد شش شهرستان زیرپوشش طرح «مردم‌نگاری سرزمین» قرار گرفته است که نهایتاً به تدوین و انتشار اطلس مردم‌شناسی استان می‌انجامد.

- مردم‌شناسی شهرک ماسوله به همراه طرح جامع آن نیز در دست انجام است.

- و پژوهشهای دیگر...

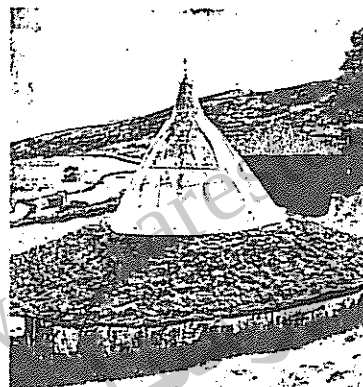
- علاوه بر این، مقالات متعدد توسط پژوهشگران مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، در باره گیلان در نشریات فرهنگی کشور و در نشریات مربوط به استان گیلان چاپ و منتشر شده است. ازجمله بخش «مردم‌شناسی و فرهنگ عامه گیلان» در کتاب سه جلدی گیلان که توسط گروه پژوهشگران ایران انتشار یافته است.

خواهشمند است دستور فرمایند مراتب در شماره بعدی گیله‌وا منعکس شود.

محمد میرشکرانی

پژوهشکده مردم‌شناسی

سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)



در باره تخریب بقعه شاه شهیدان

سر دبیر محترم مجله فرهنگی، هنری گیله‌وا

سلام علیکم

باستحضار می‌رساند مطالبی در خصوص عاملان تخریب ساختمان بقعه شاه شهیدان (ع) با متن تحریک‌آمیز (آب را گل نکنیم) در شماره ۴۲ و ۴۳ در صفحه ۲۴ درج نموده بودید. همانطوریکه جنابعالی با اطلاع هستید بقاع متبرکه و آثار تاریخی زیر نظر سازمان اوقاف کشور و شهرستان و سازمان میراث فرهنگی اداره می‌شود و تخریب و تغییر بقعه شاه شهیدان به دلایل مختلف و با رعایت قانون و زیر نظر مسئولین و نمایندگان ادارات فوق انجام گرفته است که کلیه مدارک و اسناد آن در دست می‌باشد. لذا درج مطلب (آب را گل نکنیم) در مجله شما جنبه تحریک‌آمیز و برانگیختن احساسات مذهبی مردم بر

علیه هیئت امناء و اداره اوقاف دارد. بدین وسیله انتظار است موضوع را پیگیری دقیق نموده تا ذهنیتی که با درج مطلب شما در مجله در خصوص تخریب بقعه شاه شهیدان (ع) ایجاد شده است برطرف نماید.

والسلام - هیئت امناء بقعه متبرکه شاه شهیدان

غلامرضا هدایتی

مجله‌وا

عین نامه عضو یا ریاست محترم هیأت امنای بقعه متبرکه شاه شهیدان در این جا چاپ شد. لازم است توجه خوانندگان و شخص ایشان را به چند نکته مهم جلب نمایم.

۱- در هیچ کجای مقاله مربوط به عاملان تخریب بقعه مستقیم یا غیرمستقیم اشاره نشده است و از هیچ هیأت، اداره یا سازمانی نام برده نشده است.

۲- مقاله برای عموم و در مقابل عمل انجام‌شده نوشته شده است. عنوان «آب را گل نکنیم» عنوان شعری است از سهراب سپهری شاعر هنرمند و عارف کشورمان و یکی از رایج‌ترین عناوین هشداردهنده و مهرآمیز که برای سوره‌های مختلف در جراید ایران فراوان چاپ شده و می‌شود.

۳- اگر سازمان اوقاف و میراث فرهنگی بر وجود بقاع اشراف دارند و هیأت‌های امنای زیر نظر آنان کار می‌کنند، عامل تخریب این بقعه می‌باید در وهله اول این دو سازمان بوده باشند نه عضو یا ریاست هیأت امنای بقعه و این دو سازمان هستند که باید عارف می‌شدند نه آقای هدایتی بدیهی است سازمان‌ها مسئول دولتی اگر زیر سؤال مردم بروند، در صورت موجه بودن عملکرد خود دلایل مستندی دارند که عرضه خواهند داشت در غیراینصورت با خاموشی برای همیشه مدیون مردم و مسئول عمل ناصحیح خود خواهند بود.

۴- اما اینکه به زعم شما مقاله مزبور در مجله گیله‌وا جنبه تحریک‌آمیز داشته و موجب برانگیختن احساسات مذهبی مردم علیه هیأت امنای بوده است کاش یک سطر شاهد مثال می‌آوردید و مورد ادعا را بدرستی مشخص می‌کردید چون تمام هدف نویسنده برانگیختن احساسات فرهنگی بر سر نجات هنر و معماری بومی و سنتی گیلان و حفظ این آثار برای نسل‌های آینده است.

البته تخریب بقعه شاه شهیدان ضایعه‌ای تأسف بار برای میراث فرهنگی منطقه، اوقاف، اهالی خوب و مهربان شاه شهیدان و حتی هیأت محترم امنای بقعه است.

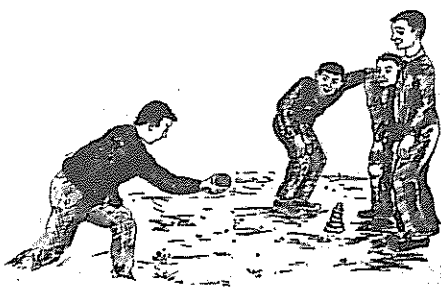
همت هیأت محترم امنای بقعه شاه شهیدان در برگزاری مراسم سنتی - مذهبی باشکوه علم و اچینی امسال (مورخ ۱۰ مرداد ۷۶) که در جوار بقعه متبرکه امامزاده هادی و امامزاده محمد صورت گرفت مأجور باد.

بازیها

هفت سنگ

این بازی با هفت عدد سنگ کوچک و صاف، و توبی کوچک و گرد به نام «هفت لا» انجام می‌گیرد.

بازیگران در این بازی نیز، به دو تیم مساوی تقسیم می‌شوند. گروهی با توافق گروه مقابل، امتیاز توپ را در شروع بازی کسب می‌کند و گروه دیگر، به محافظت و نگهداری از سنگ‌ها می‌پردازند.



ابتدا سنگ‌ها را به شکل مخروطی روی هم می‌گذارند. آنگاه یکی از بازیگران توپ به دست از پشت خطی که به فاصله مشخصی از سنگ‌ها ترسیم شده قرار می‌گیرد و با توپ به سمت سنگ‌ها نشانه روی می‌کند. چنانچه توانست به سنگ‌ها ضربه بزند و یکی یا تعدادی از آن‌ها را بیندازد بازیگران دسته او تلاش می‌کنند دوباره سنگ‌ها را در جای خود قرار دهند. بازیگران دسته مقابل نیز می‌کوشند با توپ به آن‌ها ضربه زده و آن‌ها را، به این ترتیب، از صحنه مسابقه خارج کنند.

اگر گروه توپ به دست نتوانند سنگ‌ها را بیندازند یا دوباره بر سر جایشان بچینند، شروع بازی به گروه مقابل می‌رسد.

تنگابن - محسن قربانزاده

مرگ سبز

(قابل توجه شهردار محترم رشت)

... همانطوریکه کراراً بعرض مسئولین فضای سبز شهرداری رسید بیماری درختان آزاد و نارون پارک شهر رشت «باغ محتشم سابق» قابل علاج است.

این بیماری قارچی است و مانند بیماری قان قاربی انسان درختان مشمره و غیرمشمره را از شاخه‌های فوقانی «از نوک درختان» مبتلا نموده و شروع به خشک نمودن می‌نماید. در حال حاضر چنانچه دقت نمایند خیلی از درختان از قسمت‌های بالا در حال خشک شدن است و قسمت‌های وسط و پائین سبز و سالم هستند.

تجربیات هفتاد ساله اینجانب که نتیجه هم داده است اینست که کلیه درختان مبتلای این باغ بایستی تا بیست و پنج سانتیمتر از شاخه بعد از بیماری قطع گردد و شاخه‌های آلوده بریده و سوزانیده شود و سپس درختان با سم قارچ‌کش که هیچگونه عوارض جانبی برای انسان و محیط‌زیست ندارد سمپاشی گردد.

بهرتر است کلیه درختان موجود باغ هنگام عصر پس از غروب آفتاب سمپاشی شود و فقط یک شب تا صبح از ورود مسافران عزیز به پارک جلوگیری گردد و در صورت امکان یک هفته پس از سمپاشی درختان با کودهای تقویتی مایع مخلوط با آب شروب کودپاشی شود. یقین داشته باشید درختان آلوده پاک می‌شوند و از این بیماری نجات می‌یابند.

امیدوارم این تجربه به یقین مبدل شده باغبان پیر این شهر را بکار بندید و نگذارید پارک قدیمی شهر رشت که قدمت یکصد و پنجاه ساله دارد از بین برود.

با تقدیم احترام، محمدهلی وطن‌آبادی.
مشاور سابق فضای سبز شهرداری سابق

انتشارات کهکشان منتشر کرده است:

۷۱ تاما س شای الکساندر پوشکین عبدالله کوثری	۷۲ جان مرسو میخائیل لیرمونوف خسینار دیبیمی

ذوالفقار کرمانی رسام نقشه رشت

مدیر محترم گیله‌وا

چون دیدم که در مجله شما (ش ۳۸) شرحی در باره نقشه قدیمی رشت به قلم مهندس روبرت واهانیان آمده ولی مشخص نفرموده‌اند که ذوالفقار رسام نقشه کیست بنده لازم دانستم حدس خودم را یادآور شوم و آن این است: ذوالفقار مهندس که به نام ذوالفقار بیک زمانی در دارالفنون محصل بوده به ضرس قاطع همان ذوالفقار کرمانی است که همراه میسیون گلداسمیت (یا به قول ذوالفقار قولداسمیت) برای تعیین حدود و نقشه‌برداری به زابل سفر کرد و کتابچه‌ای بسیار مهم و معتبر در باره آن صفحات نوشت که به نام «جغرافیای نیمروز» توسط حجة الاسلام آقای عطاردی قوچانی در سلسله «میراث مکتوب» انتشار یافته است.

ایرج افشار

نهر «آمارجو» صحیح است

ماهنامه محترم گیله‌وا

... در صفحه ۶۰ شماره‌های ۴۰ و ۴۱ آن ماهنامه مطلبی تحت عنوان «مرگ می‌خواهی برو گیلان» به قلم جناب آقای مهندس ابوالفتح رازقی به چاپ رسیده بود که اینجانب ضمن قدردانی از ایشان در ارائه شان نزول برخی از ضرب‌المثل‌ها یادآور می‌شوم:

در سطر ۱۷ مطلب مورد نظر نهر مجاور قریه کرباسده (گروازده) «نورود» عنوان گردید در حالیکه نورود نهر مجاور قریه لاله‌دشت کوچصفهان است و نام نهر مجاور قریه گروازده «آمارجو» می‌باشد. خواهشمند است ترتیبی اتخاذ فرمائید تا موضوع به شرح مذکور در شماره بعدی اصلاح گردد. بدیهی است کسانی که اهمیتی در جمع‌آوری مطالب اینچنینی دارند ترجیح می‌دهند آنها را کاملاً صحیح در اندوخته‌های فرهنگی خویش داشته باشند. والسلام

تهران - رضا کوچصفهانی

شماره‌های گذشته گیله‌وا را
از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی
تلفن ۲۵۲۴۸

محل فروش در تهران
کتابفروشی‌های دوبروی
دانشگاه تهران

تشکر از فرستندگان

کارت‌پستال‌های زیبا و نفیس

همزمان با انتشار آخرین شماره گیله‌وا از سال پنجم (شماره ۴۳ و ۴۲) تا زمان آماده‌سازی این شماره عده‌ای از خوانندگان علاقمند و وصالدار و مشترکان قدیم و جدید برای ما کارت‌پستال‌های بسیار زیبا و نفیس فرستادند و سال جدید انتشار مجله را تبریک گفتند. کارت‌های این عزیزان که از گوشه کنار کشور (و حتی چهار مورد خارج از کشور) رسیده نشانه مهر و دوستی بی‌ریای کسانی است که در فاصله انتشار هر شماره از مجله به استناد یادداشت‌هایشان به خودباوری و خودشناسی بیشتری از هویت ملی و قومی خود دست می‌یابند و خود را در این بی‌کراتگی گم‌گشتگی بهتر در می‌یابند... سپاس از لطف سرشار و برپای این دوستان.

و خوشتر و زیباتر این که...

تنی چند از یاران و خوانندگان صدیق و صمیمی باز کارت‌پستال‌های نفیس و زیبایی از دور و نزدیک ایران عزیز (و یک مورد خارج از کشور) برای ما فرستادند که در آن «نوروز بل» و آغاز «نوروز ماه» باستانی گیلان و حلول سال نو مردم شمال ایران را به ما و عموم گیله‌واییان و کلیه هم‌میهنان شمالی تبریک و تهنیت گفتند و آرزوی سالی خوب و خوش برای تمام هم‌میهنان بویژه مردم شمال کشور نمودند.

جالب است گفته شود که سال گذشته بواسطه نوروزیل تنها دو مورد کارت‌پستال دریافت داشتیم و امسال ۱۱ مورد دریافت کردیم. جای امیدواری است که در سال‌های آتی تعداد بیشتری از شمالی‌ها این سنت دیر پای نیاکان خود را پاس دارند و ارج گذارند و به یاد هم و کنار هم باشند.

نشر گیلکان بزودی منتشر می‌کند:

شاعران گیلک و شعر گیلکی

با شرح حال و شاهد شمیری بیش از

یکصد و پنجاه شاعر گیلکی سرا

آزاد هوشنگ عباسی

ذوق تغذیه در گیلان معرف حضور عموم هم‌میهنان است و موضوعی که پرداخت به آن همیشه مورد تقاضای بخشی از خوانندگان گیله‌وا بوده است. گیله‌وا در آغاز سال جدید ضمن تمکین به خواسته این عزیزان و نیز به جهت استفاده خانواده‌های محترم گیلانی و هم‌وطنان غیر گیلانی از غذاهای بومی و سنتی گیلان، می‌کوشد تا در هر شماره ستونی به معرفی غذاهای گیلانی و نسخه‌ای از پخت آن‌ها اختصاص دهد. بدیهی است تعرفه هر غذا به فصل مواد مصرف آن بستگی دارد، یا به عبارت دیگر غذاها به ضرورت فصل مصرف در گیله‌وا معرفی می‌شود.

آشپزخانه گیلانی

ر. سیف‌پور

baqala vabij

باقلا وایج

مواد لازم، (برای چهار نفر)

- ۱- باقلا مازندرانی با غلاف ۱/۵ کیلوگرم
 - ۲- شوید خشک ۵۰ گرم
 - ۳- تخم‌مرغ ۲ عدد
 - ۴- روغن به مقدار لازم
 - ۵- نمک و فلفل و زردچوبه و ادویه به مقدار لازم
- روش طبخ:

باشید. سپس شوید خشک و ادویه و زردچوبه را اضافه می‌کنیم و با افزودن روغن شروع به سرخ کردن محتویات ماهیتابه می‌کنیم. این کار را حدود بیست دقیقه با شعله تقریباً ملایم انجام می‌دهیم و سپس تخم‌مرغها را در ظرفی شکسته و پس از هم زدن به غذا اضافه می‌کنیم و در تابه را می‌گذاریم تا تخم‌مرغ هم سرخ شود. در این موقع غذا آماده است. این خورش تا حد زیادی شبیه به «خشک‌ایج» (xuškābij) می‌باشد.

تفاوتی که خشک‌ایج با باقلا وایج دارد این است که در طبخ آن از پلوی کته کمک می‌گیرند. برنج به اصطلاح وقتی «بری» کرد باقلاهای پاک شده و لپه جدا را روی آن می‌ریزند و در دیگ را محکم می‌بندند و روی آتش می‌گذارند تا هم پلو آماده شود هم باقلا پخته می‌شود. موقی که پلو حاضر شد، باقلاها هم پخته است. آنگاه باقلاها را داخل تابه ریخته با شوید خشک و روغن تفت می‌دهند. بقیه موارد در هر دو خورش یکسان است.

ابتدا باقلاها را از غلاف خارج می‌کنیم و سپس دانه‌های آنرا نیز پوست می‌کنیم و لپه‌ها را از هم جدا می‌کنیم، اگر باقلا درشت باشد می‌توان هر لپه آنرا نیز دو قسمت کرد. عده‌ای دوست دارند باقلا تر باشد ولی اگر کاملاً رسیده باشد نشاسته بیشتری دارد و خارج از لطف نیست. سپس باقلاهای پوست‌کننده شده را در تابه ریخته و به آن آب اضافه می‌کنیم تا بپزد. بهتر است آب زیاد نباشد بطوریکه پس از پخته شدن باقلاها فقط مقدار بسیار کمی آب وجود داشته

چگونگی تهیه شماره‌های قبلی گیله‌وا

چون تعدادی از خوانندگان، متقاضی برخی شماره‌های گذشته گیله‌وا هستند و گاه برای تهیه بعضی از آن‌ها مبلغی تبریر ارسال می‌دارند که ممکن است در آرشیو مجله موجود نباشد ناگزیر به اعلام وضعیت شماره‌های موجود مجله هستیم، تا بعداً شرمند روی گلشان نباشیم. خواهشمندیم با در نظر گرفتن شماره‌های کسری زیر نسبت به ارسال تبریر اقدام فرمایند.

این شماره‌ها هیچ‌وجه موجود نیست و تهیه آن‌ها فقط به صورت زیراکس ممکن است.

شماره‌های ۱-۹ و ۸-۱۲-۱۵-۱۸-۲۸ و ۲۷. بقیه شماره‌ها موجود و درازای ارسال ۲۰۰ تومان تبریر قابل وصول می‌باشد.

تصحیح

در مقاله «از ماست که بر ماست» مندرج در شماره ۴۳ و ۴۲ (صفحات ۱۰ تا ۱۳) این غلط‌های چاپی و افتادگی‌ها پیش آمده است:

صفحه ۱۱، ستون ۱، سطر ۲: ۱۲۷۸ قمری صحیح است

صفحه ۱۱، ستون ۳: سطر ۳۹: فاتحین بجای تاتحین

صفحه ۱۲، ستون ۱، سطر ۴۰: (امان) قبل از کلمه (زارع) افتاده است

صفحه ۱۳، ستون ۲، سطر ۱۶: کلمه (تازه) بعد از (فصلی) افتاده است

با پوزش از دوست ادیب آقای احمد علی دوست

لطفاً نظر خود را نسبت به بخش‌های مختلف گیله‌وا با علامت (X) مشخص فرمائید.

موضوع	خیلی خوب	خوب	متوسط	ضعیف	خیلی ضعیف
سر مقاله					
خبرهای فرهنگی - هنری و ...					
مقاله‌ها					
مصاحبه و گزارش					
خاطرات و شرح حال‌ها					
شعر گیلکی					
داستان گیلکی					
فولکلور گیلان و مازندران					
طرح‌ها و عکس‌ها					
مطالب حاشیه‌ای (نامه‌های رسیده، نقد و نظر، معرفی کتاب)					
صفحه آرای، ستون‌بندی					

بنظر شما چه مطالبی لازم است به آن افزوده شود؟

و خلاصه چه کنیم که گیله‌وا بهتر از این عرضه شود؟

با تشکر از ابراز لطف شما و امید به دریافت پاسخنامه

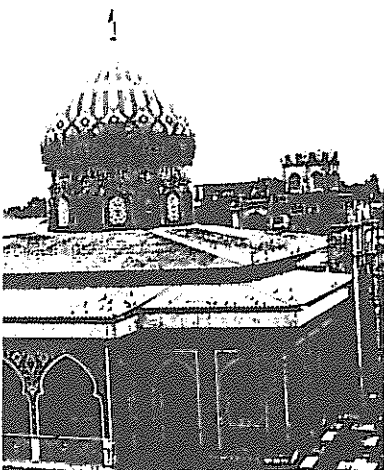
روابط عمومی گیله‌وا

پیشنهادهای خود را بطور خلاصه برای ما بنویسید:

منتشر شد

تاریخ انقلاب

سید جلال الدین اشرف (ع)



تعلیق و تألیف:
قاسم غلامی کلرودی

قابل وصول با پست سفارشی در ازای ارسال ۹۵۰ تومان تمبر

نشر گیلکان منتشر کرده است:



(گیلکی محاشی)

محمد قلی صدر اسکوری

با ترجمه فارسی، آوانویشت و واژه‌نامه

قابل وصول با پست سفارشی

در ازای ارسال ۲۲۰ تومان تمبر

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۲۱۶۳۵

نشر گیلکان

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرشتگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

(از شماره فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا یا ترکیبی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) ارسال نمایید.

نام نام خانوادگی

سن شغل میزان تحصیلات

نشانی شهر خیابان

.....

کوچه شماره کد پستی تلفن

● حق اشتراک داخل کشور ۱۵۰۰ تومان

● اروپا ۴۰۰۰۰ ریال ● آمریکا و ژاپن ۵۰۰۰۰ ریال

● حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۳۵۰۰۰ ریال



دعوت به اشتراک گیلک

شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه ماهنامه گیلک در داخل کشور (۱۲ شماره با احتساب هزینه پست) هفت هزار و هشتصد تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۴ نیش کریمخان زند - میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱۴۵ ارسال کنند.

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

.....

.....

کد پستی: تلفن:

شاید هدیه مناسبی باشد!

قبول اشتراک گیله‌وا

برای دوستان و آشنایان شما در هر کجای

گیلان، ایران و جهان

ضمن این‌که نشانه دوستی و ارادت شما به عزیزانتان است

مبین فرهنگ دوستی شما نیز هست

افزون بر آن منشوق فرهنگ بومی و حفظ و اشاعه آن است

عرق گیلانی شما را نسبت به تلبا ارگان قومیتان می‌رساند

و نهایتاً گیله‌وا را نیز در تداوم کار و انتشار مؤثر می‌افتد

«در تمامی شهرهای گیلان»

تدریس خصوصی AUTO CAD 12 نقشه کشی بوسیله کامپیوتر

- Dos مقدماتی و پیشرفته Windows - زرنگار - گسترده نگار -

فترتن - برنامه C و Foxpro و آموزش رسم فنی برای هنرجویان

هنرستانها (رشته‌های گرافیک - معماری - ساختمان)

(توسط لیسانس کامپیوتر و مربی آموزش فنی و حرفه‌ای)

تلفن: ۳۹۰۴۰ - ۱۳۱ رشت - ۳۶۲۲۴ - ۰۱۸۱ انزلی

خدمات پستی نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و بخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایاب

گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیرا کس سفارش می‌پذیرد. نام دقیق کتاب‌های مورد درخواست خود و

نویسندگان آن‌ها را برای ما بنویسید، چگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آن‌ها به صورت اصل یا کپی «تجلیل

شده» به اطلاع شما می‌رسد. در صورت تمایل و سفارش می‌توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آن‌ها

را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

پلکان رشت: حاجی آباد، اول خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸ - (صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵)



گیله‌وا

دوره‌های تجلید شده و کامل گيله‌وا
با صحافی لوکس و زرکوب
جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

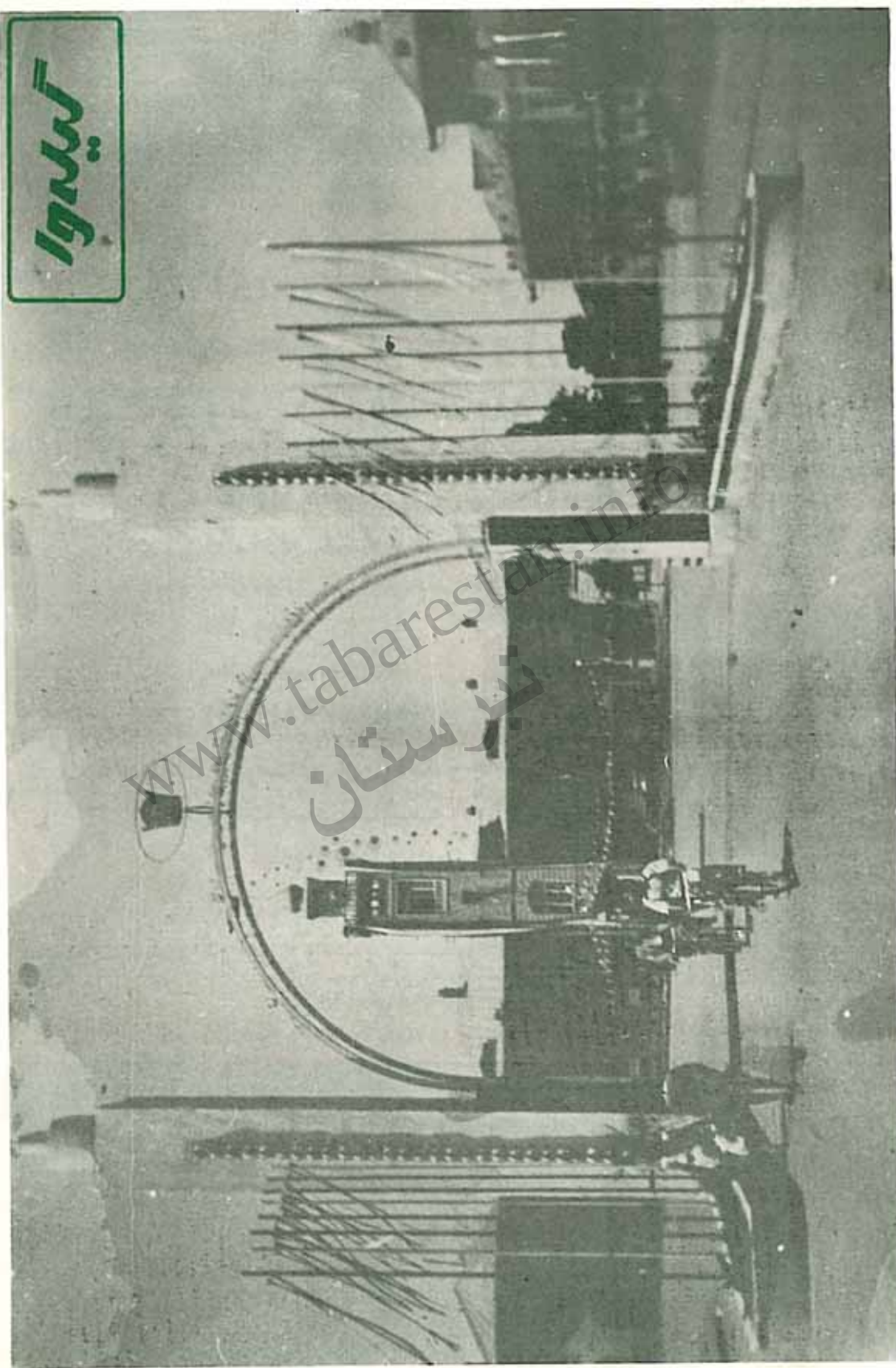
سال اول	۲۲۰۰ تومان
سال دوم	۲۰۰۰ تومان
سال سوم	۱۸۰۰ تومان
سال چهارم	۱۶۰۰ تومان
سال پنجم	۱۴۰۰ تومان
یک دوره کامل پنج‌ساله	۹۰۰۰ تومان

علاقه‌مندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری
۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت
به نام گيله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی
(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گيله‌وا) ارسال نمایند.
مجلدات گيله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.
هزینه پستی برعهده گيله‌وا است

چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه
مردم ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



آیدوا

www.tabarestan.info
تبرستان

نمایی از یک طاق نصرت / میدان شهوداری رشت